

۴۳ و ۴۲

# تپه‌ها

خرداد - تیر ۱۳۷۶ / سال پنجم، ۶۸ صفحه، ۲۰۰ تومان

فرهنگی، هنری، پژوهشی

ISSN : 1023 - 8735

■ میزبان مستأصل است (در حاشیه سفر قریب الوقوع رییس جمهوری به گیلان) ■ انتظارات مردم گیلان از رییس جمهور منتخب آینده ■ از ماست که بر ماست (بحث آزاد گیلان استان آخر) ■ آواز باحجره پاک و سینه فراخ (بای صحبت تیمور گورگین شاعر، نویسنده و روزنامه‌نگار گیلانی) ■ آب را گل نکنیم (گزارش تخریب بقعه شاه شهیدان) ■ فاجعه افت تحصیلی در گیلان ■ کلیم گیلان و رنگ آن ■ طبیعت زیبای سبدرود در منطقه زیست محیطی کیسب ■ لالایی‌ها، کنکاشی در ترانه‌های عامیانه ■ ورفه‌جال یک آیین سنتی در بیلاقات آمل و...

بخش گیلکی ■ در زمینه، شعر، قصه، نمایشنامه و...



۴۲ و ۴۳

# تپیدوا

شماره استاندارد بین‌المللی ۸۷۳۵ - ۱۰۲۳  
 ماهنامه فرهنگی، هنری و پژوهشی  
 (گیلان‌شناسی)  
 صاحب امتیاز و مدیر مسئول  
 محمد تقی پورا احمد جکتاجی  
 نشانی پستی  
 (برای ارسال نامه و مرسولات)  
 رشت: صندوق پستی ۴۱۷۴ - ۳۱۶۳۵  
 نشانی دفتر  
 (برای مراجعات مستقیم)  
 رشت: حاجی آباد (خیابان انقلاب)  
 ساختمان کهر، داخل پاساژ، طبقه دوم

تلفن ۲۰۹۸۹

GILAVÂ

ISSN: 1023 - 8735

A Gilaki - Persian Language  
 Journal Related to the Field of  
 Culture, Art and Researches  
 ON GUILAN (North of Iran)

Director and Editor:

M. P. JAKTAJI

P. O. BOX 41635 4174

RASHT, IRAN

Tel: 0131 20989

حروفچینی: هنرواندیشه، ۲۹۳۹۲  
 تیتوگرافی: آریا  
 چاپ: توکل، صومعه سرا ۲۸۱۰



عکس روی جلد از مسعود پورجعفری  
 به مناسبت روز صنایع دستی در ارتباط با مقاله گلیم گیلان



گیله‌وا در حک و اصلاح و تالخیص مطالب  
 آزاد است.  
 چاپ هر مطلب به معنای تأیید آن نیست.  
 استفاده فرهنگی از مطالب به شرط ذکر مأخذ آزاد  
 و استفاده انتفاعی از آن منوط به اجازه کتبی است

## آن چه در این شماره می‌خوانید

### مطالب فارسی

- میزبان مستأصل است / سرمقاله ..... صفحه ۳  
 اخبار فرهنگی، هنری و ..... ۵  
 انتظارات مردم گیلان از رئیس‌جمهور منتخب آینده ..... ۸  
 گیلان استان آخر، بحث آزاد: از ماست که بر ماست / احمد علی دوست ..... ۱۰  
 ورفه‌چال، یک آیین سنتی در بیلاقات آمل / علی اکبر مهجوریان نماری ..... ۱۴  
 اتوبوس دریایی / دکتر مهرداد داودی ..... ۱۷  
 آواز با حجره پاک و سینه فراخ، پای صحبت تیمور گورگین، شاعر، نویسنده و روزنامه‌نگار گیلانی ..... ۱۸  
 دُشگیرا، نه وشمگیر / دکتر سیدصدرا روحانی ..... ۲۳  
 آب را گل نکنیم، گزارش تخریب بقعه شاه شهیدان / محسن نظری خاکشور ..... ۲۴  
 فاجعه افت تحصیلی در گیلان: عذر بدتر از گناه / شهرام تاج‌الدینی ..... ۲۶  
 عبدالله خصالی، بنیان‌گذار فرهنگ نوین محال ثلاث / علیرضا دریایی ..... ۲۸  
 گلیم گیلان و رنگ آن / فریدون نوزاد ..... ۴۱  
 طبیعت زیبای سپیدرود در منطقه زینت محیطی کیس / مهران آوخ کیسی ..... ۴۲  
 حریق بزرگ لشت‌نشا از زبان مرحوم آیت‌الله حسین لیجایی / بهرام - پورمحمد علی‌زاده ..... ۴۴  
 میره ک قبرسر / دکتر ایرج صراف ..... ۴۵  
 حرف تعریف در زبان گیلکی / شاهین عبدلی ..... ۴۶  
 سازهای بهاری، آشنایی با «بز پوشلی» و «گاگور» دو ساز ساده محلی تنکابن / جهانگیر دانای علمی ..... ۴۸  
 افراشته - افلاطونی / م. کوچانی ..... ۵۰  
 لالایی‌ها، کنکاشی در ترانه‌های عامیانه / محمدصادق رئیسی ..... ۵۲  
 گزارشی از برگزاری نمایشگاه هساشعر در دانشکده کشاورزی دانشگاه گیلان ..... ۵۴  
 درد مهربانی، به مناسبت درگذشت غریبه مهربان لیسار «وجیه‌الله مسرت» ..... ۵۶  
 رقص زبان با ک ل گپ / ایرج شجاعی فرد ..... ۵۸  
 تمبر یادبود به مناسبت افتتاح سد سفیدرود / مهران اشراقی ..... ۶۰  
 پرندگان و ماکیان در ضرب‌المثلها و اصطلاحات تالش / شهرام آزموده ..... ۶۱  
 عروسی شغالان / بیژن شهرستانی ..... ۶۱  
 تازه کتاب ..... ۶۳  
 از میان نامه‌ها (درباره جنگل هفت دغنان و گور خوری سو) ..... ۶۴

### مطالب گیلکی

- شعر گیلکی: احمد ارض پیمما - محمدتقی بارور - محمد بشرا - جعفر بخشی‌زاد محمودی - سیدحمید حسینی -  
 ضیاءالدین خالقی - حجت خواجه‌میری - محمد دعایی - رمضان رحمتی - جواد رحمتی برفجانی - جمشید شمسی‌پور -  
 حسینعلی صادقی سرشت - هوشنگ عباسی - اباذر غلامی - بابک قلی‌زاده - سیروس کارگر - علی کشنگر جوربندی -  
 علی اکبر مرادیان ..... ۲۹ - ۳۳  
 داستان گیلکی: آقاجان / علی قانع ..... ۳۴  
 نمایشنامه گیلکی: دفتنه / فرهنگ توحیدی ..... ۳۶

## فراخوان گیله‌وا از علاقمندان خود (پذیرش نماینده افتخاری)

قابل توجه آن دسته از علاقمندان گیله‌وا که علاوه بر خرید و مطالعه مجله، علاقه‌ای فراتر از حد معمول به آن احساس می‌کنند و خود را نسبت به گیله‌وا و حرکتش متعهد می‌دانند و مایلند در بخش و نمایندگی آن به تعداد محدود (حداقل ۱۰ شماره) با مجله مورد علاقه‌ی خود همکاری مستقیم و مستمر داشته باشند: لطفاً با ما تماس بگیرند



## میزبان مستأصل است

(در حاشیه سفر قریب الوقوع آقای رییس جمهور به گیلان)

در یزد طرح چادرملو و طرح های فراوان صنعتی دیگر... که یکی از آنها یک کارخانه حساسی است با ماشین شتاب دهنده الکترون که آثار فراوان و محصولات ارزشمند هسته ای برای ما دارد که با حدود ۳۰۰ میلیارد تومان به بهره برداری رسید و بزودی کارخانه عظیم فولاد آلیاژی افتتاح خواهد شد با سرمایه گذاری ۳۰۰ میلیارد تومان.

در بندرعباس طرح آلومینیوم المهدی... طرح عظیم تر کشتی سازی خلیج فارس و... شهرک صنایع دریایی با بیش از ۲۰۰ میلیارد تومان و راه اندازی پالایشگاه بندرعباس در آتیه نزدیک با هزینه ۱۰۰۰ میلیارد تومان.

در خراسان طرح بسیار عظیم فولاد خراسان را که بیش از ۲۰۰ میلیارد تومان سرمایه گذاری دارد کارش را به سرعت دارند انجام می دهند و... طرح حساس تولید آلومینا از بکسید جاجرم، این منطقه فوق العاده محروم که ۳۰۰ میلیارد دلار آن جا ما سرمایه گذاری کردیم و... خلاصه این که هر ۴۵ روز یک کارخانه بزرگ سیمان و هر ۴۰ روز یک سد بزرگ، هر روز ۷ مدرسه و ۶۰۰۰ شماره تلفن و... در مملکت به بهره برداری رسید و می رسد». [به نقل از روزنامه ها]

خوب دور از انصاف است اگر چشم بصیرت فرو بندیم و این طرح های کلان ملی را که بیشتر آنها بدست صنعتگران ایرانی ساخته شده است نبینیم. گیریم چندتایی از این طرح ها و ساختمان های عظیم تجارب نخستین طراحان، مهندسان و معماران ایرانی باشد که در برخی موارد هم ممکن است بازده خوبی نداشته باشد یا زمانی موجب اشکالاتی در بهره دهی شود یا حتی خدای نکرده مصایب جانی و مالی به بار آورد اما همه یا بیشتر آنها که چنین نیست. بالاخره باید از جایی شروع کرد و بخود متکی شد.

از طرف دیگر وقتی رییس جمهور مملکت با غرور و تعصب

نزدیک به دو ماه است که شایع شده آقای هاشمی رفسنجانی رییس جمهور، به گیلان سفر خواهند داشت اما جنب و جوشی که معمولاً رسم محافل اداری است در این خصوص مشاهده نشده است. البته آقای رییس جمهور خود در بخشی از خطبه دوم نماز جمعه ۲۳ خرداد ماه، ضمن برشمردن طرح های بزرگ و ملی که از آغاز سال جدید و طی دو ماه گذشته افتتاح کرده اند، اظهار داشتند «کار را از ۱۵ فروردین، بعد از تعطیلات شروع کردند. چند استان کارهایشان را رسماً اعلام کردند و چند استان هم آماده اند که در روزهای بعد اعلام می شود».

من نمی دانم استان ما - گیلان - جزو کدام دسته از این استان ها است. آنچه مسلم است این که جزو دسته اول نیست و اگر شانس بیاورد اصلاً جزو استان های ایران به حساب آید باید آخرین استان از گروه دوم باشد.

آقای رییس جمهور آنگاه به ذکر فهرستی از بزرگترین طرح های اجرا شده یا در شرف اجرای استان های مختلف کشور پرداختند و فرمودند:

«در تبریز ما ۴۰۰ میلیارد تومان طرح را افتتاح کردیم پتروشیمی و سد و چیزهای دیگر در فروردین، و همین مبلغ هم طرح هایی که بزودی افتتاح می شود، طرح آبرسانی از زرینه رود به تبریز که بزرگترین طرح آبرسانی خاورمیانه است و چند سد دیگر. در اصفهان طرح پالایشگاه قطران را و توسعه فولاد مبارکه را، که مجموعه آن حدود ۵۰۰ میلیارد تومان است که قطران خودش یک انقلاب است.

در مازندران طرح عظیم سد شهید رجایی را افتتاح کردیم که از افتخارات سدسازی است و بزودی کارخانه بزرگ تولید کاغذ و یک سد بزرگ دیگر افتتاح می شود و در همین چند روز آینده که مجموعاً بیش از ۴۰۰ میلیارد تومان هزینه می شود و کانال سراسری آب از رامسر تا گنبد کاوس در حال اجرا است.

اعتراف کرد که در مقایسه با استان‌های دیگر نسبت به گیلان توجهی نشده است.

باری، در سفر اول و سه روزه آقای رییس جمهور که در اردیبهشت سال ۷۳ صورت گرفت تنها طرح بزرگ ملی که در گیلان به ثمر رسید، فاز اول نیروگاه گازی سیکل ترکیبی رشت بود که به «دست توانای سردار سازندگی» افتتاح شد و دیگر هیچ طرح‌های اجرا شده دیگر، در مقایسه با آن چه در استان‌های دیگر مورد بهره‌برداری قرار گرفته بود به حساب نمی‌آید. بزرگترین کارخانه‌ای که آن سال افتتاح گردید و ما همان زمان در سرمقاله شماره ۲۱ تحت عنوان «حکایت میزبان و مهمان» نوشتیم افتتاح یک کارخانه پستانک‌سازی بود با تولید ۱۷ میلیون بطری شیشه شیر نوزاد که کار دستمان داد. بیان حقیقت تلخی که در گیلان وجود دارد و دفاع از حقوق مردم ذیحق آن موجب شد تا مدتی از سهمیه کاغذ محروم و از تسهیلات دیگر معاف باشیم.

بیان درد یک جامعه و انعکاس خواسته‌های مردم یک منطقه از سرزمین پهناور اسلامی‌مان که روزگاری جنگل‌های آن مامن پناهندگان زیدی و زمانی دیگر خاستگاه تشیع علوی بود و حتی ۸۰ سال پیش با ترکیب و هیئت اسلامی نطفه یکی از بزرگترین نهضت‌های پارتیزانی و آزادیخواهی جهان علیه امپریالیسم دوران در همین جنگل بسته شد خدای نکرده نه از سر عناد با مسئولان اجرایی است بلکه بازتاب حقایقی است ملموس که دو فردای دیگر دل چرکینی قومی بیار نیاورد. این مورد و موارد مشابه آن بسیار بجاست که گفته آید تا دولت آینده به یکی از مشکلات اساسی خود در منطقه وقوف یابد و در رفع این بحران بکوشد.

اکنون سه سال از آن تاریخ می‌گذرد و آقای رییس جمهور بار دیگر گذارشان به گیلان می‌افتد. سفر رییس جمهور به استان‌های کشور که این اواخر تند و باشتاب همراه است بیشتر برای افتتاح پروژه‌های بزرگ انجام پذیرفته و یا بازدید از مراحل پایانی کار طرح‌های عظیم در حال اجراست که گاهی در برخی استان‌ها با چنان تراکمی همراه است که واقعاً خستگی جسمی به همراه دارد. اگرچه خستگی کار وقتی به نتیجه مطلوب برسد با لذت و سرمستی همراه است و این را آقای رییس جمهور خود یک بار ضمن سخنان‌شان بیان داشتند، اما در گیلان که به تعبیری استان آخر لقب گرفته قضیه فرق می‌کند.

آنچه بدست مبارک ایشان در گیلان افتتاح خواهد شد چیست و آن کدام طرح بزرگ ملی یا منطقه‌ای است که مقام منبع ریاست جمهوری باید با دستان خود افتتاح کند. شایع است یک کارخانه آرد و یک بیمارستان ۹۶ تختخوابی در رودسر، یک مجتمع فرهنگی در فومن، یک پایانه حمل بار و ترابری در رشت، افتتاح

این موارد را یکی یکی برمی‌شمرد و از تریبون نمازجمعه به عموم مردم گزارش می‌کند باید یک سری حقایق و واقعیت‌ها را باور کرد ولو این که عده‌ای همیشه بدبین به این ارقام کلان و اقلام نجومی شک داشته باشند. اما در گیلان قضیه این طور نیست. در گیلان حتی عوام و آدمهای خوش‌بین و زودباور هم این ارقام و اقلام را باور نمی‌کنند چون گیلانی هرگز این ساخت و سازها را در استان خود نداشته، اجرای این گونه طرح‌ها را تجربه نکرده است، نه حتی ما که این گونه مجتمع‌های صنعتی را برای العین ندیده است. پیداست انسان چیزی را که به چشم خود ندیده نمی‌تواند باور کند! البته فراوان جای شکر و خوشحالی است که طرح‌ها و مجتمع‌های عظیم تولیدی و صنعتی در استان‌های دیگر کشورمان راه‌اندازی می‌شود فسی‌المثل ۴۰۰ میلیارد تومان در تبریز سرمایه‌گذاری می‌شود و همین مقدار نیز تا پایان سال هزینه می‌شود. کاری به بزرگی و عظمت طرح آبرسانی زرینه‌رود به تبریز بعنوان بزرگترین طرح آبرسانی خاورمیانه نداریم همین قدر که آب سالم به هم‌میهنان ما برسد اجر معنوی دارد و نام نیکی هم به یاد «سردار سازندگی» ثبت تاریخ خواهد شد اما فراموش نشود که آب در گیلان هنوز دست یزید است و مردم گیلان آب آلوده می‌آشامند. آب شهر رشت در ایام نوروز و هر ماه چند روزی بلااستثناء تیره و گل‌آلود است و جرم آن در لیوان یا پارچ کاملاً محسوس است. پیداست رسوب آن در سیستم لوله‌کشی ساختمان‌ها که هیچ با سیستم آبرسانی بدن انسان و کلیه‌های او چه کار می‌کند. طرح آبرسانی سفیدرود با ۲۰ کیلومتر فاصله تا شهر رشت و شرب شهرهای اطراف آن چون خمام و انزلی هنوز در محاق فراموشی مانده است. در اصفهان ۵۰۰ میلیارد تومان هزینه شده است، البته این یک چشمه است. این رقم تازه‌ترین رقم است نه اولین و آخرین آن. آن‌طور که در بحبوحه انتخابات اخیر ریاست جمهوری برملا شد وجود ۱۱ وزیر در کابینه دولت از اصفهان و مناطق اطراف آن البته این امتیازات را دارد و نداشتن یک وزیر از گیلان در طول دوران انقلاب هم این مصائب را.

در مازندران استان همسایه و «دارسایه» مان ۴۰۰ میلیارد تومان، در یزد ۳۰۰ + ۳۰۰ میلیارد تومان، در بندرعباس ۲۰۰ میلیارد تومان، در خراسان ۲۰۰ میلیارد تومان و در جاجرم خراسان ۳۰۰ میلیارد دلار (و نه تومان) هزینه شده است. البته این هزینه‌های کلان جای دور نمی‌رود توی همین مملکت اسلامی خرج می‌شود و مردم کشورمان از آن سود می‌برند، اما مگر گیلان جزو ایران نیست؟ همین ماه گذشته بود که آقای میرزاده، معاون رییس جمهور و رییس سازمان برنامه و بودجه کشور در سفر خود به گیلان در جمع مسئولان اجرایی استان و خبرنگاران مطبوعات گیلان به این مسئله

فاز پنجم کمربندی مرکز استان و... که البته می‌تواند بدست وزرای بازرگانی، بهداشت و درمان، راه و ترابری و یا حتی مسئولان استان افتتاح شود.

گویا قرار است چندین کلنگ هم به دست آقای رییس جمهور در جاهای مختلف گیلان بر زمین زده شود از جمله کلنگ اتوبان رشت - قزوین، کلنگ سد استور و... اما کاش آقای رییس جمهور سه سال پیش این کلنگ‌ها را بر زمین می‌زدند. شاید سه سال کمتر جان انسان گیلانی در این جاده باریک و قدیمی و پرتردد گرفته می‌شد و زمین‌های سوخته مناطق شرق و غرب گیلان در سالهای بی‌آبی آینده زودتر و بهتر به بار می‌نشست و این همه جوانان بیکار مجبور به آوارگی و جلائی از زادگاه نمی‌شدند.

در سال‌های اخیر نیمی از جمعیت جوان گیلان از زادگاه خود کنده شده به استان‌هایی که سرمایه‌گذاری‌های کلان ملی در آن صورت گرفته مهاجرت کرده‌اند و به شغل‌های خدماتی در سطوح پایین و کارگری در صنایع مشغولند. بخصوص بخشی از جوانان انزلی و دیگر شهرهای ساحلی گیلان اکنون در بندرعباس و دیگر بنادر و جزایر خلیج فارس مشاغل کاذب و هرز دارند و با دلالتی و واسطه‌گری و قاچاق کالا و حمل مسافر روزگار می‌گذرانند. جمعیت قابل ملاحظه‌ای از نیروی کار جوان مناطق کوهستانی گیلان به شهرهای صنعتی قزوین و کرج کوچیده‌اند. جمعی دیگر جذب صنایع فولاد و ذوب‌آهن اصفهان شده‌اند حتی بخش متخصص،

کارا و مستعد جوان گیلانی به خاطر فقدان کار و عدم وجود کارگاه‌های صنعتی و صنایع بزرگ در گیلان جذب استان‌های دیگر کشور شده‌اند. کشاورزان و دامداران جوان گیلانی بخاطر نداشتن زمین و مرتع و وضعیت نابسامان کشاورزی و دامداری و عدم وجود حتی کارگاه‌های بسیار کوچک صنایع دستی در محل، راهی شهرهای استان بویژه مرکز آن شده‌اند و به بساط فروشی، پادویی و کارگری ساده روی آورده‌اند. بخشی از کشاورزان سنتی اراضی خود را بخاطر بدهی‌های فراوان و قروضی که بالا آورده‌اند به زارعین پولداری که از آمل و بابل سرزیر شده‌اند فروخته و در شهرهای بزرگ گیلان به سیگارفروشی و دوره‌گردی مشغولند.

اینان نه فقط ترکیب جمعیتی شهرها بلکه هیأت فرهنگی آن‌ها را برهم زده‌اند. بیکاری، گرانی، فقر عمومی و رخوت سازندگی در گیلان بیداد می‌کند و این درست مغایر فرمایش حضرت رییس جمهوری است که روزنامه‌ها از قولشان تیتراهای بزرگ زده‌اند: «سازندگی کشور شتاب می‌گیرد»، «یک لحظه در حرکت سازندگی رکود پیش نخواهد آمد» و...

دو ماه از بروز شایعه و انتظار مسئولان اداری اجرایی استان گذشته است اما هنوز هیچ خبری از سفر آقای رییس جمهور نیست. شاید آقای رییس جمهور به مهمانی بیاید یا نیاید اما میزبان این بار مستأصل‌تر از گذشته است. و حکایت همچنان باقی است.

گیله‌وا

## دومین اجلاس کارشناسی اتحادیه دانشگاه‌های کشورهای ساحلی دریای خزر

دومین اجلاس کارشناسی اتحادیه دانشگاه‌های کشورهای ساحلی دریای خزر، از تاریخ چهارشنبه ششم لغایت شنبه نهم فروردین ماه در دانشگاه آستراخان روسیه برگزار گردید. در این اجلاس مسایل زیست محیطی دریای خزر و همکاری‌های اعضای اتحادیه مورد بررسی قرار گرفت.

همچنین در این راستا و در جهت اجرای تفاهم نامه منعقد شده بین دانشگاه گیلان و دانشگاه دولتی فنی آستراخان مبنی بر تبادل اعضای هیأت علمی و کارشناسان در زمینه‌های آموزشی و پژوهشی، یکی از اعضای هیأت علمی دانشگاه گیلان جهت تحصیل در مقطع دکترای رشته شیلات و از سوی دانشگاه دولتی فنی آستراخان نیز یکی از اعضای هیأت علمی، برای آموزش دوره کوتاه‌مدت زبان فارسی به دانشگاه گیلان معرفی شدند.

## خبرهای فرهنگی و هنری

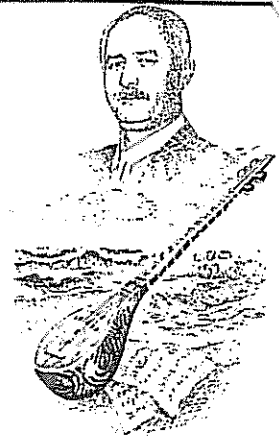
### توفیق یک نویسنده گیلانی در جشنواره مطبوعات ۷۶

دکتر عبدالحمید حسین‌نیا که از نویسندگان پرکار گیلانی است و تاکنون صدها مقاله از وی در جراید مختلف کشور به چاپ رسیده است در جشنواره مطبوعات امسال به عنوان بهترین نویسنده مقاله‌های پزشکی برگزیده شد و لوح افتخار و یادمان و تشریف به حج نصیب وی گردید.

دکتر حسین‌نیا متخصص و جراح گوش و گلو و بینی و حنجره است و عضو رسمی کالج بین‌المللی جراحان آمریکا می‌باشد. همچنین از میان ۱۱۷ مقاله برگزیده در جشنواره بزرگداشت خانواده نیز مقاله وی بعنوان بهترین مقاله معرفی شد و برنده جایزه گردید. از دکتر حسین‌نیا تاکنون چند مقاله در گیله‌وا به چاپ رسیده است.

### قدیمی‌ترین دبیرستان گیلان در کرام آتش

ساختمان قدیمی و اصلی دبیرستان شهید بهشتی رشت (آزادگان سابق) که قبل از انقلاب به نام دبیرستان شاپور نام‌بردار بود از ساعت ۱۱ شب چهارشنبه ۲۱ خرداد تا ۲ بامداد پنجشنبه ۲۲ خرداد در کرام آتش سوخت. این بنای وسیع و زیبا در سال ۱۳۱۴ شمسی تأسیس شده بود و به خاطر ویژگی‌های خاص معماری اوایل دوره رضاشاه جزو آثار ملی ایران به ثبت رسید. بیشتر تحصیلکرده‌های قدیم گیلان دانش‌آموخته این دبیرستانند. سالن آمفی‌تئاتر بزرگ و زیبای آن و بخش اعظم ساختمان مرکزی دبیرستان در طول سه ساعت حریق بکلی سوخت و نابود شد. مردم فرهنگ‌دوست رشت این آتش‌سوزی را حریق خاطرات فرهنگی خود لقب داده‌اند. دکتر رزازی سرپرست سازمان میراث فرهنگی گیلان بازسازی ساختمان مدرسه را به شرط تخصیص اعتبار مکفی به شکل اولیه امکان‌پذیر دانست.



مراسم سالگرد هنرمند فقید

### عبدالله ملت پرست

همزمان با اولین سالگرد فقدان اسفناک هنرمند گیلانی، استاد عبدالله ملت پرست، اداره فرهنگ و ارشاد اسلامی بندرانزلی با همکاری گروه شورانگیز و انجمن موسیقی بندرانزلی برای گرامیداشت یاد و خاطره او، مراسمی از ساعت ۸/۳۰ عصر روز یازده اردیبهشت سال جاری در محل سالن سینما هلال احمر بندرانزلی برگزار نمود که نماینده مردم انزلی در مجلس، مسئولین ادارات، هنرمندان، اعضای انجمنهای هنری و بالغ بر ۷۰۰ تن از همشهریان هنردوست و علاقمندان به هنر از سایر شهرهای استان در آن شرکت داشتند.

برنامه با قرائت کلام الله مجید و شرح زندگی آن مرحوم آغاز شد و پس از اجرای قطعه‌ای بصورت بداهه‌نوازی توسط فرزندان هنرمند فقید ماهور ملت پرست و آواز آقای محمدتقی رنجبر، هنرمندان گروه شورانگیز گیلان به اجرای ساخته‌های استاد ملت پرست پرداختند که با استقبال قابل توجه حضار مواجه گشت. این برنامه تا ساعت ۱ بامداد طول کشید.

### عیب

پیش شماره اول هفته‌نامه نسیم با مرام فرهنگی، سیاسی، اجتماعی و ورزشی در ۱۲ صفحه به قطع ۴۵ × ۶۰ و به قیمت ۵۰۰ ریال روز یکشنبه ۱۸ خردادماه منتشر شد. صاحب امتیاز و مدیر مسئول نشریه حاج ابراهیم بهمنی جلالی و سردبیر آن علی پورحسن شاعر گیلانی است. دفتر و تشکیلات و نشانه هفته‌نامه در شهر آستانه اشرفیه متمرکز است. آیت‌الله امینیان امام جمعه شهرستان آستانه اشرفیه و عضو مجلس خبرگان مقدمه‌ای مبسوط بر آن نوشته است. بخشی از مطالب هفته‌نامه مربوط به اخبار، اوضاع اقتصادی و فرهنگی آستانه اشرفیه است. گیله‌وا برای «نسیم» و همکاران جدید مطبوعاتی آقایان حسین داداشی و علی پورحسن آرزوی توفیق دارد.

### تعزیه در گیلان

گردهمایی معرفی طرح پژوهشی «تعزیه در گیلان» ساعت پنج بعدازظهر روز پنجشنبه ۸ خرداد ۷۶ با شرکت جمعی از مدیران فرهنگی استان و پژوهشگران توسط کمیسیون پژوهشی اداره کل فرهنگ و ارشاد اسلامی گیلان در تالار مجموعه فرهنگی سردار جنگل رشت برگزار گردید.

در این گردهمایی پس از تلاوت آیاتی از کلام... مجید تعزیه حر به نمایش درآمد. سپس حجت‌الاسلام والمسلمین حاج آقاانصاری مدیرکل فرهنگ و ارشاد اسلامی گیلان و رئیس کمیسیون پژوهشی سخنانی پیرامون نهضت عاشورا و قیام امام حسین (ع) و فاجعه کربلا بیان داشتند و اظهار کردند چون اولین طرح پژوهشی پایان یافته کمیسیون پژوهشی مناسب با ایام ماه محرم داشت به برگزاری این گردهمایی اقدام گردید. آنگاه آقای انصاری ضمن تشکر از مجری طرح تعزیه در گیلان یک لوح تقدیر و سکه بهار آزادی به ایشان اهداء کردند.

سپس آقای علی حاج علی عسکری مجری طرح پژوهشی توضیحاتی در مورد این طرح ارائه دادند و تعزیه کوتاهی به نام حکایت آن سر به نمایش درآمد. آنگاه آقای دکتر غلامرضا رحمدل مشاور پژوهشی کمیسیون سخنانی پیرامون حماسه عاشورا و نکات هنری و زیبایی شناختی در فاجعه کربلا بیان داشتند و گفتند رجزهای عاشورا آنقدر بدیع و زیبا است که بنظر می‌رسد یکی از شاعران بزرگ معاصر آنرا سروده است.

در پایان این گردهمایی گوشه‌ای از تعزیه شهادت حضرت ابوالفضل عباس (ع) کاری از محمدحسین صمصام به معرض نمایش درآمد.

از برنامه‌های جنبی این گردهمایی برپائی نمایشگاهی از عکسهای مربوط به تعزیه و نسخ خطی تعزیه بود که در سالن نمایشگاه مجموعه فرهنگی و هنری سردار جنگل رشت برگزار گردید.

### یادمان شاعر

یادمان زنده‌یاد حجت‌الخواجه میری شاعر فزل‌سرا با تلاش گروه فرهنگ و ادبیات دانشگاه آزاد اسلامی و با حضور جمعی از هنرمندان، اساتید، دانشجویان، خانواده آن زنده‌یاد و گروهی از علاقه‌مندان شعر گیلکی در این دانشگاه برگزار شد. در این یادمان شعری گیلکی‌سرا به ترتیب محمد بشرا، محمد فارسی، هوشنگ عباسی، رحیم چراغی، غلامی کفتوردی و... اشعار خود را قرائت کردند، مجری این برنامه شاعر گیلکی‌سرا مظاهر زمانی بود.



### شیون فومنی

#### در جشن غدیره قزوین

عصر سه‌شنبه نهم اردیبهشت ماه مراسم شب شعری به مناسبت عیدغدیر خم از سوی اداره فرهنگ و ارشاد اسلامی قزوین در مرکز فعالیت‌های ادبی عید (سالن کتابخانه علامه رفیعی (ره) برگزار گردید که در آن میراحمد فخری نژاد «شیون فومنی» شاعر معروف گیلانی و میرحامد فخری نژاد (فرزند شیون) و احمد قربانزاده از گیلان و گروهی از شاعران قزوینی شرکت داشتند. این مراسم که از ساعت ۶/۳۰ شروع شده بود با اجرای موسیقی عرفانی توسط گروه راوی تا ساعاتی از شب ادامه داشت.

به استناد نامه روابط عمومی فرهنگ و ارشاد اسلامی قزوین و گزارش مندرج در هفته‌نامه حدیث قزوین اشعار شاعران گیلانی که بعنوان مهمان حضور داشتند مورد استقبال فراوان شرکت‌کنندگان قرار گرفت.

### شب شعر گیلکی

کانون دکتر حسابی بندرکباشهر، شب شعری در غروب روز سه‌شنبه ۱۶ اردیبهشت ماه در سالن سخنرانی کانون در کباشهر برگزار کرد، در این شب شعر که جمع زیادی از مردم کباشهر و فرهنگیان و مسئولین منطقه حضور داشتند، شعری گیلکی‌سرا علی اکبر مرادیان گروسی، محمد بشرا، محمد فارسی، وارث فومنی، هوشنگ عباسی، رحیم چراغی، محمد دعائی، محمود سحرخیز و محمدرضا خیرخواه و... اشعار خود را قرائت کردند و مورد تشویق حضار قرار گرفتند، گروه موسیقی کانون دکتر حسابی به رهبری پژمان با اجرای سرود میرزا و آهنگ‌های محلی، لحظات شادی را برای حاضرین فراهم آوردند، کوشش و تب و تاب محمدرضا خیرخواه شاعر و ترانه‌سرای گیلانی در برپائی این شب شعر تأثیربخش بود.

## تأسیس یک کتابخانه تخصصی در رشت

### کتابخانه تحقیقات صنعتی و استاندارد

کتابخانه تخصصی مؤسسه تحقیقات صنعتی و استاندارد گیلان یکی از جدیدترین کتابخانه‌های تخصصی گیلان است که چندی پیش به همت آقای مهندس شماعی مدیرکل اداره کل تحقیقات صنعتی و استاندارد گیلان در مرکز مؤسسه تأسیس و شروع به کار کرد. ساختمان مرکز با زیربنای ۲۲۵۰ متر مربع در سه طبقه در یک کیلومتر ۲۰ جاده رشت تهران ساخته شده و بر رویهم دارای واحدهای متعدد آزمایشگاهی مجهز به آخرین وسایل پیشرفته آزمایشگاهی در سطح استانداردهای جهانی است، از جمله آزمایشگاههای دایسر مواد غذایی، میکروبیولوژی، نساجی، روشنایی لامپ و آزمایشگاههای در حال تجهیز صنایع شیمیایی، اوزان و مقادیر، کانی و فلزی و واحدهای تحقیقات و نمونه‌برداری، امکانات ورزشی و رفاهی، کلاسهای آموزش، سالن کنفرانس مبلمان با گنجایش ۱۵۰ صندلی، رستوران و یک کتابخانه تخصصی.

مجموعه کتابخانه مرکب است از یک سالن مطالعه نسبتاً بزرگ حدود ۲۰۰ مترمربع با گنجایش فعلی ۳۰ صندلی و یک سالن کوچک آرشیفونی برای استفاده از جزوات استاندارد با کسلیه تسهیلات مدرن کتابخانه‌ای از جمله کامپیوتر. مواد کتابخانه عبارت است از ۲۸۰۰ رساله استاندارد (ایرانی و خارجی) و حدود ۳۰۰۰ جلد کتاب. کتابها از نوع جدیدترین کتابهای چاپی به زبانهای فارسی و خارجی در زمینه‌های مختلف علمی بویژه فیزیک، شیمی، مکانیک، علوم آزمایشگاهی، مواد غذایی، برق، نساجی، میکروبیولوژی و... همچنین تعداد قابل توجهی کتابهای نفیس مرجع و علوم انسانی است. کتابخانه توسط دو کتابدار اداره می‌شود. مسئولیت کتابخانه بر عهده یکی از مهندسان شیمی شاغل در مؤسسه است.

آقای مهندس شماعی مؤسس کتابخانه مرکز استاندارد گیلان که در ضمن نخستین مدیرکل استاندارد استان نیز می‌باشد در مقابل این پرسش

که تشکیلات کتابخانه حاضر خیلی بیش از نیاز پرسنل مؤسسه چه در محل مرکز و چه در کادر اداری داخل شهر است اظهار داشت که این کتابخانه در حد اختصاصی خود می‌تواند بعنوان یک مرکز تخصصی نه فقط برای کارشناسان مرکز بلکه برای عموم محققان و پژوهشگران رشته‌های علمی در سطح شهر رشت و حتی گیلان قابل استفاده باشد. از این رو مدیریت مؤسسه حاضر است برای بهره‌وری بیشتر همه گونه امکانات در اختیار مراجعان عمومی کارشناسان رشته‌های مختلف علمی و دانشجویان مشتاق قرار دهد و مشکل بعد مسافت را با فراهم آوردن وسیله ایاب و ذهاب از پیش پای علاقمندان بر دارد. وجود امکانات رفاهی و ورزشی و رستوران در محل مرکز برای مراجعان عمومی که می‌خواهند تحقیقات علمی خود را در این کتابخانه دنبال کنند مطمئناً محضل دوری راه را هموار خواهد کرد.

#### گیله‌وا:

تأسیس کتابخانه تخصصی استاندارد و تحقیقات صنعتی به نوبه خود گام بسیار مؤثر و بجایی که با تدبیر نخستین مدیرکل استاندارد گیلان که اتفاقاً از مدیران بومی و موفق گیلان می‌باشد برداشته شد. کتابخانه خوشبختانه طوری راه‌اندازی شده که در آینده و مراحل بعدی قابل توسعه و گسترش است. با طرحی که آقای مهندس شماعی در نظر دارد امکان استفاده از این کتابخانه تخصصی از حوزه عمل کتابخانه‌های اختصاصی بدر آمده و تا حد کتابخانه‌های عمومی (از نوع تخصصی) ارتقاء خواهد یافت. جای امیدواری است دیگر سازمانها و ادارات دولتی استان نیز با اتخاذ شیوه‌های مناسب در کتابخانه‌های تخصصی خود را به روی متخصصان و پژوهشگران رشته‌های علمی و دانشجویان مشتاق بگشایند و آنها را از حالت اختصاصی بدر آورده تا حد عمومی ارتقاء بخشند.

## هرچه از دوست رسد نیکوست

بعد از انتشار شماره ۴۰ و ۴۱ مجله، این عزیزان از دور و نزدیک گیلان، کشور و خارج از کشور داوطلبانه به یاری گیله‌وا شتافته‌اند. همت عالی دوستداران صدیق و صمیمی گیله‌وا موجب شده و می‌شود تا نشریه در مقابل بحران مالی استقامت بیشتری نشان دهد. با تشکر از:

آقای دکتر حسین محبوب (انگلستان) ۱۰۰۰۰ تومان  
آقای دکتر شفیق پور سیاهکلی (رودسر) ۱۰۰۰ تومان  
آقای دکتر رحیمیان (رشت) ۱۰۰۰ تومان  
آقای سید مهدی مبینی (ساری) ۱۰۰۰ تومان تبر  
آقای سیمون قانع (لشت‌نشا) ۱۰۰۰ تومان  
آقای اسدالله نظری (لاهیجان) ۷۵۰ تومان  
خانم روح‌انگیز جباری (مشهد) ۱۰۰۰ تومان تبر  
خانم مریم موسوی و آقایان حمید شفیعی و فاطمی (آلمان) جمعاً ۹۰۰۰ تومان  
چند تن از دوستداران گیله‌وا که خواستند نامشان ذکر نشود (از گوشه کنار کشور) جمعاً ۱۳۶۰۰ تومان

و با تشکر بسیار و صمیمانه از سخاوت فرهنگی جناب آقای مهندس مهدی متقالجی که هزینه یک سال زینک‌های مصرفی نگاتیو و پوزیتیو گیله‌وا را معادل ۳۰۰ هزار تومان تقبل و پرداخت نموده‌اند و با این قدم خیر خیال ما را از هزینه بخشی از مواد مصرفی مجله راحت کرده و زحمت تهیه آن را به دفعات متوالی از دوستان برداشته‌اند.

هرگونه کمک به گیله‌وا، کمک به حفظ و بقای فرهنگ بومی گیلان است. و حتماً و عیناً به مصارف هزینه نشریه جهت بهبود کمی و کیفی آن می‌رسد.

### خواننده گرامی و فرهنگ دوست گیله‌وا

چنانچه به اسناد و مدارک تاریخی و خانوادگی دسترسی دارید که می‌تواند دست‌ما به کار تحقیق پژوهشگران و عرضه تولیدات فرهنگی باشد. بهتر است برای استفاده عمومی و فرهنگی آن را در اختیار مؤسسه نظیر:

کتابخانه ملی رشت، کتابخانه مرکزی و مرکز اسناد دانشگاه گیلان و آرشیف اسناد گیله‌وا قرار دهید.

#### انتخاب باشماست

اسناد و مدارک اهدایی و امانتی در آرشیف گیله‌وا به محض وصول و در صورت استفاده حتماً به نام اهداکننده و امانت‌گذار ثبت خواهد شد.

# انتظارات مردم گیلان

## از رئیس جمهور منتخب آینده

مردم استان، مستقیم و غیر مستقیم به کشت برنج، توتون، چای و سایر محصولات کشاورزی بسته است و تمام این محصولات به منابع آبی نیاز دارند، اما حتی یک طرح سدسازی در گیلان نداریم، استاندار محترم در اواخر سال ۷۱ پس از ملاقات با مسئولان مملکتی فرمودند «ان شاء الله در سال ۱۳۷۲ عملیات اجرایی ساخت این سد بزرگ (سد استور) شروع خواهد شد» (نشریه هاتف شماره ۳۳ مورخ ۱۳/۱۰/۷۱) ولی بعد از گذشت حدود ۴ سال با لفظ مبهم «گذارداری شده» در خصوص احداث این سد صحبت می‌شود. و این در شرایطی است که در استانهای همسایه دهها سد در دست احداث بوده و چند سد هم به بهره‌برداری رسیده است. از سوی دیگر قیمت خرید محصولات کشاورزی نیز دچار نوسانات خرد کننده‌ای است که اقتصاد منطقه را همواره ضعیف و رنجور نگه می‌دارد.

صنعت: به بهانه کشاورزی بودن استان، صنعت نیز در منطقه رشد مناسبی ندارد. شاید درآمد کلیه کارخانه‌های استان به اندازه فقط فولاد مبارکه اصفهان یا پتروشیمی تبریز نباشد. درفانی مالیات کارخانجات مستقر فعلی هم در استان هزینه نمی‌شود و به مصرف مرکز نشینان می‌رسد.

امور مواصلاتی: در تاریخ ایران، گیلان یکی از مهمترین راههای ارتباطی و تجاری با روسیه و اروپا بوده است اما استقرار نظام کمونیستی در شمال ایران ارتباط استان با خارج را قطع کرد ولی در شرایط کنونی که اتحاد شوروی فرو پاشیده، مجدداً امکان استفاده از جاده‌ها و بنادر گیلان جهت رشد و توسعه منطقه و کشور فراهم شده است. اما متأسفانه در سیاست‌گذارها به این پتانسیل تاریخی توجه نمی‌شود. با احداث ۳۰۰ کیلومتر راه آهن از قزوین به رشت و آستارا، ایران اسلامی به دومین و شاید مهمترین و ارزنده‌ترین راه

... ۳ - با عنایت به اینکه راه رشد و توسعه کشور مشخص است و اهداف کلان اقتصادی - اجتماعی و فرهنگی کشور تحت عنوان برنامه پنج ساله دوم تدوین شده و در حال اجرا است، کاندیدها از این بعد وجه تمایز مشخصی نخواهند داشت، بنابراین دیدگاههای منطقه‌ای آنان شاخص مناسب‌تری جهت انتخاب آگاهانه مردم در انتخابات ریاست جمهوری خواهد بود. پس بر مسئولان ستادهای انتخاباتی است که به دور از هیاهو و جنجال که در شأن نظام مقدس اسلامی هم نیست، خواسته‌ها و نیازهای واقعی مردم را به اطلاع کاندیداهای خود برسانند. بعضی از مهمترین خواسته‌ها و نیازهای مردم شریف گیلان به اختصار عبارت است از:

بیکاری: یکی از مهمترین نگرانیهای خانواده‌های محترم گیلانی، بیکاری فرزندانشان است. همه اذعان دارند که بیکاری ریشه بسیاری از انحرافات و نابسامانی‌های اجتماعی است، عده‌ای مهاجرت جوانان به سایر نقاط کشور را توصیه می‌کنند، البته گیلان در گذشته هم استانی مهاجر فرست بود لکن حضور رو به گسترش نیروهای غیر بومی در بدنه اداری و کارگری استان توجه بیکاران را جهت مهاجرت مشکل می‌کند. در شرایطی که اکثر زمین‌های زراعی دولتی در اختیار کشاورزان استانهای دیگر قرار می‌گیرد، توجه جوان گیلانی به مهاجرت مقدور نیست. در شرایطی که هزاران تحصیل کرده گیلانی بیکارند، دیپلمه‌های سایر استانها حتی به بالاترین سطوح اجرایی و فنی استان تحمیل می‌شوند و همین‌ها معمولاً یک اتوبوس دوست و آشنا و فامیل را جهت تصدی امور به همراه می‌آورند.

کشاورزی: حیات و معاش بیش از نیمی از

در بسجوبه تسلیفات انتخاباتی ریاست جمهوری در گیلان، در تاریخ ششم اردیبهشت ماه اطلاعیه‌ای از سوی «جمعیت اسلامی دانشگاهیان گیلان» چاپ و منتشر شد با عنوان «مشارکت آگاهانه مردم در امور سیاسی شرط اساسی توسعه هر کشور و منطقه است» و در آن ضمن مقدمه‌ای بر اهمیت موضوع انتخابات و التزام شرکت مردم در آن تحلیلی بر اوضاع گیلان آمده بود. اطلاعیه، همچنین، تذکاری به مسئولان ستادهای انتخاباتی و مردم گیلان داشت که مجموعاً در پنج نکته بیان شده بود. از آنجا که مفاد این اطلاعیه از سوی جمعی از دانشگاهیان گیلان، یعنی متخصصان و استادان و کارشناسان بالاترین محافل علمی و فرهنگی استان انتشار یافته است متضمن بسیاری نکات باریک است که دلسوزانه بیان شده است و در اکثر موارد با آنچه بطور مستمر در گیله‌ها منعکس می‌شود همسو است. در واقع تحلیلی است فشرده بر اوضاع سیاسی، اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی جامعه امروز گیلان.

ما در این جا به جز موارد ۱ و ۲ که بعنوان مقدمه و مورد ۵ که به صورت مؤخره بیان شده است عیناً به درج نکات ۳ و ۴ که تحلیلی مجمل اما دقیق است می‌نشینیم. باشد که رئیس جمهور منتخب و آینده که در این استان با اکثریت شایان و نمایان رأی آورده است به این خواست عمومی مردم گیلان عنایت ویژه داشته و انجام آن را در صدر برنامه‌های خود قرار دهد.

با هم بخشی از اطلاعیه «جمعیت اسلامی دانشگاهیان گیلان» را می‌خوانیم:



# نتیجه انتخابات هفتمین دوره ریاست جمهوری ایران

## در شهرهای گیلان

### و مقایسه آن با استان‌های کشور

#### چگونگی وضعیت آراء در حوزه انتخابیه استان گیلان

شهرستان	کل آراء ماخوذه		آراء مربوط به آقای ناطق نوری		آراء مربوط به آقای خاتمی		آراء مربوط به آقای ری شهری		آراء مربوط به آقای زواره‌ای	
	تعداد	درصد	تعداد	درصد	تعداد	درصد	تعداد	درصد	تعداد	درصد
آستارا	۲۸۲۲۳	۸۵	۲۳۷۷	۱۵	۲۳۹۲۸	۸۲	۲۷۱	۸	۶۲۲	۲
آستانه	۵۲۸۲۱	۷۲	۱۳۰۱۲	۲۵	۳۴۴۹۷	۶۹	۹۹۳	۲	۱۷۲۴	۳
بندر انزلی	۶۹۱۶۰	۸۹	۹۹۵۲	۱۴	۵۵۲۲۲	۸۰	۸۸۶	۱	۲۳۷۴	۳
تالش	۱۱۷۲۹۰	۸۴	۲۶۳۷۶	۲۲	۸۷۳۰۴	۷۴	۱۰۹۱	۰/۰۹	۲۰۶۴	۱/۷
رشت	۳۲۵۲۱۵	۷۷	۴۱۶۵۱	۱۴	۲۶۰۱۸۵	۸۰	۷۲۲۸	۲	۱۲۶۴۴	۴
رودبار	۵۷۲۵۱	۹۸	۱۱۶۰۶	۲۰	۴۲۳۸۶	۷۴	۱۱۴۷	۲	۱۷۲۰	۳
رودسر	۱۰۶۳۳۶	۸۳	۲۶۸۲۹	۲۵	۷۳۶۰۱	۶۹	۱۶۶۱	۱/۵	۳۳۰۴	۳
شفقت	۲۵۹۵۲	۵۷	۴۳۳۳	۱۷	۲۰۵۹۴	۷۹	۲۸۸	۱	۴۶۲	۲
صومعه سرا	۵۶۵۰۸	۶۶	۱۴۸۰۲	۲۶	۳۸۷۸۵	۶۹	۶۸۲	۱	۱۴۰۰	۲
فومن	۳۸۹۸۵	۶۰	۷۷۴۶	۲۰	۲۹۵۴۵	۷۶	۵۹۱	۱/۵	۶۱۳	۱/۵
لاهیجان	۹۴۶۲۴	۶۹	۱۹۹۹۳	۲۱	۶۷۶۷۲	۷۱	۲۴۷۶	۳	۳۴۰۵	۳
لنگرود	۶۴۲۹۳	۷۸	۱۵۶۴۲	۲۴	۴۴۱۲۹	۶۹	۱۶۰۰	۲	۲۲۴۷	۳/۲
جمع کل	۱۰۲۷۸۳۷	۷۷	۱۹۶۳۰۹	۲۰	۷۷۹۸۵۹	۷۵	۱۸۹۱۴	۱/۸	۳۲۵۷۹	۳/۱

ارتباطی به قفقاز و اروپا دست می‌یابد و از وابستگی به راه‌های ارتباطی ترکیه کاسته می‌شود. از سوی دیگر این اقدام فرصت‌های شغلی جدید و رونق اقتصاد و تجارت منطقه را به دنبال دارد، اما مشخص نیست که چرا به این امر توجه نمی‌کنند؟ اتوبان رشت - قزوین به تعریض جاده تنزل می‌یابد و عده‌ای انگار که فتح خیبر کرده‌اند این اندک (که هنوز سرانجام آن هم معلوم نیست) را به خود تبریک می‌گویند، استانی که جاده و هتل مناسب ندارد باید با جذب توریست هم ارتزاق نماید، آیا این ممکن و مقدور است؟ از ابعاد فرهنگی قضیه هم می‌گذریم.

□ اوضاع مدیریتی: بسیاری از مشکلات استان ریشه در ناتوانی مدیران در برقراری ارتباطی سازنده و صادقانه با مردم منطقه دارد، بافت کلی سیستم مدیریتی استان غیر بومی است و به همین دلیل در کوتاه مدت توان ارتباط و درک فرهنگ مردم را ندارند و پس از چند سال که تقریباً با مسایل و مشکلات و روحیات مردم آشنا می‌شوند، طوری عمل کرده‌اند که باید برون‌دا به همین دلیل انتقال مشکلات استان به دستگاه‌های اجرایی مملکت به خوبی و مستمر صورت نمی‌گیرد و آنان به غلط گیلان را استانی آباد تصور می‌کنند.

ارتباط با مردم صرفاً سخنرانی نیست که اگر این بود به بعضی از مسئولان استان باید نشان افتخار می‌دادند، البته با حرف، مردم را سرگرم کردن هنر است ولی جوانمردانه نیست.

□ ۴- از ائمه محترم جمعه که امید نهایی مردم در رفع معضلات هستند و همچنین از نمایندگان محترم مجلس، مسئولان و روشنفکران متعهد انتظار می‌رود که با در نظر داشتن منافع ملی، حول محور حل مسایل و مشکلات منطقه بیش از گذشته متحد شوند تا عقب ماندگی گیلان در سالهای اخیر جبران شود.

ما از این بزرگواران تقاضا داریم که با طرح خواسته‌ها و نیازهای استان به کاندیداهای محترم ریاست جمهوری و انعکاس دیدگاه‌های آنان به مردم، امکان انتخابی آگاهانه را برای آحاد مردم گیلان فراهم کنند. ریاست جمهور آینده این کشور باید استحضار داشته باشند که مردم گیلان از روند پرشتاب سازندگی در استانهای دیگر فوق‌العاده خوشحال می‌شوند ولی وقتی استان خود را با آن مناطق مقایسه می‌کنند، احساس تبعیض و عقب ماندگی هم به آنان دست می‌دهد...

۲۶/۲/۶

جمعیت اسلامی دانشگاهیان گیلان

## نتایج آراء انتخابات هفتمین دوره ریاست جمهوری در استانهای کشور

استان	کل آراء	خاتمی	ناطق نوری	ری شهری	زواره‌ای
آذربایجان غربی	۱/۰۸۱/۲۵۲	۸۱۵/۹۸۴	۲۱۲/۲۶۰	۲۰/۳۷۰	۳۲/۶۳۹
آذربایجان شرقی	۱/۲۰۰/۱۰۰	۹۰۰/۲۰	۳۰۰/۵۰	۵۲/۰۰۰	۱۲۰/۰۲۰
اردبیل	۲۸۱/۵۶۰	۲۵۰/۲۹۱	۱۰۱/۹۹۷	۱۲/۲۲۲	۱۶/۸۲۰
خراسان	۲/۹۲۶/۲۶۷	۱/۳۳۷/۰۲۱	۱/۰۳۲/۲۸۶	۹۶/۴۶۰	۹۳/۳۳۳
گیلان	۱/۰۳۷/۸۳۸	۷۷۹/۸۵۹	۱۹۶/۳۰۹	۱۸/۹۱۲	۳۲/۵۷۹
سمنان	۲۸۵/۷۷۴	۱۸۲/۲۲۳	۷۹/۲۳۲	۱۲/۳۳۲	۸/۴۲۸
همدان	۷۷۰/۲۷۲	۵۲۵/۲۶۲	۱۵۳/۱۲۴	۲۰/۳۸۵	۲۵/۰۲۲
کرمانشاه	۷۹۲/۵۲۹	۶۲۲/۶۵۷	۱۰۳/۳۵۷	۱۷/۱۲۷	۲۸/۳۷۷
کرمان	۹۸۶/۰۰۰	۶۲۱/۱۵۷	۳۵/۸۹۵	۱۷/۸۷۵	۱۱/۲۰۷
خوزستان	۱/۵۵۹/۳۸۷	۱/۲۹۰/۲۲۸	۱۹۹/۷۸۸	۳۲/۰۸۰	۲۲/۳۳۵
قازق	۱/۸۲۲/۲۲۴	۱/۲۷۲/۰۳۱	۳۰۱/۵۲۵	۲۷/۷۳۳	۲۱/۳۹۰
یزد	۲۲۱/۶۳۳	۳۵۸/۵۲۶	۵۳/۰۰۰	۶/۰۸۸	۲/۳۵۷
هرمزگان	۵۰۱/۳۴۳	۴۰۲/۵۲۱	۸۸/۹۸۸	۴/۸۶۷	۲/۱۳۸
کردستان	۶۱۷/۳۵۱	۳۳۲/۵۶۵	۱۶۱/۲۲۲	۵/۶۱۵	۱۱/۳۳۹
ایلام	۲۳۴/۸۸۶	۱۹۰/۵۵۲	۳۲/۳۳۱	۷/۲۰۹	۲/۹۰۲
قم	۲۱۹/۶۵۴	۲۲۹/۲۶۴	۱۳۹/۵۶۷	۱۵/۰۳۳	۱۵/۶۹۱
زنجان	۲۲۹/۹۸۲	۱۵۶/۹۰۲	۲۵/۹۸۸	۹/۸۲۱	۷/۱۷۹
اصفهان	۱/۹۶۲/۵۷۲	۱/۳۰۵/۳۳۶	۵۹۱/۷۲۸	۳۰/۱۶۲	۲۳/۰۸۸
مازندران (۱۳ شهر)	۱/۰۳۳/۵۳۱	۳۲۲/۲۲۵	۶۴۴/۳۸۵	۱۷/۱۶۳	۲۲/۸۹۷
چهارمحال و بختیاری (به جز اردل)	۳۳۸/۴۶۸	۲۱۰/۶۷۹	۹۸/۸۹۲	۱۰/۷۸۳	۸/۶۱۲
مرکزی	۵۷۰/۱۰	۴۱۷/۰۰۰	۱۰۵/۰۰۰	۲۹/۰۱۰	۱/۸۰۰
سیستان و بلوچستان	۵۲۸/۰۵۷	۲۲۲/۶۶۹	۱۰۹/۲۲۵	۳۷۹۶	۶۹۱۰

# گیلان، استان آخر

مدخلی بر ایستایی، پسرفت و توسعه‌نا یافتگی گیلان

از فروردین سال گذشته زمینه بحثی را بطور آزاد پی گرفتیم که چرا استان ما - گیلان - که روزگاری از استان‌های ممتاز و پیشتاز و به اصطلاح اول بود اینک به استانی توسعه‌نیافته، ایستا و اصطلاحاً آخر تبدیل شده است.

این بحث تاکنون در پنج شماره گیله‌وا با موفقیت ادامه داشته است و نظرات موافق و مخالفی را در سطح جامعه و میان مدیران دولتی و اجرایی استان برتافته است. «از ماست که برماست» عنوان هفتمین و تازه‌ترین اظهارنظری است که در این شماره منعکس می‌شود و... هم نظری تازه ارائه می‌دارد. جای امیدواری است که صاحب نظران آشنا به مسایل سیاسی اجتماعی و متخصصان امور اقتصادی هم با مدارک و شواهد مستند و مستدل در این بحث آزاد شرکت جویند و نسبت به اوضاع حال و آینده زاد بوم خود حساسیت نشان دهند.

## از ماست که برماست

احمد علی دوست

در شماره ۳۵ گیله‌وا بابی تحت عنوان بحث آزاد «گیلان، استان آخر» گشوده شد تا با نظرخواهی از صاحب‌نظران گیلانی در بررسی علل و جهات ایستایی و توسعه‌نیافتگی گیلان چاره‌اندیشی شود که با استقبال صاحبان اندیشه و قلم روبرو گردید.

از میان نوشته‌های چاپ‌شده مقاله‌های اکادمیک دکتر بهمن مشفق و دکتر مهرداد داودی بسیار جالب و آموزنده بود. اولی ضعف مدیریت در بکارگیری نیروی انسانی تعلیم‌دیده را در جهت افزایش بهره‌وری و عدم استفاده بهینه از این نیرو را از نظر کیفی و کمی از عوامل عمده رکود پیشرفت گیلان دانسته‌اند و دیگری با تشریح و بررسی فاضلاته سه دوره خاص از تاریخ منطقه خوش‌بینانه قرن بیست و یکم را قرن ایران و گیلان نام نهاده و برقراری ارتباط اقتصادی و اجتماعی با همسایگان دریای خزر را افقی تازه و امیدبخش برای گیلان و گیلانی‌ترسیم کرده‌اند که مبارک است و امیدواریم حال نکو در قفای قال نکو باشد!

همچنین عزیز دیگری به نام احمدرضا

هامونی در یک تحلیل محققانه تعریف و پذیرفتن حقوق مردم و حدود وظایف و اختیارات مدیران و طراحان را پیش‌شرط توسعه دانستند و معتقد بودند تا زمانی که مدیران براساس شاخص‌هایی همچون تلاش - تجربه - خلاقیت و تعهد ارزیابی نشوند مقوله تحمیل سالیق غیرمنطقی همچنان مانع بزرگ پیشرفت خواهد بود و بالاخره دوست گرانقدرم آقای رضوی‌نژاد طی یک نامه سه نکته که در حقیقت حساوی سه خطاره شنیدنی از کج‌تابی حکومت‌گران کین ورز گذشته نسبت به گیلان و گیلانی بود آرزو کردند: فرزندان اندیشمند گیلانی با برنامه‌ریزی‌های دقیق اقتصادی و سرمایه‌گذاری‌های کلان برای ارتقاء سطح فرهنگی و اجتماعی مردم گام‌های مؤثری بردارند! که در یک کلام همه دلواپسی‌ها از واپس ماندن است و چهارگوشه دل‌هایمان و اوایلا! اقا بنده کمترین در عین حال که بیشتر عقب‌ماندگی‌ها را از ساختار اداری یا مواجهه خصمانه دولتمداران با گیلان و گیلانی در گذشته می‌دانم عامل بازدارنده دیگری نیز می‌شناسم که تاکنون به آن پرداخته نشده است و متقدم آنچه در این بحث‌ها مورد عنایت قرار نگرفته نقش

منفی گیلانی در بی تفاوت ماندن و کم‌اعتنایی به خواستن و طلب کردن است. بنابراین بی‌آنکه قصد ریشه‌یابی علل و جهات مسئله را از نظرگاه علمی داشته باشیم که اندازه آن را ندارم فقط از جنبه تجربی حرف‌هایی دارم که بسا بر هیچ منطق علمی جامعه‌شناسی استوار نباشد اما تطوّر اخلاقی گیلانی را در چند دوره از حیات سیاسی و اجتماعی گیلان ترسیم می‌کند.

شهر رشت که در سال ۱۰۰۱ هجری قمری به امر شاه‌عباس صفوی مرکز ایالت گیلان گردید و به تدریج رونق و آبادانی یافت تنها پنجاه سال از عمر چهارصد و چند ساله خود «یعنی از دوران سلطنت محمدشاه قاجار تا کودتای ۱۲۹۹ شمسی رضاخان» را به عنوان دوره طلایی بیاد دارد در همین دوره نسبتاً کوتاه بود که گیلان به عنوان تنها راه مواصلاتی غرب مرکز داد و ستد خارجی شد. لقب پُر طنطراق پیشاهنگی سایر بلاد ایران را گرفت و صاحب اولین‌ها گشت: اولین مدرسه اولین کارخانه برق اولین چاپ‌خانه و روزنامه و خیابان سنگ‌فرش و اولین سینما و تأثر. بدین ترتیب که راه کوهستانی رشت و منجیل به همت و هزینه اهالی و به سرپرستی

«مصلحت‌خانه» که در حقیقت نوعی انجمن ایالتی بود و در ۱۳۷۸ قمری دو عین استبداد ناصری تشکیل شده بود تعریض و تسطیح شد و از راه قاطر رو به راه کالسکه‌رو تبدیل گردید.

اولین مریضخانه ملی (بیمارستان پورسینا) با درآمد حاصله از نمایش «عاقبت وخیم» که شادروان جهانگیر سرتیپ‌پور نمایشنامه آن را نوشته و ترتیب کار را داده بود و عوارضی که از برنجهای صدری به قرار هر پوپ (۱۶۱) کیلویی پنج شاهی (پ) ریال برای مصارف ابن‌السبیل و یتیمان گرفته می‌شد در قسمتی از اراضی ناصریه ساخته شد که در این کار خیر همت اطبایی مثل دکتر آخوندزاده - دکتر علی‌خان پاریسی - دکتر صادق‌خان زهری حتی معماران و بتایانی که با نصف مزد کار می‌کردند به وجه چشمگیری کارساز بوده است.

استاد باستانی پاریزی مؤسس نخستین مدرسه سبک امروزی (دارالتعلیم رشت) را مرحوم شیخ‌الملک سیرجانی می‌شناسند و معتقدند که این مدرسه شاید یکی از قدیم‌ترین مدارس جدید باشد که ده سال پیش از مشروطه بسال ۱۳۱۴ قمری و در زمان حکومت شعاع‌السلطنه در رشت بنا نهاده شد که در آن زبان خارجی (فرانسه) تدریس می‌شده است.

در یادداشت‌های زنده‌یاد سرتیپ‌پور آمده است که در ضلع غربی سبزه‌میدان خانه‌ای بود که اهالی به پیشنهاد محمدولی‌خان سپهسالار که در عهد مظفرالدین شاه حاکم رشت بود ساخته بودند و اولین مدرسه سبک جدید در این بنا به ریاست حبیب‌الله‌خان معروف به «گاسپادین» که اهل لارود آذربایجان بود [ظاهراً باید پدر لارودی‌ها باشد] تأسیس شد که قسمت فوقانی آن محل سکونت مدیر بود و قسمت تحتانی آن قرائت‌خانه عمومی و در کتاب گیلان (جلد سوم) به این هر دو مورد با اولویت مدرسه سیرجانی به قلم استاد محقق فاضل جعفر خمایی‌زاده اشاره شده است.

نیز شادروان ابراهیم فخرازی در یادگارنامه خود می‌نویسد: نخستین مدرسه سبک مدارس خارجه در رشت «شرافت مظفری» نام داشت که بسال ۱۳۱۷ قمری و در زمان حکومت نصرالسلطنه تأسیس شد ثروتمندان گیلان به بنیاد آن کمک کردند و شخص شاه هنگام عبور از گیلان به عزم فرنگ با عطیه پانصد تومانیش که رقم معتابیهی بود به جمع اعانه‌دهندگان پیوست. افزون بر مواردی که در بیان پیوند و دبستگی تحسین برانگیز پدران ما نسبت به بسط

آبادانی زادگاهشان گذشت گسترش روابط فرهنگی و تجاری با روسیه تزاری نیز زمینه آشنایی با جنبش‌های آزادی‌خواهانه برون‌مرزی را فراهم آورد که خیزش ملی در گیلان و آذربایجان و قیام و اقدام‌های بعدی را به دنبال داشت. و در تعریف کلی باید گفت که گیلان در این دوره از همبستگی و همسازی در زمینه‌های مختلف اجتماعی و فرهنگی مظاهر نمایان و سخاوتمندانه‌ای داشته است.

شادروان سعید نسیمی در بخش خاطرات عمر خود از گیلان با نام سرزمین ذوق و هنر و فرهنگ یاد می‌کند و حرف‌های شنیدنی دارد که بخش کوتاه‌شده و نقل به مضمون آن اینست: تازه جنگ اول جهانی به پایان رسیده و دوره‌های قحطی و بیماری و آشفستگی سپری شده بود روزی با دوست بسیار نزدیکم نصرالله فلسفی مصمم شدیم سفری به گیلان بکنیم اعضای انجمن فرهنگ رشت خبر شدند تا چند فرسنگ به پیشتاز ما آمدند (قصیه خلعت‌پوشان) و با شوق و حرارتی که هرگز نظیر آنرا ندیده بودم ما را به شهر بردند در آن روزگار چندین انجمن ادبی پیشرو در رشت تأسیس شده بود و محیط ادبی آنجا از هر جهت بر تهران رجحان داشت مهمترین آنها [انجمن فرهنگ] بود که همه اعضای آن جوان و همسن و سال ما بودند مجله‌ای بنام فرهنگ [به مدیریت شادروان تقی رایقی] انتشار می‌دادند که از بهترین مجلات آن ایام بود و من برخی از مقالات خود را برایشان می‌فرستادم پس از ورود به رشت در مهمانخانه‌ای در سبزه‌میدان فرود آمدیم [باید مهمانخانه اسلامی باشد که به مدیریت احمد روسانی برادر بزرگ روسانی‌ها اداره می‌شد و ساختمان آن تا چند سال قبل در ضلع شمال غربی سبزه‌میدان یا برج بود] باشگاه انجمن فرهنگ [که از سال ۱۳۳۵ قمری به همت میرزا حسین‌خان جودت تأسیس یافت] و قرائت‌خانه و کتاب‌خانه و تالار نمایش همه در چند قدمی ما بود چند بار به انزلی و غازیان رفتیم سفری هم به لاهیجان و لنگرود و رودسر کردیم خلاصه پانزده روز تمام در آغوش سبز و خرم گیلان از مهمان‌نوازی بسیار گرم و صمیمانه جوانان ادب‌پرور آن سرزمین چنان برخوردار شدیم که دیگر هرگز چنین موقعیتی در زندگی من پیش نیامده است.

پیش از آن نیز چند تن از بزرگان ادب گیلان بنیادی گذاشته بودند مرحوم حسام‌الاسلام دانش از غزل‌سرایان بسیار خوب آغاز این قرن و مرحومان حسین کسمایی و میرزا محمّدی

[آشنایی] نیز هر یک در حدّ خود روحی تازه در کالبد ادب دمیده بودند اشعار مرحوم کسمایی به زبان گیلکی ورد زبان جوانان بود و با آهنگی پرشور و سوزناک می‌خواندند مرحوم حسن ناصر وقتی رئیس معارف گیلان بود در ترقی تأثر گیلان اهتمام بسزایی داشت و هنرپیشه بسیار زبردستی مثل مرحوم دایی نمایشی رونقی شایسته به این هنر داده بود در آن زمان هنر تأثر در رشت بر تاتری که در تهران بود برتری داشت و آهنگ موسیقی دل‌انگیزی که مرحوم عزیز بیگ حاجی یک آف آهنگساز معروف باکو ساخته بود در سراسر گیلان شنیده می‌شد.

شهر رشت چند روزنامه یومیه و هفتگی داشت که جنبه ادبی آنها بر همه روزنامه‌های تهران می‌چربید و پیش از همه شهرهای ایران چاپ‌خانه در آنجا دایر بود مرحوم محمدعلی تربیت دانشمند و محقق معروف وقتی ریاست معارف گیلان را داشت یکی از نخستین کتاب‌خانه‌های عمومی ایران را در ساختمان شهرداری رشت تأسیس کرد مدارس رشت در حدّ خود بیش از مدارس تهران توسعه یافته بود و مدرسه دخترانه‌ای که خانم روشنگر نوع‌دوست دایر کرده بود بر مدارس دخترانه تهران ترجیح داشت در آن روزها نشاط و سروری در مردم گیلان دیدم که برایم تازگی داشت هنوز دشواری‌های اقتصادی که در نتیجه بسته شدن راه تجارت شمال پس از آن روی داد مردم گیلان را گرفتار نکرده بود راه اروپا منحصر به رشت و انزلی بود و از حیث مهمانخانه و گردشگاه این دو شهر بر دیگر شهرهای ایران برتری داشت. راه آهن رشت به بیربازار هنوز کار می‌کرد و بازارهای پررونق رشت و انزلی خیلی بیش از تهران کالا‌های اروپایی ارزان و فراوان داشت.»

در پایان جنگ جهانی اول رویدادهایی در منطقه واقع شد که در حیات سیاسی و اجتماعی ایران نیز تأثیر گذاشت و دوران حکومت بیست‌ساله رضاخانی سرآغاز آن است. اراده و نفوذ سیاسی تا تحسین جنگ «متفقین» در تأمین منافع خود قلمرو گسترده امپراطوری عثمانی را تکه پاره کرد.

کشورهای ریز و درشت همسایه از جمله عراق و سوریه و لبنان و اردن هاشمی را دوباره در نقشه جغرافیای جهان نشانند کودتای ۱۲۹۹ شمسی با نظم و نظامی دیگر پدید آمد و به حکومت یکصدوسی‌وسه ساله قاجار پایان داد جنبش‌های ملی و مردمی نام آشوب و غائله

در ذهن نسل تازه که با تبلیغات  
ها و تاریخ‌سازی‌ها پا می‌گرفت  
گذشتگان منفور و مذموم و به تدریج  
شدند!

رگبردار وقایع این دوره که با صلابت و  
شستی‌ها همراه بود گروهی که در همه احوال  
حادم امیران بودند و مخدوم اسیران رفته‌رفته  
مجدوب قدرت شدند و جماعتی که نسب از  
آزادگی داشتند و سبق از آزادگان می‌بردند به  
بهاه از توش و توان افتادن مرعوب و خانه‌نشین  
گشتند و سرهایی که بوی قرمه‌سبزی! می‌دادند  
از بیم داغ و درفش جریده رفتند که گذرگاه  
عافیت تنگ بود و تنها مردم عادی کوچک و بازار  
باقی ماندند که رضا به داده دادند و برای امرار  
معاش تسلیم قضا شدند.

در این دوره اگرچه به اقتضای تحولات پس  
از جنگ و تأثیر جبری آن در منطقه تغییرات  
عمده‌ای در بستر استبدادی نو و با استفاده از  
درآمد تازه نفت در زمینه‌های مختلف در همه  
جای ایران ظاهر شد اما سهم گیلانی در مقایسه با  
سایر استانهای مملکت بسیار اندک بود و جز چند  
مدرسه و پل «در انزلی و سفیدرود» و یک  
کارخانه کوچک گونی‌بافی چیزی عاید گیلان  
نگردید و منزلت پیشگامی و استعداد و استحقاق  
گیلانی به سبب بغض و کینه برآمده از قیام  
دلیرانه و شورانگیز مشروطه‌طلبی و نهضت  
جنگل تا فتح تهران نه تنها هرگز ملحوظ نشد که  
سرکوب هم شد. و چون از معارضا و  
گردن‌فرازیهای حق‌طلبانه گذشته خبری نبود  
گیلان ماند و حکم حاکم و گیلان‌مداران جنت  
میکانی که از محارم حرم بودند و تقرب داشتند  
ولی از بیم مغضوب شدن ره عافیت گرفتند و دم  
بر نیاوردند.

و بدین ترتیب ناکامی گیلان به عنوان  
سرنوشتی محتوم پذیرفته شد فعالیت‌های  
بلندپروازانه فرهنگی متوقف گردید تجارت  
منحصر به داد و ستد منطقه‌ای و در حد مصرف  
شد توتون و سیگار در انحصار دولت در آمد و  
بازار برنج و چای و ابریشم از رونق افتاد  
خشک‌سالی و سوخت و سوز زارع را برید  
قسمتی از مزارع که از آب‌شخور سفیدرود بدور  
بود و چشم به سخاوت آسمان داشت به دلیل  
آنکه ذخیره آب اصطلاحاً در فصل کشت  
تکافوی مقابله با خست ابر و باران را نداشت  
می‌سوخت در نتیجه مالک مقروض و تاجر  
تهدید بیه ورشکستگی می‌گردید و خیل  
روستاییان گرسنه گیلان غربی به شهرها سرازیر

می‌شدند مرقت و آبادانی شهرها بسیار ناچیز و  
منحصر بود به آب دوغی که سالی یکی دو بار به  
مناسبت تشریف‌فرمایی‌ها به بدنه ساختمانها و  
دیوارهای مسیر می‌زدند از انزلی فقط نام  
بندرش باقی بود و بالآخره گیلان سرسبز اما  
آفت‌زده بسا قسبای نخ‌نمای دوران علی‌اکبر  
خوانیش همچنان نشان پیشاهنگی بر سینه داشت!  
با شروع جنگ جهانی دوم و سرایت دامنه  
آتش بیداد آن به ایران اوضاعی دیگر بر مملکت  
مستولی شد ورود قوای بیگانه به داخل کشور تا  
چندی شیرازه کارها را از هم گسیخت سلطنت از  
پدر به پسر منتقل شد جمعیت‌ها و نیروهای  
تازه‌نفس با حرف و حدیثی دیگر به میدان  
آمدند و ما شاهد دوران جدیدی بودیم که با  
نامیزانی‌ها و بی‌سامانی‌ها آغاز شد چند سالی در  
تب و تاب بیگانگی و فتنه بیگانه‌پرستی گذشت  
آنگاه به مدد بیداری ملی عزت و غیرت  
وطن‌خواهی و ضد استثماری در رگها جوشید اما  
افسوس که دیر نیابید ریشه باورهای تازه  
صدالبته به دست نامردی و نامردمی‌ها خشکید و  
نامیدی کشته‌های در جای آن روئید. دریای  
پرطالطم پامردی‌ها با کودتایی از نوع دیگر  
آرام گرفت حتی چین و شکن‌های محدود نیز  
فرو نشست و از فیان رفت و سرانجام به دوران  
خودکامگی‌های مطلق انجامید و باز ما ماندیم و  
سازگاری ناگزیر!

طرفه آنکه در همان چند سال حکومت  
مردمی که تجدید بزرگی‌های گذشته را نوید  
می‌داد شرکت سهامی برق رشت با وجود حصر  
اقتصادی به اهتمام تنی چند از گیلانیان سرشناس  
و استقبال کم‌نظیر مردم کوچک و بازار بر پا شد و  
اتحادیه توتونکاران تأسیس یافت که اگرچه  
پسایگاه انتخاباتی داشت کاری پرتنر بود و  
دست‌کم بیمارستان مجهزی از اثر و آثار آن  
هنوز باقی و برجاست!

از آن پس حکومت بیست و پنج ساله‌ای بر  
کشور حاکم شد که با مقدرات بسیار و بنیادی اما  
بادکنکی ذعوی حشمت و بزرگی داشت و بنای  
ناسازش با همه مهابت صورتکها فرو ریخت و به  
سقوط همه چیز منجر گشت.

در این دوره نیز با وجود سامان یافتن نسبی  
اوضاع و بسط دامنه سازندگی - گیلان جز احداث  
سد سیدرود و چند طرح عمرانی کوچک نصیب  
چندانی نداشت حتی در سالهای اوج شکوفایی  
اقتصادی که مملکت به برکت درآمد سرشار  
نفت به نای و نوایی رسید و به دیگر سخن دوران  
بهی به فریبهی انجامید با اینکه مقامات نزدیک به

مرکز قدرت داشتیم ولیدران اقلیت و اکثریت در  
هر دو مجلس گیلانی بودند باز طرفی نسبتیم.  
بودجه عمرانی گیلان بقدری ناچیز بود که وقتی  
بین ده شهرستان تا به استان توزیع می‌شد سهم  
قابل ملاحظه‌ای نبود که پیمانکاران بزرگ را  
برای شرکت در پروژه‌های عمرانی گیلان  
برانگیزد؛ در نتیجه مقاطعه کاران پایین‌دست با  
ابزار کار ابتدایی لک و لکی می‌کردند و چون به  
علت شرایط اقلیمی زمان کار در گیلان محدود  
است گاهی همان بودجه اندک نیز جذب نمی‌شد  
و به خزانه برمی‌گشت!

بنابراین برای آنکه هزینه‌ها متناسب با  
بودجه باشد ناگزیر در تهیه زمین ساختمان  
مخابرات از ضلع شمالی شهرداری رشت  
(سینمای سابق) بریدند - کاخ استانداری را! در  
شمال غربی پارک محتشم بنا کردند و زمین تنها  
دبیرستان با شکوه رشت برای ساختن اداره  
آموزش و پرورش خرج شد.

پس مسالاحظه مسی‌فرمائید که دلیل  
عقب‌ماندگی ما تنها نداشتن وزیری در کابینه یا  
نماینده بلند پایه‌ای در مدیریت کلان اجرایی  
نبوده است بلکه به هنگامی که اسباب بزرگی همه  
فراهم بود و شخصیت‌های مجرب ممتاز سیاسی  
و دانشگاهی پیرامون قدرت مطلقه داشتیم منیت  
و اختلاف سلیقه مجال و عرصه‌ای برای توجه  
دلسوزانه به حال و احوال گیلان و گیلانی باقی  
نمی‌گذاشت همه فعالیت‌ها صرف فامیل‌بازی و  
نزدیکی به مراکز قدرت می‌شد و حول محور  
انتخابات و نمایندگی و تسعات آن می‌گشت و  
بیشتر تلاشها در خنثی کردن اقدام متقابل جهت  
می‌گرفت.

به یاد دارم در خیمه‌شب‌بازی سیاسی آن  
روزگار که مثلاً به قصد خدمتی و در خیال اینکه  
علی‌آباد هم عاقبت دیهی خواهد شد در سنگر  
اقلیت و در انجمن‌های به اصطلاح دموکراتیک  
ظاهراً نقش مخالف داشتیم سالی یکبار بودجه  
عمرانی استان با حضور نمایندگان مجلسین طرح  
مسی‌شد و پیرامون توزیع آن بحث‌هایی در  
می‌گرفت در یکی از این جلسات به دل‌تنگی از  
نارسایی بودجه گیلان در مقام مقایسه با مبلغ  
نسبتاً کلانی که برای بازسازی جنوب شهر تهران  
اختصاص داده شده بود سخنانی گفتم و به  
درآمدی که دولت از گیلان و محصولات گیلان  
می‌برد و زکات آن را به گیلانی نمی‌پرداخت  
اشاره کردم.

آن روزها مقارن بود با مبارزات انتخاباتی  
جمهوری فرانسه و رقابت بسین میتران



نمودی از عمق بیکاری در گیلان

صندوق کارگشایی گیل سا

گروهی از گیلانیان مقیم شهر ساری اقدام به تشکیل مجمعی صنفی برای حل مشکلات گیلانیان ساکن مازندران کرده‌اند. از نخستین اقدامات این جمع، تأسیس «صندوق کارگشایی گیل سا» می‌باشد که بیش از دو هزار نفر از گیلانیهای مقیم شهرهای بابل، ساری و گرگان در آن عضویت دارند. این گروه همچنین موافقت اصولی طرح تأسیس کارخانه نایلون و نایلکس با نام گیل‌زاد را دریافت کرده است که نیروی کار آن را گیلانیان مقیم شهرهای یاد شده تأمین می‌کنند. تعدادی از پزشکان، مهندسان و صاحبان کالا و مدیران گیلانی شرکت‌های خصوصی نیز از اعضای آن می‌باشند. این عده تاکنون موفق شده‌اند به حل مشکلات تعدادی از گیلانی‌های بیکار و یا شاغل در مراکزی چون بیمارستان‌ها و ترمینال‌ها فائق آیند. به گفته یکی از اعضاء هیأت مؤسس کارخانه گیل‌زاد، اعتبار کارخانه در حدود یک میلیارد ریال است و مأمّن مناسبی برای جذب نیروی کار بخشی از جوانان گیلانی است که بخاطر عدم وجود بازار کار در گیلان از خانه و کاشانه خود کوچیده به مازندران مهاجرت کرده‌اند.

گیله‌وا ضمن تقدیر و سپاس از عمل خیرخواهانه هیأت مؤسس صندوق کارگشایی گیل سا در حل و فصل مشکلات همولایتی‌های نیازمند خود از گیلانی‌های مقیم استان‌های دیگر انتظار دارد در شرایط سختی که بر جوانان بیکار گیلانی می‌گذرد از کوششهای مشابه فروگذار نکنند.

چگونگی تهیه شماره‌های گذشته

گیله‌وا

با انتشار هر شماره تازه، گيله‌وا عده جدیدی خواننده پیدا می‌کند که به داشتن شماره‌های قبلی اظهار تمایل می‌کنند. هم‌اکنون تعداد زیادی از خوانندگان سراسر کشور بویژه تهران، غرب و جنوب ایران از طریق نامه خواستار تهیه شماره‌های گذشته و چگونگی پرداخت وجه آن شده‌اند. برای دریافت شماره‌های قبلی کفایت معادل مبلغ ۲۰۰۰ ریال تمبر باطل نشده در ازای هر شماره، به نشانی گيله‌وا پست شود. شماره‌های مورد نظر بلافاصله برایشان ارسال خواهد شد.

حمیت و همدلی آذربایجانی و خوزستانی و اصفهانی و خراسانی بر ما فزونی داشت و از این روست که دست طلبشان همواره دراز بود و بر سر خواهش‌هایشان پای می‌فشرده!

برعکس در گیلان پراکنندگی و نفاق به جای همبستگی و وفاق در جامعه نشسته بود. - آشناسوزی و نامهربانی در همه شئون اجتماعی حتی در ساختار فکری و فرهنگی ما آن چنان رسوخ داشت که از فروغ آنهمه انجمن‌های مثال زدنی گذشته جز سایه کم‌رنگی بر دوام نماند! و گهگاه که همتی برانگیخته می‌شد و تنی چند فراهم می‌آمدند و سوری و شوقی و مثلاً انجمنی! فقط چند صباحی می‌بایید آنهم در حد یک مجلس مهمانی عصرانه یا عبادت و صلوة رحم!

و بالأخره اکنون که فصلی بر تاریخ دیرینه سال کشورمان رقم می‌خورد گردونه سازندگی با جانمایه مشتاقی و امید به راهست و عالم و آدم سرفرازی ایرانی آباد و آزاد را صلا می‌زنند هنوز در عزم پویایی کُمیت گیلان لنگ است هنوز گیلانی با حسرت ناسزاوار فرودستی می‌سازد و در شرایطی که از نظر میزان تولید محصولات درجه اول کشاورزی از توانمندی کافی برخوردار است وقتی برای تأمین امکانات مورد نیاز دستش به دامن سیاست‌گزاران مملکت نمی‌رسد ناگزیر دست به دعا برمی‌دارد وقتی سرمایه‌گذاری‌های ملی، آبادانی شهرها، جاده‌های ارتباطی، بل‌ها حتی تأسیسات دولتی این منطقه را با استان‌های همسایه شرقی و غربی مقایسه می‌کند این سؤال بی‌جواب در ذهنش تکرار می‌شود که اگر پنجاه سال به جرم واهی بلشویکی یا حق‌طلبی و آزادی‌خواهی تقاص پس داده‌ایم کیفر امروزمان به کدام دست آویز است؟ و آیا وقت آن نرسیده است که به‌جبران ظلم‌رفته گیلان و گیلانی منزلت و اعتبار بایسته خود را در مجموعه ایران بزرگ بیابد.

به هر روی اگرچه گفتنی‌ها را از سر درد گفته‌ام با اینهمه اعتقاد صمیمی من این است به جای آنکه به گذشته ببالیم و از احوال امروز بنالیم بهتر است در اندیشه آینده و به‌روزی آیندگان باشیم از فرصتی که گيله‌وا برای جلب نظر کارشناسی صاحب‌نظران فراهم آورده استفاده ببریم نتایج منطقی برآمده از تحلیل نهایی پیشنهادهای رسیده را به صورتی مطلوب ارائه و از سیاست‌گزاران منطقه و مملکت مطالبه کنیم و در یک کلام جوشی بزمین و کاری بکنیم که گفته‌اند آیین چراغ خاموشی نیست!

وژیسکار دستن در یک مناظره تلوویزیونی می‌تران خطاب به ملت فرانسه گفته بود فراموش نکنید که ژیسکار قبلاً وزیر مالیه دولت بود بنابراین همیشه دستش برای گرفتن بلند است و ژیسکار جواب داده بود: درست است اما دولت فرانسه دو دست بلند دارد که با یک دست می‌گیرد و با دست دیگر می‌دهد و من به طنز اضافه کردم که خوشبختانه دولت ما هم دو دست دارد اما یک دست بلند برای گرفتن و دست کوتاه دیگر برای دادن و آنقدر کوتاه که به جیب نمی‌رسد! «این ادعا نیست اثر مکتوب و شاهد عینی دارم» که سناتور محترم گیلان در دلدل به حق مرا برناتفت و در جوابم گفت: مملکت به مثابه‌خانه‌ای است که اطاقهای متعددی دارد و تهران اطاق پذیرایی خانه بزرگ ما ایران است بنابراین به ملاحظاتی باید مجلل‌تر و با شکوهرتر باشد که البته به رعایت ادب پاسخی نگفتم اما در جلسه خصوصی از ایشان سؤال کردم که پس موضع گیلان در میان اطاقها و سایر سرویس‌های جنبی! این خانه بزرگ در کجاست؟ و فردای آن روز رده‌نویسان قلم به مزد مرا به اتهام رعایت نکردن مصالح عالیله مملکت به چوب بستند!

شنیدنی‌تر اینکه در همه عمر هفتاد و چند ساله‌ای که من در قضای مصفای گیلان نفس کشیده‌ام تنها دو استاندار گیلانی را به خاطر دارم که در مقام محاوره بقصد تخفیف از آنان با عنوان پسر فلان یا داماد بهمان یاد می‌شد و چون پایگاه معتبر فامیلی نداشتند و به اصطلاح از قنطاق ترمه‌ای‌ها نبودند امور استان را با حزم و احتیاط چنانکه به تریج قیای بزرگی بر نخورد اداره می‌کردند و سه رئیس شهرستانی می‌شناسم که اولی سرهنگ فخام «پدر بهزادی‌ها» بود و در سال ۱۳۲۱ قربانی بلوای ساختگی سیاسی و غارت بازار رشت شد «در واقعه آن روز که تنها سرای گلشن محل انباشت برنجهای صادراتی به شوروی وسیله سربازان روسی از چپاول مصون ماند هم سخنرانی آشوبگرانه‌ای احمد قوبدل را در مقابل مسجد گلشن بازار شنیدم و هم سخنان تضرع آمیز سرهنگ را مقابل شهرستانی!» و دومی که ظاهراً ریشه‌دارتر بود به سلامت رست و بالأخره سومی با اسباب چینی مقامات بالای شهرستانی با پرونده‌ای قطور مرخص شد و دریغ از پشتیبانی کسی یا مرجعی حتی به تک مضرابی!

ممکن است بگوئید چون با مردم نبودند لاجرم زمینه آشتی نداشتند در حالیکه می‌دانیم آسمان در همه جای ایران یک رنگ بود منتهی

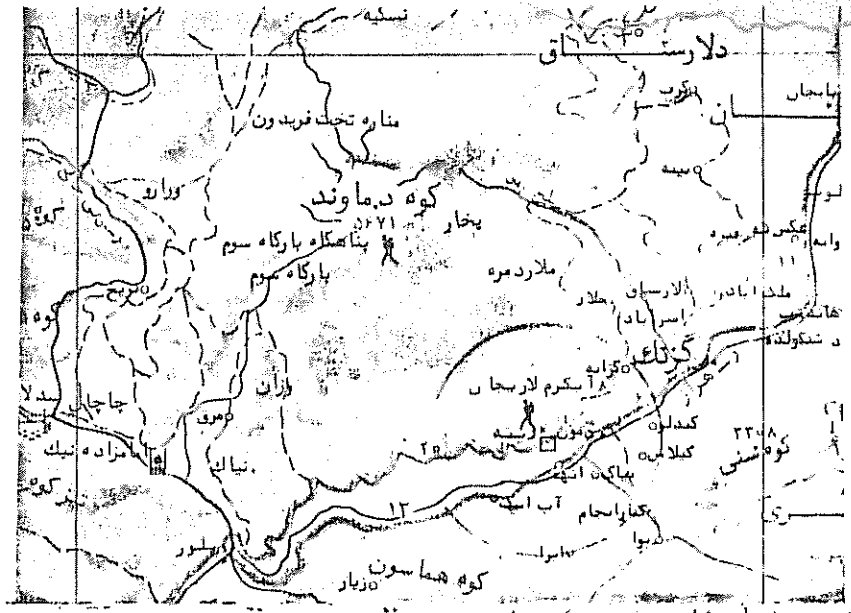
«اسک» لوله کشی شده است که آب آن تقریباً عاری از مواد معدنی ولی غیر قابل نوشیدن است. غیر از این چشمه - که به چشمه «مقری جون» معروف است چشمه دیگری از منطقه «خماسون» به محله ای اسک لوله کشی شده، که آب آن شیرین است و اهالی فقط از این آب برای تهیهی جای و آب خوراکی استفاده می کنند، و از آب چشمه «مقری جون» فقط برای استحمام و حمام های محل بهره برداری می شود.

اسک با داشتن «استل» های فراوان جوشان و آبهای معدنی و حمام های عمومی و شخصی و استخرهای متعدد همواره در طول سال پذیرای کسانی است که از راه های دور و نزدیک بدانجا می آیند، بویژه میزبان افرادی است که در مسیر جادهی هراز در حال مسافرتند.

زمانی که در مسیر جادهی هراز - تهران، چشمات به تابلوی «اسک» می افتد به فاصلهی کوتاهی بعد از آن، از پُلی می گذری که رودخانهی «هراز» به دلیل داشتن بستر کوهستانی و سنگ های شسته، زلال و سبزرنگ، در حالیکه از سرایش مبر خویشت کف می کند و می خروشد به سرایشی می رود... در خلافی جهت آن، حالا تو، از پل گذشته ای که به ناگهان، با دیدن یک سربالایی تند مجبوری کنندتر - و یا اگر با اتومبیل در حال گذر هستی - با احتیاط تر آن جا را، بیمائی. آن گاه در مقابلت ادامه ی جاده، و در سمت چپات مغازه ها و کافه هایی را می بینی که در پشت سرشان، این استخرها و حمام های معدنی، و در سمت راستات محله ای اسک قرار دارد، که در آن طرف رودخانهی «هراز» و بر سینه کش کوه، خانه هایش از بالای بلندی ها تا به دامنه ی آن، و تا حریم رودخانه، ساخته شده اند؛ با حیاط های کوچک و رو به سرایشی که برای داخل شدن به آبادی، باید از پُلی که بر روی رودخانه کشیده اند، بگذری. و یا اگر اتومبیل و یا وسیله نقلیه دیگری داشته باشی، آن را قبل از مدخل پُل و در محوطه یی نسبتاً بزرگ (پارکینگ محل) پارک کنی، و پیاده با بار و بُنه از پُل گذشته و وارد آبادی گردی...

### آسکه و ش

بر بالای این ردیف خانه ها و در انتهای کوهی بلند که آبادی، بر سینه کش آن آرمیده است، و در آن سوی این کوه، منطقه ای است به وسعت و مساحت حدود ۵ تا ۶ فرسخ (فرسنگ) که در میان «پُلور» و «رینه» و منطقه ی بزرگ «لار» محاط شده است. سراسر این دشت تقریباً هموار را، علف ها و سبزه ها پوشانده اند. سبزه ها



## ورفہ چال

(یک آیین سنتی در ییلاقات آمل)

علی اکبر مهجوریان نماری

### آسک

استیلا ی او بر «لاریجان» و بر این سامان، از آن جدا و به قلمرو مازندران منظور گردیده بود. آب اسک در ایام تابستان به دلیل عزیمت دارای جمعیت انبوهی از اسکی هاست. و در زمستان که تمام ییلاقات لاریجان از طوایف مختلف و وابسته به هر کدام از اهالی خالی می شود، تقریباً ۲۰۰ خانوار را در بر می گیرد. دامداری شغل قدیمی و سنتی ساکنان آن بوده است و اینک به جز تمدادی اندک که هنوز به کار دامداری مشغول اند دیگران به دلیل گسترش مراکز تجارت در شهر در واحدهای مختلف تجاری و دادوستدهای بازاری مشغول به کارند.

آب اسک، به دلیل نزدیکی به قلّه ی دماوند دارای آب و هوایی ییلاقی است. نزدیک به ۲۰۰ چشمه در آن و بسا در اطراف آن در حال جوشیدن اند. همه ی این چشمه ها با املاح معدنی فراوان آمیخته در «استل» ها و یا حوضچه های کوچک و بزرگ، پیوسته در حال جوشش و جریان ولی غیر قابل شرب و دیگر مصارف خوراکی اند. تنها در این سال ها، از چشمه ای واقع در نزدیکی «په شنگ» و در کنار اولین تونل بعد از «اسک» (بسطرف تهران) تا وسط محل

«اسک» یا «آب اسک» با سابقه ی تاریخی طولانی، مقر «امیر مکرّم» حاکم بر تمام ولایات «لاریجان» - در زمان حکومت های ملوک الطوایفی - و در محدوده ی تقریباً وسیعی بر آمل بوده است. «آب اسک» در محله ی «امیر محله» مقر ییلاقی «امیر» و روستای «اوجی آباد» در شمال آمل، مقر قشلاقی او بود این آبادی همچون خود شهرستان آمل، که از چند محله ی متعلق به چند طایفه و تیره تقسیم و تشکیل شده، به چند محله تقسیم و نامگذاری شده است. فامیل های «امیر مکرّم» و بازمانده هایش، در «امیر محله» ساکن اند و خانواده ها و فامیل های دیگر وابسته به طوایف دیگر، در «درزی محله»، «قاری محله»، «چروا محله» و... سکونت دارند. از این محلات بعضی ها با فامیلیت های فوق به «پُلور» که منطقه ی ییلاقی خوش آب و هوایی در همسایگی «اسک» به طرف تهران و با فاصله ی حدود ۱۴ کیلومتری «اسک» قرار دارد، نقل مکان کرده و در آن جا اسکان تابستانی یافته اند. تا قبل از به قدرت رسیدن «امیر مکرّم» و در زمان حکومت شاهان قاجار، اسک و حوالی آن جزء لوااسانات محسوب می شده، که پس از

و علف‌هایی که در تابستان، اطرافگاه دام‌ها و رمه‌هاست. البته در «اسکه‌وش» فقط دام‌ها و رمه‌های طایفه‌ی «اسک» مجاز به چرا هستند. هیچ بیگانه‌ای حتی اهالی منطقه‌های هم‌جوار نیز حق ندارند دام‌هایشان را به آن جا ببرند و یا قسمتی از آن را اجاره کنند.

مالکیت اسکی‌ها بر قسمت‌های مختلف «اسکه‌وش» بر مبنای حضور نسل اندر نسل هر دودمان بر هر قسمت آن حاصل شده است. آن‌هایی که از قدیم صاحب دام و رمه‌ای بوده‌اند ولی اینک با فروختن آنها دامی ندارند. سهمی در مراتع «اسکه‌وش» ندارند. البته بعضی از اهالی که صاحب دام‌اند، گوسفندان اهالی هم جوار را نزد رمه‌های خود نگهداری می‌کنند. و در اِزاء هر مال (گاو یا گوسفند) فقط یک کیلو کره یا پنیر و یا پولی به اندازه‌ی بهاء این دو به صاحبان دام‌های میهمان، می‌دهند و سایر فراورده‌های دامی آن‌ها را، برای خود بر می‌دارند. در اصطلاح محلی به این قرارداد، «تراز» می‌گویند. روشن است که تعداد دام‌های میهمان، بسیار کمتر از تعداد دام‌های میزبان است. این نوع مشارکتها همواره دور از چشم افراد طایفه و بصورت پنهانی عملی می‌گردد. زمانی که دیگر آغاز رویش علف‌ها و سبزه‌ها فرا برسد، باید که تمامی دشت «اسکه‌وش» از ورود و خروج انسان و حیوان، ایمن بماند. مردانی از طایفه به صورت مداوم و دائم، نگهبانان این ایمنی، و قوروق‌بانان دایمی سرزمینی هستند که حالا دیگر، آبستن سبزی و زندگی است.

### قوروق

زمان آغاز رویش مراتع تا هنگام چیدن و چرای آن‌ها، را قوروق گویند. اسکی‌ها، بخصوص آن‌هایی که دام دارند، مسئول شکسته نشدن قوروق‌اند. نگهبانان، دارای حق و حقوق‌اند، و ریش‌سفیدان و دام‌داران، همواره راهنما و در جریان امور قرار دارند. هر چند که به دلایل سنتی، کسی سعی نمی‌کند این قوروق را بشکند. انگار هاله‌ی مقدسی، حصار و حریم این دشت سبز و کوهستانی است.

### ورفه‌چال

«اسک»، از شمال به «رینه» و «آبگرم»، از جنوب به مراتع «خماسون» و «لاسیم»، از شرق به امتداد جاده‌ی هراز و حوالی «نیاک» و از غرب به منطقه‌ی وسیع «لار» محدود شده است. در قسمت شمالی «اسک» «اسکه‌وش»، و در قسمت تقریباً شمالی «اسکه‌وش» «ورفه‌چال»

قرار گرفته است: چاهی به شعاع ۴ تا ۵ و به عمق تقریباً ۷ تا ۸ متر، که از سطح زمین حدود ۱ متر دور آن سنگ‌چین شده و بالا آمده است. از این جا، تا جاده‌ای که از سمت «پلور» به سوی «لار» و سپس «رینه» می‌گذرد و به «آبگرم» و «گزنک» ختم می‌شود ۵۰۰ متری فاصله است. «ورفه‌چال» در گوشه‌ای از «اسکه‌وش» آرمیده که از این گوشه تا به دامنه‌ی «لار» و قلعه‌ی «دماوند» نزدیک‌تر بنظر می‌رسد؛ انگار «ورفه‌چال» با قلعه‌ی دماوند، یگانه است. آنها سرچشمه و مادر آب و رویش و زندگی‌اند، و نسبت به یکدیگر احساس نزدیکی دارند. تنها جاده‌ی «پلور» به «رینه» به فاصله‌ی ۵۰۰ متری از داخل چمنزاران «اسکه‌وش» بین آندو فاصله انداخته است.

باری، چشمه‌های آب شیرین - آنطور که گفته شد - در «اسک» کم، و در این جا، در «اسکه‌وش» هم تنها یک چشمه وجود دارد: «خُمه»، چشمه‌ای که از درون چاهی طبیعی به طول ۷ تا ۸ متر می‌جوشد و با «ورفه‌چال» ۲ تا ۳ کیلومتری فاصله دارد. آب آن شیرین است ولی مثل آب چشمه‌های دیگر برای گاو‌ها و گوسفندان، گالش‌ها و چوپانان نا کافی است. در ایام چرا که رمه‌ها تقریباً تمامی منطقه را می‌پوشانند تنها آب حاصل از ذوب شدن برفهای «ورفه‌چال» است که می‌تواند قوروق‌بانان را سیراب کند. چوپانان و گالش‌ها را، در زیر تابش تند آفتاب کوهستانی همچون آب چشمه‌ای زلال باشد، حیوان و رمه و انسان را از عطش برهاند و زندگی ببخشد.

### ورفه‌چال روز

اگر هوا مساعد باشد، تقریباً در آخرین روز جمعه‌ی نیمه‌دوم اردیبهشت ماه هر سال، «ورفه‌چال» از برفها پُر می‌شود. یک روز قبل

از آن، اهالی «اسک» و «اسکی‌های» ساکن «پلور» و دیگر جاها برای رفتن به «اسکه‌وش» آماده می‌شوند. در «اسک» زنان در آشپزخانه‌ها روز پرکار و بانشاطی را می‌گذرانند. هر کس به اندازه‌ی توانایی خود علاوه بر تعداد خانوار خود برای چند نفر دیگر هم غذا تهیه می‌کند. معمولاً انواع غذاها، برای مردهای طایفه و مهمانانشان در «ورفه‌چال روز» تهیه می‌شود. چرا که در «اسکه‌وش» فقط مردها هستند که باید در مراسم حضور داشته باشند.

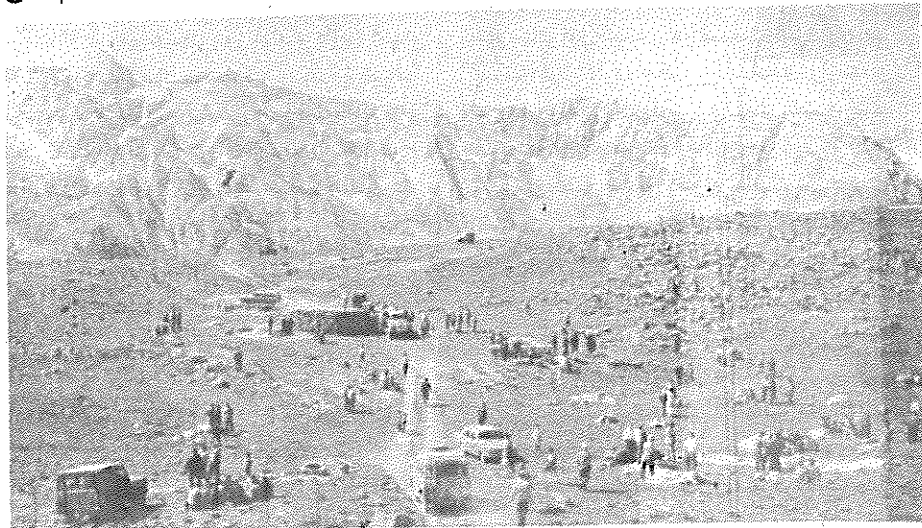
مادرزنهاهایی که به تازگی دخترانشان نامزد اختیار کرده‌اند، سعی می‌کنند غذاهای بهتری برای دامادهایشان فراهم کنند؛ تخم‌مرغ رنگ کرده، به تعداد زیاد (برای دوستان دامادها)، برزی بریان و یا گوسفند سرخ کرده، کیک و شیرینی، غذاهایی است که مادرزنها برای دامادها تدارک می‌بینند، که در اصطلاح محلی به این تدارک «راه وردون» گفته می‌شود.

دامادهای جدید به همراه مهمانانشان به این خاطر در این مراسم شرکت می‌کنند، تا به یمن این مشارکت در آینده، زندگی سعادتمندانه‌ای داشته باشند، هر سال حدود ۶ تا ۷ نفر از این «نودامادها» در «اسکه‌وش» دیده می‌شوند.

اسکی‌های ساکن شهرهای دیگر و حتی آنانی که به مسافرت‌های دور (خارج از کشور) رفته‌اند، سعی می‌کنند در این روز خود را به «اسکه‌وش» برسانند.

سپیده‌دم روز جمعه، دهکده به جنب و جوش در می‌آید. انگار باید مراسمی شبه‌مذهبی و آئینی انجام گیرد.

اثاثیه و لوازم سفر، شامل ظروف غذا و سفره و انواع غذاهای آماده، هر کدام در کوله‌باری یا ساک و بسته‌ای پیچیده و بردست و دوش مردان و جوانان تازه سال می‌آویزند. شوق سفر، در قلب مسافران سپیده‌دم موج



جوان ترها و مردانی که قدرت بدنی دارند با بار و بُنه از پشت آبادی و به سمت بالای به راه می افتند. راه های خاکی مالرو، و جاده های سنگی کوهستانی، مسیرهای پر از آدم های تیزپا و پرتلاشی ست که به تدریج در راه های باریک و تند، و سربلایی ها ناپدید می شوند، تا آن که دوباره در مراتع گسترده و مهربان و پذیرای «اسکه وش» جان بگیرند و پدیدار گردند.

### حکومت موقت زنان

به زودی دهکده از مردان خالی می گردد. زنان و پیرمردانی که قادر به راه رفتن نیستند، کودکان شیرخواره و بچه ها در محله می مانند. لحظه ای دیگر و به محض خروج مردان از آبادی، زنان بلافاصله کنترل روستا را به عهده می گیرند.

همین که محله از مردان خالی گردید، زنان حضورشان در چهارراه ها، راه ها و نیمراه ها، مبادی ورودی و خروجی آبادی علنی می گردد. دیگر حکومت بر محله ای «اسک» در سیطره ای قدرت و فرمان زبانی است که پیش از این بعضی به تمزیه خانه رفته و از لباس های موجود در آن جا می پوشیدند. دیرزمانی است که این رسم از بین رفته است.

رسم است که هیچ مردی چه از طایفه و اهل «اسک» و یا غریبه نباید به آبادی وارد شود. آنها بر این باورند که اگر در این روز مردی در محله دیده شود آن سال حوادث ناگوار و تلخی - همچون «جوان میری» (مرگ جوانان) - و یا اتفاقات شومی در میان اهل طایفه مشاهده خواهد شد. اگر مردی ندانسته و یا غریبه ای غافل وارد محل شود بوسیله زنان دستگیر و به باد کتک گرفته می شود، انواع تنبیهات سخت: زندانی شدن و یا اخراج، تصمیماتی ست که از سوی زنان اتخاذ و اجرا می گردد. این حکومت موقت تا غروب همان روز ادامه دارد. آنها، می خواهند نشان دهند که زنان در غیاب مردان شان می توانند پاسدار حرمت آبادی و سنتی باشند که مردان در آن بالا، در «اسکه وش» با خیالی آسوده در حال انجام مراسم آنند.

### تلاش جمعی مردان

در «اسکه وش» دیگر آفتاب کاملاً طلوع کرده است. و روز کاملاً به روشنایی گراییده است. حال دیگر مردان و جوانان به مراتع سرسبز پاگذاشته اند. پیرمردان و آنانی که قادر به راه رفتن نبوده ولی مشتاق آمدن بوده اند و آنانی که در این سالها ترجیح می دهند با

اتومبیل خود را برسانند با اتومبیل و وسائط نقلیه دیگر از راه «پلور» به «رینه» خود را رسانیده و به جمع اهالی ملحق شده اند. و بزودی آوردن برف از «دژه»، که حدود ۶۰۰ متری «ورفه چال» قرار گرفته، آغاز می شود برف های این دژه به علت دور ماندن از تابش آفتاب و قرار گرفتن در سایه دیرتر از برفهای جاهای دیگر آب می شود. هر کس با چوبی که به میان پشته ای از برفها فرو می کند، تگه ای از آن را می کند، و آن را با کمک همان چوب یا با طناب و یا کمربندی، در حالی که آنرا بدوش می گیرد پس از پیمودن مسافت فاصله ای دژه تا «ورفه چال» آن را به درون «ورفه چال» می اندازد. آنقدر این رفتن ها و آمدن ها - آوردن برفها - تکرار می شود تا «ورفه چال» از برفها پر شود. پس از آن، سفرها بر سبزه ها و در کنار «ورفه چال» پهن می شوند. انواع غذاها به طور جمعی صرف می شود. آنها بر این باورند که در «ورفه چال روز» هیچ جا مال هیچ کس و هیچ سفره ای به هیچ صاحب سفره ای تعلق ندارد. غرویدم، و یا کمی زودتر از آن، مردان و جوانان با کوله بارهای خالی از غذا و اسباب سفر راه های بر پیچ و خم سپیده دم را - که یکبار پیموده اند - دوباره می بینایند و آنهایی که با اتومبیل آمده بودند با وسائط نقلیه از راه پلور - به اسک باز می گردند. دیگر راه های خاکی و کوهستانی، شاهد مراجعت مردانی ست که با نشاط و خستگی ناپذیر از جایی برگشته اند که قرن ها پیش از این، اجدادشان در کنار «سیدی بزرگوار» اولین مراسم سنتی آن جا را با ریختن اولین پشته ای برف به درون «ورفه چال» انجام داده بودند.

### ریشه های تاریخی مراسم

در اوایل قرن نهم، در منطقه بیلاقی آبادی «نیاک» که یکی از بیلاقات بخش بالا لاریجان شهرستان آمل است و در قسمت شرقی «آب اسک» قرار دارد، حکیم و دانشمندی وارسته و درویش زندگی می کرد که نامش «سیدحسن ولی» بود. او از مردان آگاه به امور دینی و وارد به حل و فصل مسایل دنیوی به شمار می رفت. «سید» مورد احترام و طرف مشورت همه ای اهالی بخش های مختلف بالا لاریجان بود و به داشتن خصایل از خودگذشتگی و مردانگی و ایثار به گونه ای درویشی و ترک علائق این جهانی معروف و کراماتش زبانزد آن روزگار بود. می گویند که در میان همه ای آگاهان و عالمان تنها او جهت واقعی و درست قبله ای مسجد دماوند را تشخیص داده و معماران را از سرگردانی بدر

آورده بود.

«سید» هرگز ازدواج نکرده بود؛ «سیدعالی» برادر او، برادرش را مأمور کرده بود که به خواستگاری دختری در میان طایفه ای «اسک» برود «سیدحسن» که خود عاشق آن دختر بوده و از مدت ها پیش تر مهرش را به دل گرفته بود، بی آن که این موضوع را علنی کند دختر را برای برادرش خواستگاری می کند. از آن پس «سیدحسن» دیگر تن به ازدواج نسپرد و هم چنان ماند تا در گذشت.

در همان روزگار «اسکه وش» با همین سبزه های انبوه و چراگاههای بسیار وجود داشت و دشت هایش، مراتع رمه ها، دام ها و «مال های» طایفه «اسک»، به شمار می رفت. در آن زمان نیز به علت کمبود آب شیرین و نبود چشمه های آب غیر معدنی اهالی مجبور بودند برای آب نوشیدنی راه های طولانی را حتی تا مناطق هم جوار بینمایند. همواره تشنگی انسان و حیوان مشکل اساسی این سامان بود.

ظاهراً هیچ چاره ای پیدا نمی شد. «سیدحسن ولی» با حضور در «اسکه وش» راه چاره را پیدا کرده بود. او به مردان طایفه ای «اسک» پیشنهاد کرد از برفهای دژه ای که دور از تابش آفتاب قسار داشته، برداشته و در گودالی در آن نزدیکی انبار کنند. قابل توجه است که مردم، هر کجای «اسکه وش» را می کنند به سنگ و صخره بر می خوردند و «سید» با حضور یافتن در آن جا و نشان دادن جای فعلی چاه که معلوم شد خاک آن نرم است موفق به حل این مشکل گردید. مردم پس از کندن چاه، برفها را از دژه به چاه آوردند. در آن سال از ذوب شدن برفهای «ورفه چال» آب حاصل از آن مورد استفاده قرار گرفت، سال بعد، و سال های بعد، این مراسم انجام گرفت، و «ورفه چال روز» به تدریج «سنت» شد و هم چنان در بستر تاریخ جاری گردید و ادامه یافت.

از آن نخستین جمعه ای نیمه ای دوم اردیبهشت ماه، حدود ۶۰۰ سالی می گذرد و در طول این چند قرن هنوز دیده نشده که مراسم «ورفه چال روز» انجام نگیرد. «سید» در سال ۸۶۲ هجری قمری در بیلاق «نیاک» در گذشت. قبرش بنا بر وصیت او در کنار قبر درویش سهراب - که مورد احترام و ارادت سید بود - و در جوار قبر برادرش سید عالی (جد طایفه ای نیاک) در یک جا و در بالاترین نقطه ای بیلاقی «نیاک» قرار دارد. مقبره ای او و هم مسلکانش با حجره ها و نقاشی ها و امکانات، زیارتگاه زائرینی ست که از راه های دور و نزدیک به آن جا می آیند.

آمل - ۱۳۷۵



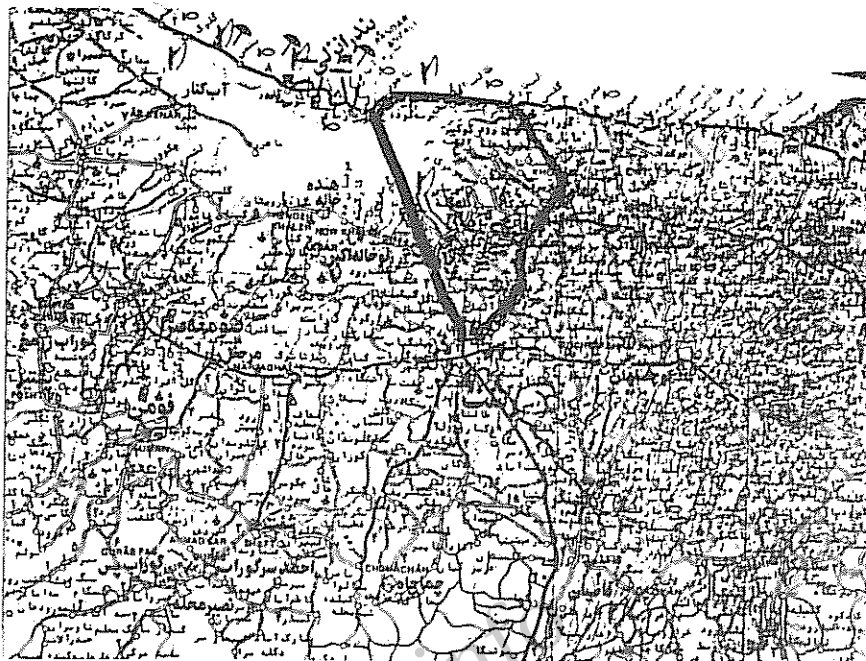
بکار می‌شوند.

بقیه ماجرا را همه می‌دانیم - عقربه زمان بمقرب بر نمی‌گردد - درشکه‌چی‌ها تعدادی تاکسی‌ران شدند و بقیه هم بناچار دنبال کسب و کار دیگری رفتند. ولی چیزیکه مسلم است مفید فایده بودن ماشین است که بزودی جای خود را باز می‌کند و باعث ایجاد صدها کار فرعی اعم از راننده و تعمیرکار و تعویض‌کننده روغن و فروشنده لوازم ابزار می‌شود و امروز بدون ماشین زندگی قابل تصور نیست.

\*\*\*

چندی پیش در بندرانزلی قرار شد که اتوبوس دریائی بکار بیفتد هنوز این طرح از مرحله حرف تجاوز نکرده بود که قایق‌رانان زحمتکش بندر به تکاپو افتاده و با زن و بچه‌های خود به مراجع ذیصلاح رجوع نموده و خواستار توقف این پروژه شدند غافل از اینکه بکار افتادن این وسیله نقلیه مدرن و مفید نه تنها زیانی به کسب و کار آنها نخواهد زد - بلکه با رونق گرفتن بندر زیبای انزلی بطور غیرمستقیم یا مستقیماً نفع سرشاری نصیب اهالی شهر از جمله خود آنها و خانواده آنها خواهد شد.

با بهبود ترافیک دریائی حوزه مرداب انزلی که دارای جمعیت زیادی می‌باشد و ارتباط شهرک‌های حاشیه مرداب نظیر آب کنار، کیورچال و پیره‌بازار و غیره، حمل و نقل آبی از جنبه تفننی خارج و به جنبه جدی اقتصادی و تسوریستی و تجارتی تبدیل خواهد شد. مخصوصاً احیای راه آبی تاریخی انزلی پیره‌بازار که اینک به شهر رشت متصل شده است تحوّل بیسابقه‌ای در زندگی هر دو شهر بویژه بندر زیبای انزلی بوجود خواهد آورد. علاوه بر اینکه بار سنگین ترافیک زمینی رشت انزلی را بسیار سبک می‌کند، باعث ارتقای حس تنوع دوستی و نوگرایی مردم با ذوق شهر رشت هم می‌شود و با استقبال از مسیر دریائی زیبای مرداب انزلی شور و نشاط بندر زیبای شمال صد چندان می‌گردد. حتی در غیر فصل تابستان که یکباره بندر زیبای انزلی در سکوت و سکون و کساد فرو می‌رود مردم با نشاط شهر بزرگ رشت اسکله و بلوار زیبای انزلی را برای گردش و هواخوری انتخاب می‌کنند و برای همیشه شهر معروف ناصرالدین شاه قاجار را که گفته است «انزلی خوب است اما اسب چوینش بد است / صبح خوبی دارد و شام غریبانش بد است» به بوته فراموشی می‌سپارند.



## اتوبوس دریایی

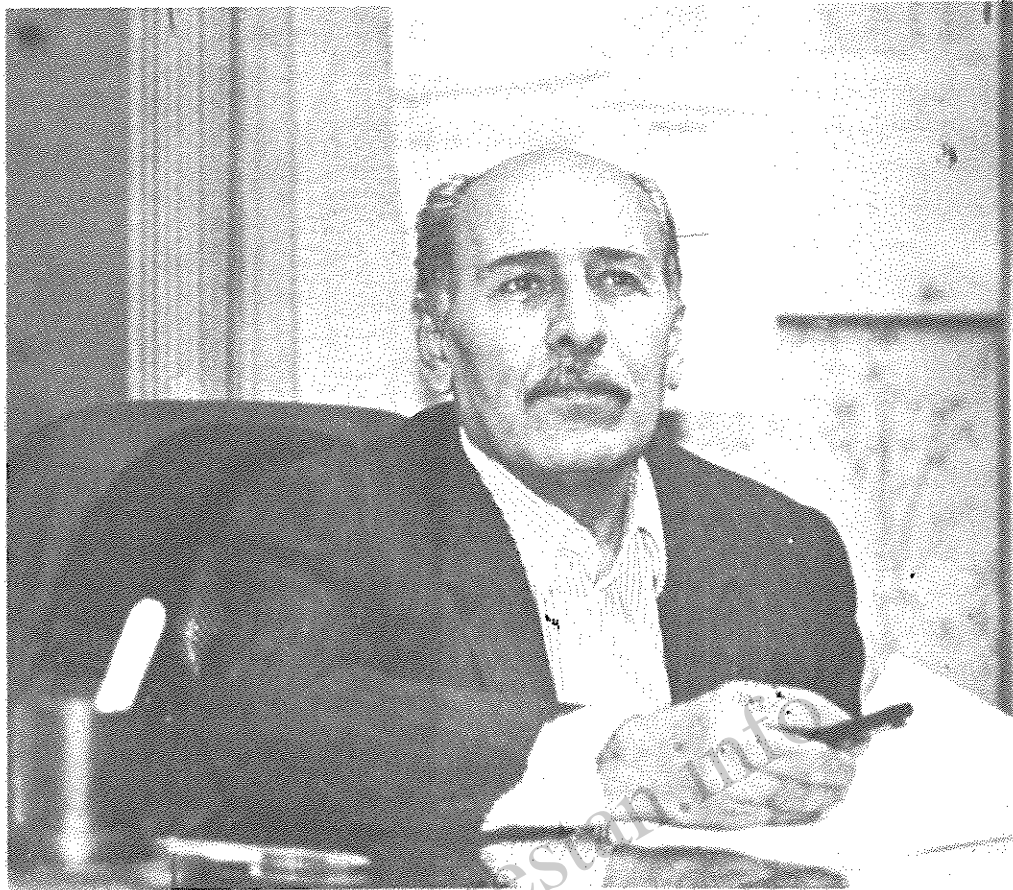
دکتر مهرداد داودی

انزلی خوب است اما اسب چوینش بد است  
صبح خوبی دارد و شام غریبانش بد است  
ناصرالدین شاه قاجار

آنها هم به آن صورت کاری نداشتند که احتیاج به وسیله نقلیه سریع‌تر از درشکه داشته باشند و وسعت شهر هم چندان زیاد نبود یعنی از پل چمارسرا تا صحرای ناصریه، کارخانه کیسه‌بافی و مدرسه شاهپور طولانی‌ترین مسیری بود که اغلب دانش‌آموزان روزی چهار مرتبه در گرما و سرما و باد و بوران، با پای پیاده طی می‌کردند. [کاریکه امروز هیچ جوانی از آقاداتاعلی تا باغ سبزه میدان را طی نمی‌کند]. بهرحال مردم مترقی و نوگرایی رشت بجای سه چهار قران کرایه درشکه باکمال میل پول زیاد ماشین‌سواری را می‌پرداختند. تا با دنیای جدید گام بردارند و از مزایای زندگی جدید برخوردار باشند این از خصوصیات ماشینها است که پول را برای زندگی می‌خواهیم نه زندگی را برای پول و بساکمال رضایت حاضر به پرداخت بهای خوب زیستن هستیم.

خلاصه این چهار تاکسی ولوله‌ای در شهر براه انداختند و با استقبال شایان مردم روبرو شدند به مصداق - نوکه آمد به بازار / کهنه شود دل آزار - درشکه‌چی‌های زحمتکش دل‌آزرده احساس خطر کردند و برای اینکه آنها در نطقه خفه کنند همگی با زن و بچه‌های خود به استانداری ریختند و تقاضای تعطیل تاکسی‌رانی را نمودند و در ضمن تهدید کردند که اگر مقامات مسئول اقدام نکنند خود رأساً دست

چهل و اندی سال پیش در یک صبح زیبای بهاری مردم شهر رشت در کنار برج ساعت شهرداری با پدیده نوظهوری روبرو شدند. چهار دستگاه اتومبیل کوچک و زیبای موریس هیلمن با رانندگان مرتب و مؤدب و شیک‌پوش در انتظار مسافر بودند. در آن زمان رانندگی کار هر کسی نبود و کسانیکه گواهینامه رانندگی داشتند دارای اعتبار و احترام خاصی بودند. البته وسایل نقلیه بین شهری و اتوبوس‌های قراضه قراء و قصبات هم شوفر داشتند که آنها هم مردمی قابل احترام بودند ولی رانندگان این اتومبیل‌های نو و لوکس بیشتر جلب نظر می‌کردند. این چهار دستگاه اتومبیل کوچک اولین تاکسی‌های رشت و آن چهار راننده شیک‌پوش اولین تاکسیرانان رشتی بودند. بدین ترتیب رشت هم پس از تهران و یکی دو شهر بزرگ دیگر صاحب تاکسی شد که برای مردم بسیار جالب بود و تازگی داشت. همشهریان ما از اینکه می‌توانند با پرداخت یک تومان مانند اعیان و اشراف سوار ماشین شخصی بشوند و در خیابان‌های چهارگانه رشت پُر بدهند بسیار خوشوقت و خوشحال بودند. و با اینکه یک تومان در آن زمان پول زیادی بود و



## آواز با حنجره پاک و سینه فراخ

پای صحبت تیمور گورگین، شاعر، نویسنده و روزنامه نگار گیلانی

ایراد نگیرند (انشاء برای مدارس)، ۱۳۴۱. درخشانترین شاهکارهای شعر، ۱۳۰ اثر جاویدان از ۱۶ شاعر بزرگ (انتخاب و تألیف)، ۱۳۴۵. امروز چه کسی می‌تواند شاعر باشد؟ (بررسی و نقد شعر دیروز و امروز)، ۱۳۴۶. طاغوت در تابوت (مجموعه شعر)، ۱۳۶۰. دختر رشتی، مجموعه ۲۸ دوبیتی گیلکی، با برگردان فارسی، ۱۳۴۰. دختر رشتی، مجموعه ۱۰۲ دوبیتی گیلکی با برگردان فارسی، ۱۳۴۲. گلبانگ گیلان، دفتری از ترانه‌های آهنگین گیلکی با برگردان فارسی، به انضمام دفتر «دختر رشتی»، ۱۳۵۱. چهار دیوان (پژوهشی در زندگی و اشعار چهار شاعر مردمی: زرگر اصفهانی، کفاح خراسانی، شاطرعباس صبحی و فائق دشتستانی)، ۱۳۶۳. تصحیح و تدوین دیوان اشعار محمد نوعی (به اتفاق مظفر بالایی متخلص به ساقی گیلانی)، ۱۳۳۷. گورگین طی ۴۰ سال فعالیت مطبوعاتی و نویسندگی صدها شعر و مقاله و داستان و اثر تحقیقی در روزنامه‌ها و مجلات پرتیراژ کشور منتشر ساخته که بیشتر آن‌ها در نشریات مؤسسه اطلاعات به چاپ رسیده است.

تیمور گورگین شاعر، نویسنده، روزنامه‌نگار و طنزپرداز گیلانی به سال ۱۳۱۳ در چولاب، یکی از روستاهای کرانه سپیدرود چشم به جهان گشود. بعد از پایان دوره تحصیلی دبیرستان در رشت در سال ۱۳۳۶ به تهران رفت و به تدریس در دبستانها و دبیرستانهای ملی مشغول شد. از سال ۱۳۴۲ در روزنامه اطلاعات به کار نویسندگی اشتغال ورزید. تیمور گورگین در شهریورماه ۱۳۷۱ پس از ۳۰ سال خدمت در مؤسسه اطلاعات بازنشسته شد و اینک در روزنامه «همشهری» به فعالیتهای مطبوعاتی خود ادامه می‌دهد.

وی علاوه بر نام اصلی پای آثارش، به نامهای مستعار ذیل نیز قلم زده است: مورچه رشتی، بنده خدا، کاسگول، گیلهمرد، رومیت کاسا، (ت. کامبیز)، جوجه شاعر، مولانا رشتی، مقروض الشعراء، تلخوم، بی‌مخ میرزا و (۲۷۷۴).

فهرست آثار منتشر شده تیمور گورگین بدین قرار است: تیره‌روز (مجموعه شعر و داستانهای کوتاه با مقدمه سعید نفیسی)، ۱۳۳۰. ستاره‌های کور (مجموعه شعر نیمایی و کلاسیک)، ۱۳۳۶. سروده‌های کودکان: ترانه‌های آهنگین برای کودکان، ۱۳۴۰. چگونه بنویسیم تا

■ **آقای گورگین، به عنوان فتح باب نخست از زادگاه، دوران کودکی و تحصیلات خود و محیطی که در آن رشد کردید بگویید.**

من گیلانی هستم و گیله مرد، برخاسته از چولاب از توابع کوچصفهان، از کرانه زیبای سپندرود، در سال ۱۳۱۳ شمسی و خورشیدی. پدرم ملاکاس آقا چولابی از مرثیه سرایان و مرثیه خوانان معروف و محبوب رشت آباد و چولاب بود. والد من مردرنج، دهقان و کشاورز و پابرهنگه گیله مرد زحمتکش دوران ارباب و رعیتی و زور و قلدری بود. آن مرحوم با تولد من، در یک شب تیره از شهبای دیگر با همسر و بچه های قد و نیمقد، از دست ظلم و جور ارباب و قرض و بدهی های عذاب دهنده، از چولاب فرار کرد و به سوی رشت کوچید و هجرت کرد. من آخرین فرزند (ششمین فرزند) خانواده رنج دیده ام هستم. من در «قنداق» پیچیده و در «قنداقه» بودم که مثل پدر و مادرم، رفتن و رفتن و کوچ و هجرت را آموختم. والدینم از شدت رنج و نداری تصمیم داشتند مرا در بین راه، در مسجدی و خرابه ای (همانطور قنداق پیچ) بیندازند و از من فاصله بگیرند! دل مادرم (بانو زینب) آرام نگرفت و او، مانع اینکار شد. اول در شرق رشت «گردمحل» و سپس در محله فعلی «باقرآباد» ساکن شدیم.

نوجوانی و جوانی ام را در رشت گذراندم و با محله های رشت آشنا شدم: محله باقرآباد (محل سکونت و رشد خودم)، پورده بوسار، خمسه بازار و پیربازار مکان های رفت و آمد، گردش و درس خواندن من و بازی و تفریح با دوستان و همسالان من شد. پیش از رسیدن به سن هفت سالگی، به مکتبخانه (ملاخانه) واقع در خمسه بازار شمال رشت (کیلومتر اول پیربازار، پل بوسار) می رفتم. مکتبدار آقای طالقانی و لطفی ها (پسرانش) بودند. خانواده طالقانی ها خوشنویس بودند و قرآن های دستنوشته (به خط نسخ) را به مردم تعلیم می دادند. در این مکتبخانه بود که با تخته سیاه و گچ و گچ پاک کن و کتاب و الفبای فارسی و عربی آشنا شدم. یاد ندارم که چوب و فلک و فلکه را به پایم زده باشند یا مداد، لای انگشتانم گذاشته باشند یا گوشم را به عنوان تنبیه کشیده باشند! ولی این تنبیهات! را در باره شاگردان دیگر، بارها و بدفعات زیاد شاهد بوده ام! با چشم باز و دل دردمند مردم دوست، مکتبخانه را پشت سر گذاشتم، عمه جزء و قرآن

را تمام یاد گرفتم و خواندن و نوشتن را با حرص و ولع شیرین! آموختم و آماده برای ورود به کلاس اول ابتدایی شدم.

از ملاحانه طالقانی ها و لطفی ها به مدرسه مسجد باقرآباد (مکان مقدس و فعلی مسجد باقرآباد رشت) منتقل شدیم و از آنجا به پشت نفت انبار (انبار نفت) چهار راه عشقی باقرآباد و بعد به زیر کوچه (جیرکوچه) دبستان دولتی رودکی (محل فعلی زایشگاه و بیمارستان) رفتیم و رسماً تحصیل شدیم.

شهریور ۱۳۲۰ را بسخاطر دارم. نظامیان روسی در شهر رشت دیده می شدند روس ها آخرین بمب هاشان را از آسمان با هواپیما (طیاره و بالون) روی سربازخانه رشت و اطراف و «دیها» ریختند و جاده رشت - بندرانزلی را کم کم اسفالت کردند و برای همیشه از آن راه به کشورشان رفتند! با رفتن روس ها و سالدات های روسی از شهر رشت، مردم شهر نفسی براحتی کشیدند! ولی مردمان فقیر و ندار، از نظر بهداشت و زندگی بهداشتی در مضیقه ماندند، زیرا بیماریهایی: آبله، سوزاک، سیفلیس، تیفوس، جرب (گال به زبان فرانسه) و مالاریا به سراغ آنان می رفت و مبتلایان می کرد.

□ برای گیلکان هنردوست، شعر شدای روح است. در خسته سوسبیز گیلان بی شعر و موسیقی نمی توان زیست.

□ شعر گیلکی در سسی و چهل سال پیش، آسازی بود برای حرکت احساس و اندیشه بشری و انسانی در جامعه روستایی و شهری. اما امروزه شعر گیلکی با اشعار گیلکی زمان افزاشته و میرزا حسین خان کسمایی فرق فاحش دارد.

□ شعر گیلکی امروز راه روشن خود را برای درخشندگی بیشتر در گیلان و درون کشور پسیندا کرده و نظر گویشمندان خارجی و داخلی را به سوی خویش جلب نموده است.

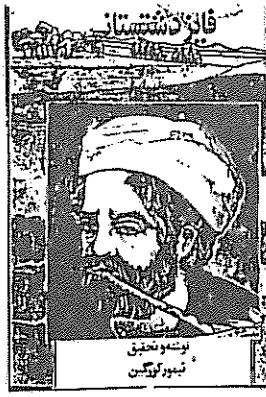
□ برخلاف گذشته، امروزه ترانه های گیلکی حال و هوای دیگری دارد و کاملاً متحول شده است.

من در این زمان که در شبکه و گاری و اسب و قاطر و الاغ فراوان بود و نعلبندی و مغازه های غیربهداشتی زیاد، هفت ساله بودم و در کلاس اول دبستان رودکی به عنوان یک محصل فقیر که بیماری مالاریا آزارش می دهد و تب نوبه جانش را می سوزاند با عشق و علاقه مفرط درس می خواندم! بعد از دبستان، دبیرستان های: نوریخس و شاهپور (بهترین و بزرگترین دبیرستان های آن زمان رشت) را هم پشت سر گذاشتم و جوانی درس خوان شدم. کودکی های من، شبیه نوجوانی هایم بود اما جوانی های من شباهت به هیچ دوره قبل از جوانی هایم نداشت. زیرا در دوره های کودکی و نوجوانی، نداری و فقر، دست بدست بیماری هایم داده بودند و می خواستند مرا از پای آورند. اما من مقاومت کردم و موانع را از پیش پای زندگی ام برداشتم. کار در اوقات فراغت، زحمت و خستگی را از تنم زدود: در کوره پزخانه ها، باغ و مزارع، مغازه ها و دکان های بسیار در اوقات فراغت و تعطیلات تابستانی مدارس کار کردم و پول مداد، دفتر و کتاب را فراهم کردم.

مادر پیرم با پولی که از راه فروش تخم مرغ خانگی (مُرغانه) کسب می کرد، برایم لباس کهنه و دست دوّم از فروشندگان ساکن «خواهر امام رشت» می خرید. کفش هایم (از نوع گالوش) همیشه پاره و پوره! بود: در گیل و لای همیشه صدا می داد: یکی نوحه برایم می خواند و یکی سینه می زد! اینطور بود دوره نوجوانی من، رنگ فقر را از دور هم می توانستم بشناسم فقرا همیشه این رنگ را بهتر می شناسند! اگر در آن زمان وضع مادی ناجوری داشتیم و با فقر دست به گریبان بودیم، خوشبختانه فخر معنوی و ارزش های انسانی را می فهمیدیم که چیست و چگونه باید با آنها به مقابله با فقر مادی و فرهنگی برخاست.

■ **آغاز فعالیت هنری و ادبی و همکاری شما با مطبوعات چگونه شکل گرفت؟**

• کتابهای درسی وزارتی وقتی بدست ما می رسید، چون اغلب به خط جلی نستعلیق چاپ شده بود، به نظر، زیبا و جالب، جلوه گر می شد و ما را به سوی مطالب و داستان ها و حکایت های کتاب به خصوص کتاب فارسی می کشید، خودم خط خوش نستعلیق را دوست داشتم. روی این انگیزه داستان ها و شعرهای کتاب، در شبانه روز چندین ساعت مرا مشغول می کرد. تا آنجا که سرگرمی من بطور دائم، خواندن شعر و حفظ



# دشمن رستی

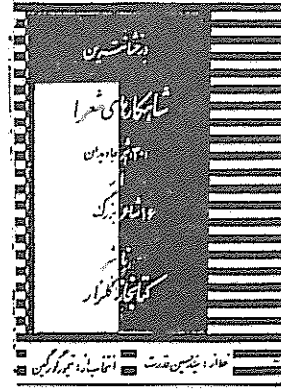
میرزا، آهسته آهسته از زبانهای

سوز  
بیمه، آرزو

بایست

مدرسه عالی گیلان

ادبیات گیلان



دن اشعار خوب شعرا شد. از پانزده رشانزده سالگی دوستدار شعر شدم و با خواندن کتابهای شعر و قواعد سرودن آن، به سرودن اشعار روی کردم. دوستان، بیشتر مرا در قرائتخانه ملی رشت و یا در کتابفروشی معتبر و خوشنام «طاعتی» که مؤسس آن حاج غلامرضا طاعتی خدایا مرز بود، مشاهده می‌کردند. از سال ۱۳۲۸ آثار و اشعارم در روزنامه‌های رشت، روئین و سایبان چاپ شد. بعدها اشعارم را برای روزنامه‌ها و نشریات تهران، پستی ارسال می‌کردم. امید ایران، ترقی، سپید و سیاه، ایران آباد و «اندیشه و هنر» مجلاتی بودند که اشعارم را چاپ می‌کردند. از سال ۱۳۳۶ وقتی برای ادامه تحصیل و شغل و کار به تهران رفتم، از نزدیک، با روزنامه‌ها و نشریات مختلف پایتخت، همکاری خود را به طور مداوم آغاز کردم.

■ در زمینه روزنامه‌نگاری، با چه نشریاتی همکاری داشتید، از مشکلات و سختی کار، خوشی و ناخوشی ایام و روزگار رفته بگویید.

● از سال ۳۶ تا ۱۳۴۰ در مدارس ملی تهران، ماشین دودی تهران، شاه عبدالعظیم، داروخانه و لابراتوار دکتر عبیدی، کارخانه کفش مهشید و کارخانه رنگسازی گوزن‌نشان کار کردم. ضمن کار، برای مطبوعات تهران اشعارم را فرستادم و برای رادیو ایران ترانه‌های محلی گیلکی ساختم. کارهای هنری و ادبی را پی گرفتم. روزی شادروان محمد نوعی شاعر، از روزنامه اطلاعات با من که در یکی از مدارس ملی تهران مشغول تدریس بودم، تلفنی تماس گرفت. او که با اشعارم در مطبوعات آشنا شده بود، مرا به کار در روزنامه اطلاعات دعوت کرد. سال ۱۳۴۱ شمسی بود که من وارد قدیمی‌ترین روزنامه وزین کشور، یعنی اطلاعات شدم. در روزنامه اطلاعات کار روزنامه‌نگاری، خبرنگاری و نویسندگی را با عشق و علاقه روزافزون دنبال کردم و بسا حقوق ۱۸۰ تومان در مؤسسه اطلاعات استخدام شدم.

به ما یاد داده بودند طوری بنویسیم که هم کارگر زحمتکش بخواند بفهمد و هم استاد دانشگاه نوشته را مطالعه کند و خوشش بیاید. هنگام روزنامه‌نگاری و نوشتن اخبار و گزارش‌ها قواعد کلی «چی، کی، کجا و چه وقت» را حتماً رعایت کنیم و عکس‌ها و تیرهای خبری را وقتی روشن، گویا و رسا شد برای چاپ انتخاب کنیم. خبرها از سراسر کشور و خارج بدست ما

در چه وضعیتی قرار دارد و چه تفاوت‌هایی با گذشته نشان می‌دهد؟ نظر شما در مورد نوگرایی در ادبیات گیلکی چیست؟ این را پرسیدیم بخاطر این که برخی معتقدند زبان گیلکی ظرفیت شعر نو (قالب نیمایی) و شعر سپید را ندارد و اشعار گیلکی را محدود به شکل کلاسیک آن می‌دانند. نظر جنابعالی چیست؟

● برای گیلکان هنردوست، شعر غذای روح است. در خطه سرسبز گیلان بی شعر و موسیقی نمی‌توان زیست. اشعار روستایی و فولکلوریک و ترانه‌ها و سروده‌های آهنگین شاعران گیلکی سرا وقتی به گوش می‌رسد، زندگی و فضای کار را سرشار نشاط و شادی می‌کند. شعر گیلکی در سی و چهل سال پیش، آغازی بود برای حرکت احساس و اندیشه بشری و انسانی در جامعه روستایی و شهری. اما امروزه شعر گیلکی با اشعار گیلکی زمان افراشته و میرزا حسین خان کسمایی فرق فاحش دارد. در آن زمان، اشعار گیلکی، در قالب‌های سنی و عروضی سروده می‌شد با مضامینی شاعرگونه و سطحی اغلب له رعیت و کشاورز و علیه ارباب. گیلکی سروده‌ها، بعد از افراشته و میرزا حسین خان کسمایی، در قالب‌های نو و نیمایی هم ارائه شد. از کوشندگان این راه باید از محمود پاینده لنگرودی، محمّد بئسرا (درویش گیلانی)، علی‌اکبر مرادیان گزوسی (بوسار)، م. مندیج (دکتر روحانی)، محمد فارسی، محمد بابایی پور (دریایی لنگرودی) و چند عزیز دیگر نام برد. باید گفت شعر گیلکی امروز راه روشن خود را برای درخشندگی بیشتر در گیلان و درون کشور پیدا کرده و نظر گویشمندان خارجی و داخلی را به سوی خویش جلب نموده است.

بنده به کارهای ادبی سرایندگان جوان گیلان

می‌رسید: تلفنی، تلگرافی، پستی و... اغلب مصاحبه‌ها و گزارش‌ها حضوری انجام می‌شد. اخبار بایستی فوری تهیه و با دقت و صحت تنظیم می‌شد و تحویل سردبیر و دبیران سرویس‌های مختلف خبری می‌گردید. خیلی‌ها به روزنامه جهت کنار می‌آمدند ولی چون استعداد نداشتند، پی‌کاری دیگر می‌رفتند. نوشتن خبر و مطلب هنری، فرهنگی، اجتماعی، اقتصادی، ورزشی، سیاسی و... برای صاحبان هوش و استعداد نویسندگی و خبرنگاری در مطبوعات، کاری عاشقانه و موقرانه بود. با مطبوعات شوخی معنا ندارد، باید شغل مطبوعاتی را شغلی مقدس و جدی تلقی کرد. کار خوب و بی‌نقص در مطبوعات، باعث شادی می‌شود و کار با عیب و نقص، روح را در جامعه فرسوده می‌کند.

■ نام و آثارتان به عنوان یک شاعر و محقق برای گیلانیان هنردوست کاملاً آشناست، در زمینه تحقیق و روش کارتان برای خوانندگان ما بفرمائید.

● برای تحقیق در باره یک مطلب و موضوع، دقت، وسواس و صبر لازم است. منابع و مآخذ را باید کتاب به کتاب پی‌گیری کرد. وقتی دنبال چیزی را در کتابی گرفتی، خود همان کتاب، شما را به کتابهای دیگری ارجاع می‌دهد و راهنمایی می‌کند. پس شما هم که محقق هستید، باید در آخر کار تحقیقی‌تان چیزی تازه‌تر برای بیان داشته باشید و گرنه کار تحقیقی‌تان بی‌ثمر خواهد بود. در حقیقت، کار پژوهشی در نهایت به کشف و ابداع می‌انجامد.

■ جنابعالی بیش از چهاردهه است که در وادی ادبیات گام بر می‌دارید و بخشی از فعالیت هنری شما به شعر گیلکی اختصاص یافته است. شعر گیلکی امروز



که در شرق و غرب گیلان به گویش‌های شیرین خود، به آفرینش اشعار گیلکی مشغولند ارج می‌نهم. می‌دانم که آنان، هم در قالب‌های سنتی و هم در قالب‌های نو و نیمایی و حتا گاهی شعر سپید، روی می‌آورند و مضامینی را با اندیشیدن روی کاغذ می‌نویسند. خودم هم اشعار گیلکی را در هر شیوه و در هر قالبی مرتکب شده‌ام و می‌شوم! اشعار عروضی، شیوه نیمایی سرودن و یا شعر سپید گفتن، هرگز برای شاعر واقعی و هنرمند عیب و ایرادی ندارد! عیب و ایراد آنجاست که سراینده در هیچکدام از این قالب‌ها، موفق نشود. ما این را باید بدانیم: آزادترین انسان‌ها در جهان شاعران و هنرمندان هستند. عقل در باره کار شاعران گیتی حیران است! آنان هم شاهکار می‌آفرینند و هم چرند و پرند و آسمان ریسمان (آسمون ریسمون) می‌بافند! هر سراینده‌ای به نوعی عقل دوستداران آثارش را حیران می‌کند! شاعران، بعد از پیامبران آمدند و حق اینست که در روی زمین خدا با سرودن اشعار دلنشین و جاودانه، به زندگی و کسب و کار هموعان خود، باور، اعتقاد و تحرک (به سوی راستی و درستی) ببخشند.

شاعر خوب گیلکی سرا مثل شاعر خوب پارسی‌سرا است. هر کس که به زبان رسمی ایران اسلامی شعر می‌گوید و یا به گویش و زبانواره گیلکی می‌سراید، در حقیقت شاعر است. او با کلام سر و کار پیدا می‌کند و می‌خواهد به مدد کلمات و واژه‌ها اندیشه‌هایش را پیاده کند: هر کس به زبانی که فرا گرفته است می‌اندیشد. انسانی که زبانی نمی‌داند و از الفبای زبان و کلام گفتاری و نوشتاری چیزی نمی‌داند، گنگ است، در مغز و ذهن و عقل او که خداوند به او داده، چه می‌گذرد؟ او بچه و کودکی است که هنوز زبان باز نکرده است! بنابراین، زبان وسیله بیان

اندیشه‌های انسان است و هیچ زبانی در جهان، از نظر زبان‌شناسان، بر زبانی دیگر برتری ندارد. تنها زبان‌هایی امتیاز دارند که قلمرو وسیع‌تری در کره خاکی کسب می‌کنند. گویش گیلکی که شعبه‌ای از زبان پهلوی است، امروزه، اگر به زنده نگهداشتن آن کوشش نشود، رو به فراموشی می‌رود. واژگان ترکی، عربی، فرانسوی، انگلیسی، روسی و... در گویش گیلکی با لهجه‌ای خاص گیلانیزه شده دخیل گردیده و جزو واژگان گیلکی شده است. واژگان خارجی و دخیل در گویش‌های شرق و غرب گیلان، در حقیقت فرزند خواندگان خانواده گویش‌های اصیل گیلکی‌اند و آب و رنگ محلی و گیلکی بخود گرفته‌اند.

برای اینکه گویش گیلکی در سرزمین گیل و دیلم، فراموش نشود و این گویش دلنشین خوش لهجه، راه انقراض را در پیش نگیرد، باید پیش از پیش به آفرینش‌های ادبی بویژه شعر گیلکی پرداخت. بایستی به نشریه‌های دلسوزی مثل «گیله‌وا» که نامش در تاریخ نشریه‌های گیلان‌شناسی، جاودانه خواهد ماند کمک معنوی و مادی کرد تا این نوع مطبوعات اقلیمی بتوانند روی پای خود بایستند و به خدمت صادقانه، نسبت به مردم و فرهنگ و گویش بومی، ادامه دهند. شاعران گیلکی‌سرا و نویسندگان هنرمند بومی‌نویس هم باید با خلق آثارشان، گویش گیلکی را شاداب و با طراوت نگاهدارند. کوشش پی‌گیر و مداوم گویشمندان هر منطقه، سبب زنده ماندن و رواج گویش آن مناطق خواهد شد. ترتیب محافل هنری و ادبی گیلکی، تشکیل شب‌های شعر و داستان گیلکی و گفت و گو و مصاحبه‌های گیلکی توأم با نقد و نظر، از جمله تمهیدات حفظ و نگهداری زبانواره گیلکی است. بهترین شیوه حفظ و نگهداری و زنده داشتن گویش و زبانواره دوست داشتنی گیلکی، بنظرم، خلق و آفرینش اشعار بسیار درخشان، نو

و بکر گیلکی با سوز و تم‌های گیرا و تصاویر زیبای توأم با عناصر خیال و اندیشه پاک است. چنین شاهکارهایی اگر آفریده و منتشر شوند، خردمندان گویشگر و زبان‌شناسان خارجی و داخلی را به سوی گویش گیلکی، به منظور شناخت و شناساندن هر چه بهتر و بیشتر آن آثار، گسیل می‌دارند. شکی نیست که شاعران دلسوز و خادمین فرهنگ و ادب گیلکی، هرگز عمر و اوقات عزیز زندگیشان را برای شعرهای بی‌هویت و بی‌در و پیکر تلف نمی‌کنند. ولی بعضی‌ها بجای شعر «ذری» شعر «ذری وری!» می‌گویند و برخی هم بجای شعر واقعی، نظم بی‌معنا اختراع می‌کنند! در سرودن اشعار گیلکی نباید این نوع سرودن را رواج داد که این نوع سرودن‌ها از آفات «گویش گیلکی» است و باعث می‌شود که از علاقه مردم بومی نسبت به گویش محلی کاسته شود. وقتی می‌دانیم و آزمودیم که شعر گیلکی، ظرفیت برای شعر نو در قالب نیمایی و حتا شعر سپید را هم دارد، چرا دست به کارهای تازه و پرمحتوا نزنیم؟

جناب‌عالی اخیراً تاریخچه‌ای از شعر گیلکی نوشته و گزینه‌ای از اشعار گیلکی شاعران گیلکی‌پرداز را همراه آن در کتاب سه جلدی «گیلان» آورده‌اید. برخی محافل هنری در گیلان معتقدند شما بر روابط و دوستی‌ها نظر داشته‌اید، ملاحظه گزینش، ارزش شعر و یا سابقه شاعران گیلکی‌سرا نبوده است. آیا این اعتقاد، درست است؟  
 • بسیار متشکرم از «گیله‌وا» که چنین سئوال و پرسش بحث برانگیزی را مطرح کرده است. برای خود بنده که نویسنده درآمدی بر تاریخچه شعر گیلکی از دیروز تا امروز در کتاب سه جلدی گیلان هستم، هنوز معلوم نشده است که چرا ناشر کتاب مذکور: «گروه پژوهشگران ایران» بخش مهمی از نوشته تحقیقی‌ام را از ابتداء و انتهای مطالبم، حذف کرده است. اما این موضوع را می‌دانم کسانی که قریب هشتاد میلیون تومان خرج کتاب گیلان می‌کنند، زورشان می‌رسد حجم کمتری را در کتاب خود، برای نوشته‌هایم و یا مقالات دیگران در نظر بگیرند و یا اصلاً مطالب پژوهشی مرا و یا دیگران را چاپ نکنند. خدا را شکر می‌کنم که همین اندازه را هم چاپ کردند. من دوست داشتم از همه شاعرانی که در مقاله پژوهشی‌ام نام بردم، اشعار همراه بیوگرافی آنان ارائه دهم. به راستی که خود من، به جای همولایتی‌های هنرمندم، از ناشر گرامی کتاب گیلان، چنین توقعی و انتظاری داشتم. بنده

☐ به ما یاد داده بودند، طوری بنویسیم که هم کارگر زحمتکش بخواند، بفهمد و هم استاد دانشگاه نوشته را مطالعه کند و خوشش بیاید.

☐ برای صاحبان هوش و استعداد نویسندگی و خبرنگاری در مطبوعات کاری عاشقانه و موقرانه بود. با مطبوعات شوخی معنا ندارد، باید شغل مطبوعاتی را شغلی مقدس و جدی تلقی کرد.

☐ کار خوب و بی‌نقص در مطبوعات، باعث شادی می‌شود و کار با عیب و نقص، روح را در جامعه فرسوده می‌کند.

☐ باید در آخر کار تحقیقی چیزی تازه‌تر برای بیان وجود داشته باشد وگرنه کار تحقیقی بی‌ثمر خواهد بود. در حقیقت، کار پژوهشی در نهایت به کشف و ابداع می‌انجامد.

به عزیزانی که نام شریفشان در مقاله ام آمده، اما شعر و بیوگرافی شان ارائه نشده است حق می‌دهم که گلابه کنند. کسانی که حقیر را می‌شناسند، بر این باورند که از خادمین مخلص فرهنگ و ادب گیلکی، همیشه در مطبوعات تهران دفاع کرده‌ام و این کار را تا زنده‌ام ادامه خواهم داد. من کوچک همهٔ همولایتی‌های مهربان هستم که کوششی در گیلان‌شناسی دارند.

■ ترانه‌سرایی به شکل امروزی، از اواخر مشروطیت در ادبیات گیلکی سایه انداخته است. جناب‌عالی نیز در سرودن ترانه، کوشش‌هایی داشته‌اید، ترانه‌سرایی را در ادبیات ما چگونه می‌بینید.

● تصنیف و ترانه و یا به قول امروزی‌ها «سرود»، و اشعار آهنگین در همهٔ ایام عمر آدمی، یک نیاز فردی و اجتماعی جهت تلطیف روح و روان بشمار می‌آید. خواندن با حنجرهٔ پاک و سینهٔ فراخ، و رساندن کلام آهنگین به گوش‌های باز، نوعی خدمت و عبادت محسوب می‌شود. هر اندازه شعر خوب و خوش ترکیب باشد و هر قدر آهنگ آهنگساز موسیقیدان، اقلیمی‌تر ساخته شود و خواننده هم اگر بهتر و بیشتر شعر و آهنگ شاعر و آهنگساز را درک کند و بفهمد، شنوندهٔ ترانه و سرود نیز زودتر و آسان‌تر شعر و آهنگ را تحویل می‌گیرد و با آنها زندگی می‌کند. ترانه و تصنیف و سرود هم بخشی مهم از ادبیات است.

در گیلان، ترانه و تصنیف، طبق منابع و مآخذ موجود، بعد از مشروطیت، بیشتر از اشعار عروضی و سنتی و شعر نو نیمایی، در رواج گویش و زبانوارهٔ گیلکی مؤثر بوده است. امروزه هم باید طبعاً کاربرد بهتر و مطلوبی داشته باشد. خوشبختانه امروزه موسیقی بومی گیلان در سراسر گیلان جاری است و بین مردمان کشور نیز این نوع موسیقی طرفدار دارد. از نظر گیلان‌شناسان و گویشمندان، ترانه‌سرایی گیلکی و پرورش خوانندگان محلی خوان و ترتیب آموزش‌شده و کانون‌های سالم موسیقی محلی و تدریس صحیح در آنها برای اعتلای موسیقی و شعر آهنگین گیلکی، یکی از مهم‌ترین راههای رواج گویش «شیرین لَهجه» گیلکی است. بنابراین ترانه‌سرایان بایستی سعی کنند مضامین و سوزهای تازه و پر معنا و مطلوبی به عنوان کلام گیلکی روی آهنگ ساختهٔ آهنگسازان محلی و بومی سوار کنند و خوانندهٔ خوش صدا و آگاهی را هم برای اجرای سرودشان انتخاب کنند.

کتاب اول  
ادبیات گیلک

## گلابنگ گیلان

ترانه‌های وادیولیه  
با ترجمهٔ فارس

سروده: تیمور مورکین



## چهار دیوان

تغزاش خراسانی - شاعر عباس بیوس  
زکراصفانی - قایز زشتانی

رشته و سندی  
تیمور مورکین

برخلاف گذشته، امروزه ترانه‌های گیلکی حال و هوای دیگری دارد و کاملاً متحول شده است. وقت آن است که کتاب و دفتر زیادی در بارهٔ اشعار آهنگین گیلکی، موسیقی محلی گیلان و خوانندگان هنرمند استان سرسبز و خرم گیلان فراهم، تدوین و چاپ شود.

■ یکی از آفات جامعهٔ هنری ما (از جمله در میان شاعران گیلکی سرا) تحمل نکردن همدیگر است. این ستیز غیرهنری، گاهی در هنر نیز بازتاب می‌یابد. آیا عوارض آن دامنگیر همهٔ این عزیزان نخواهد شد؟

● از طرح این پرسش شجاعانه و در عین حال کُلی می‌توان به این عارضهٔ واقعی پی بُرد. وجود این عارضه را نمی‌توان انکار کرد! اما همه را به «تحمل نکردن همدیگر» نمی‌توان متهم کرد. زیرا در میان غیرهنرمندان هم چنین صفات شخصیت‌ستیزی و شخصیت‌کوبی ملموس است. با بزرگواری، سعهٔ صدر و دوست داشتن دیگران می‌توان با صفت زشت «تحمل نکردن دیگران» مبارزه کرد. کار هنرمند واقعی، نجیب، دانا و متواضع، مردم دوستی، انسان‌باوری و خداباوری است. آدم، اول باید آدم باشد، بعد شاعر! اگر آدم نشد می‌خواهم صد سال سیاه شاعر نباشد. تحمل کردن یکدیگر مترادف هم‌نوع دوستی است. اگر جامعه‌ای را و اجتماعی را دوست داریم بخاطر هوا و اکسیژن سالم انسانیت‌هاست که در آن جامعه و اجتماع به زندگی تزریق می‌شود.

■ به عنوان آخرین سؤال (پرسش همیشگی ما) نظر تان را در مورد «گیله‌وا» و مطالب آن بفرمائید.

● وجود «گیله‌وا» یک حادثهٔ فرهنگی است. انتشار مُرتب «گیله‌وا» حفظ آبرو و شخصیت فرهنگدوستان، خردمندان و اندیشمندان گیلانی

است. «گیله‌وا» نباید به انعکاس مطالب سبک و بی‌محتوا و ظاهراً فریبنده دست بزنند. خدا را شکر که تاکنون اینکار را نکرده است. «گیله‌وا» یک نشریهٔ فرهنگی، هنری و ادبی و یک نشریه گیلان‌شناسی است. اهداف «گیله‌وا» با استناد به سر مقاله‌هایش، مشخص و معلوم شده است. بنابراین اگر مطلبی عالی در مجله منعکس شود و یا مقاله‌ای، گزارشی، داستانی و شعری کم‌ارزش و یا بی‌ارزش (که فقط صفحه پرکن باشد) در «گیله‌وا» چاپ و درج گردد، مسئول خود جناب آقای پورا احمد جکتاجی، سردبیر، صاحب امتیاز، صاحب اختیار و همه کارهٔ «گیله‌وا» است. زیرا این آقای انتقادپذیر گرفتار فرزند و عیال و کارهای مطبوعاتی، یک‌تنه امور مجله‌اش را سه چهار سال است می‌گرداند و از این و آن خُداقوت می‌شود و تاکنون هم به فکر تشکیل هیأت تحریریه و تقسیم‌کارهای تحریریه، فنی، چاپ و توزیع درست نسخه‌های چاپ شده مجله‌اش نیفتاده است. (که البته به فکر تقسیم کارها خواهد افتاد) انشاءالله این دوست سخت‌کوش پرجوش و خروش، در راه بهتر ارائه دادن مطالب مجله محکم‌تر گام بر دارد. چنین باد و ایدون باد.

### گیله‌وا:

با تشکر صمیمانه از ابراز لطف شاعر ارجمند جناب آقای تیمورگورگین به پاسخ آخرین سؤال، که مستقیماً به خود گیله‌وا برمی‌گردد و رهنمودهایشان، لازم است از فرصت استفاده کرده خدمت ایشان و همه خوانندگان و علاقمندان رسانده شود که در کنار «خدا قوت شنیدن» ها یک سری «بار بردوش گرفتن» های داوطلبانه و عاشقانه هم وجود دارد که اتفاقاً بسیار بجاست در همین جا به آنها اشاره شود تا همه چیز دوفرزای دیگر به نام یک تن ثبت نشود.



## دُشمگیر!، نه وُشمگیر

دکتر سید صدراروحانی

می‌کند که شاعری بنام ابوبکر خوارزمی مداح قابوس (شمس‌المعالی) پسر دشمگیر شعری دارد به زبان عربی که در دو بیت آن نام پدر و جد و عموی قابوس را کاملاً معلوم کرده و دقیقاً معنی دشمگیر را نیز مشخص کرده است به شرح زیر: آیس ابـو کُم دُشمگیر و جد کُم زیار و مرداو یج عم مُناسِب اما کان معنی دشمگیر بلفظکُم مُکـتـبـل ابـطـال طغـا غـواضـب معنی تحت‌اللفظی چنین است:

آیا دُشمگیر پدر، و زیار جد، و مرداو یج عموی شایسته‌ی شما نیست؟

آیا معنی دشمگیر بلفظ شما اینگونه نیست؟ (مراد شاعر به لفظ و زبان قابوس است که گیلکی یا احتمالاً فارسی غیردردی بوده است).

که او چهره دشمنانِ طاغی غضبناک را به خاک می‌مالاند.

معمولاً می‌دانیم که وقتی کسی را دستگیر می‌کنند به رو به خاک می‌خوابانند پس این واژه وُشمگیر نیست و دُشمگیر است که می‌تواند مخفف دشمن‌گیر باشد.

بهرحال جای تأملی است و جا دارد مجله وزین گیله‌وا بهرطریق که صلاح بدانند موضوع را به اطلاع اندیشمندان و مورخین و غیره برسانند ۷۵/۲/۳ - لاهیجان

از سالها پیش که دانش آموز جوانی بودم با نام وشمگیر پسر زیار دیلمی آشنا شدم. بعداً دانستم که وشمگیر برادرِ مرداو یج (مرداویز) می‌باشد. این مرداو یج همان کسی است که خیالات بزرگی در سر داشته و در اصفهان در حمام بدست سربازان تُرک خود کشته شد و آنگاه بزرگان و سرانِ دیلم به سراغ برادرش وشمگیر به دیلمان رفته او را سر و سرور خود قرار دادند... الخ و بعد دانستم که وشم مرغک ظریف‌اندام، ترسو و زیبایی است که در مراتع و مزارع زیست می‌کند و به نامهای بدبده (فارسی) بلدرچین (ترکی) سمانه یا سمانی (عربی) نیز نامیده می‌شود. فکر می‌کردم که چگونه است فرزندانِ زیار دیلمی یکی بنام مرداو یج (مرداویز) باشد که نامی است پرهیبت که بزرگی و سترگی از این واژه استنباط می‌شود و نام برادر دیگر وشمگیر که بنظر می‌رسد کارش و اشتغالش گرفتن این پرنده کوچک بی‌آزار بوده است.

تا اینکه هنگام مطالعه کتاب تصوف در اسلام «نگاهی به عرفان شیخ ابوسعید ابوالخیر» نوشته استاد بزرگ جلال‌الدین همایی صفحه ۲۹ در پی‌نویس معلوم شد که واژه وشمگیر در مورد این مرد درست نبوده بلکه دُشمگیر (با د) صحیح است. استاد همایی در آن کتاب ذکر

گیله‌وا همان‌طور که بارها گفته شد یک نشریه حرفه‌ای نیست و نمی‌خواهد در حد یک مجله عادی حرفه‌ای کار کند. بلکه یک نشریه مردمی و ارگان قومی است که فعلاً بخاطر تنگناهای مالی به طور آماتور ارائه می‌شود. از این روست که هرگیلانی اصیل می‌کوشد سهمی در آن داشته باشد چون می‌داند گیله‌وا هویت اوست. مدیر این نشریه نیز تمهلاً سعی در تداوم همین مثنی و رویه دارد که همه گیلکان و اصولاً شمالی‌ها در قیام و دوام آن ذی‌سهم باشند و گیله‌وا نه فقط در طول عمر یک نفر، که در طول عمر یک قوم یعنی درازنای تاریخ گیلان بیاید. اگر هرگیلانی خودباوری قدیمی پیش گذارد و باری از دوش گیله‌وا بردارد یا درمی به سود فرهنگ بومی به ودیعه بگذارد در انسجام آن کوشیده است و نهایتاً کار را از فردیت یا به تعبیری همت فردی، به جمعیت و غیرت قومی بدل کرده است.

بنابراین گردش کار گیله‌وا بر محور همکاری‌های دسته جمعی و تعاون یا به تعبیر گیلکی آن «ایله‌جار» استوار است و در این نوع کار لذتی است که در سازمان‌های مادی - اجرایی نشریات عادی - حرفه‌ای نیست. بگذارید این‌ها ثبت کارنامه گیله‌وا شود:

از همکاری عاشقانه و داوطلبانه عزیزان با ذوق و هنری چون فرامرز خوشحال، مهرداد اقبالی، عسمود پورجعفری، شهرام دفاعی و دیگرانسی که هر دم از راه می‌رسند هرگز نمی‌توان به تعارف گذشت. همراهی نویسنده‌گان صدیق و صمیمی و بی‌ادا و ادعایی مثل فرامرز طالبی، هوشنگ عباسی و رحیم چراغی که از نخستین شماره‌های گیله‌وا با آن گام زده‌اند هرگونه خستگی ناشی از تنهایی را از تن می‌گیرد. حضور مستمر شاعران و پژوهشگران برجسته گیلانی که در هر شماره مجله قلم زده‌اند سرمایه معنوی گیله‌وا است و گیله‌وا هر بار بر حسب نیاز همچون عضوی از هیات تحریریه با آنان به رای‌زنی نشسته است.

نیک پیداست طرح آن‌چه بعنوان یک تشکیلات از سوی شاعران‌جمند آقای گورگین از سر صدق و دوستی مطرح شده است و لازمه کار روزنامه‌نگاری حرفه‌ای است از ذهن مدیر گیله‌وا خارج نیست اما شرایط تحصیل آن تاکنون - بدلایلی خاص و معلوم - حاصل نشده است. باشد که روزگاری - نه چندان دور - گیله‌وا خوش‌تر بدمد.



### درباره گیله‌وا

سردبیر محترم نشریه گرانقدر گیله‌وا

... من همیشه گیلان را به عنوان یک استان نمونه در زمینه‌استان‌شناسی و گیله‌وا را به عنوان گل سرسید پژوهش‌های استانی تحسین می‌کنم و به همکاران و دانشجویانم این موضوع را می‌رسانم. همت شما و همکاران و همقللمنتان ستودنی است. مقالات این شماره مثل گذشته پربار و خواندنی بود و اخبار و اطلاعات آن تازه و دلپذیر.

برای شما در این اوایل مطبوعاتی استواری قدم و شکیبایی آرزو دارم.

دکتر محمدجعفر یاحقی

معاون پژوهشی و تحلیلات تکمیلی دانشکده ادبیات مشهد

مدیر محترم نشریه گیله‌وا

با احترام به عرض عالی می‌رساند مطلبی که در شماره ۳۹ (بهمن و اسفند ۷۵) تحت عنوان موسی آذرنوش استاد ریاضی درج شده بود مطالعه گردید از اینکه آن مجله وزین نسبت به خدمتگزاران فرهنگ این سرزمین توجه می‌فرمایند موجب کمال خوشوقتی امثال اینجانب است.

بسنده سالیانی چند جزء همکاران فرهنگی شادروان آذرنوش بوده‌ام ایشان واقعاً معلمی جدی و علاقه‌مند به علم و آموزش ریاضی بود بزرگداشت از ایشان و امثال ایشان اجر دنیوی و اخروی دارد توفیق جنابعالی را مسئلت دارم.

احسان اشراقی  
استاد دانشگاه تهران

## آب را گِل نکنیم

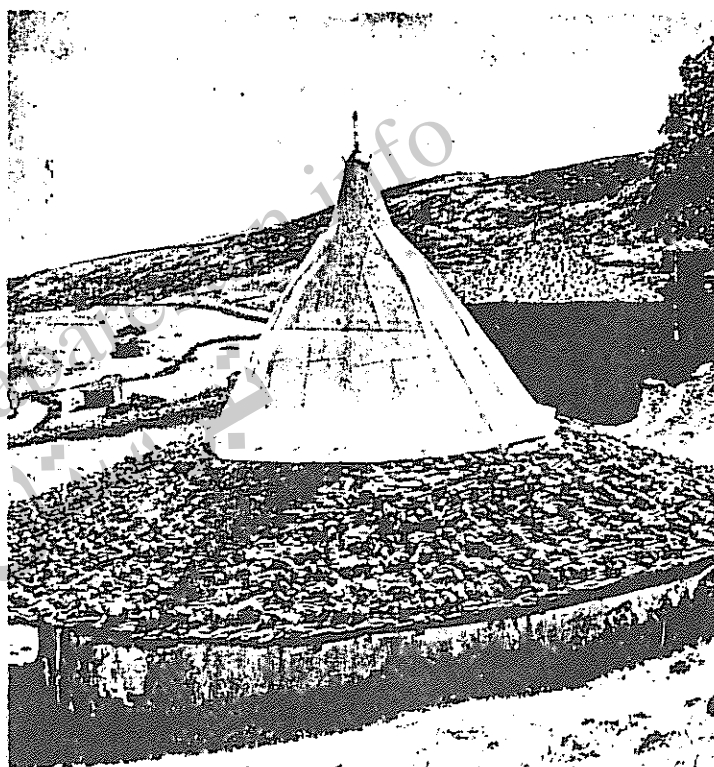
«به انگیزه تخریب بقعه شاه شهیدان»

دیده‌ام و شاهد جزء جزء تغییرات اغلب  
تأسف‌ناش در فرم و محتوی بوده‌ام. اما آنچه  
همواره ثابت بود و وجود داشت همان بنای  
غیرمتعارف و زیبای بقعه بود که در گرداگرد  
خود هاله‌ای از معنویت و احساس داشت. آن  
بنایی که شکل هیچ بنای دیگری در پشت کوه  
نبود. اما دیگر تمام شده بود و این بار از آن هم  
خبری نبود و یکبار دیگر شاهد ویرانی حاصل  
از تفکری شتابزده و خودمحور بودیم و برگری  
دیگر به اوراق ویرانی‌های گذشته اضافه شد.  
بقعه روستای دیلمان<sup>۱</sup>، مسجد قدیمی دیلمان<sup>۲</sup> و  
بزودی آخرین بقایای حمام میربلوک دیلمان<sup>۳</sup>  
و...

از یک سال قبل به این طرف صحبت از این  
خرابی بود اما وقتی با چشم خود دیدم دلم  
شکست. نابودی یکباره این بنا ضربه دیگری بر  
پیکره فرهنگ غنی اما در حال فراموشی  
سرزمین دیلمان بود. بله حالا دیگر هیچ اثری از  
بنای بقعه شاه شهیدان نیست. آن بنای قدیمی، با  
برجا و محکم بنا معماری هنرمندانه و  
جدابیت‌های بصری‌اش.

قابل توجه است که در همین منطقه بنای بقعه  
باباولی<sup>۴</sup> که به لحاظ نگاره‌های مذهبی  
دیواری‌اش دارای اهمیت ویژه‌ایست مرمت  
شده است. ترسیم‌کنندگان این بنا وفادارانه ضمن  
حفظ بنای قدیمی بنای جدیدی را ساخته‌اند که  
در اصل چون حفاظی از دیوارهای قدیمی بنا در  
مقابل باران و باد و آفتاب محافظت می‌کند و  
تکیه گاهی برای دیوارهای قدیمی بقعه شده  
است. نتیجه اینکه لازمه هر ساختن، ویرانی  
نیست. همچنین می‌فهمیم کسانی هستند که معنا و  
روش حفظ و نگهداری آثار را خوب می‌فهمند  
و درک ارزشهای معماری و تاریخی و هنری  
وجود دارد. اما...

پس بیائید در تصمیم‌گیری‌ها کمی صبور و  
اندیشمند باشیم. بیائید در ویران کردن شتاب  
نکنیم. بیائید در ساختن شتاب داشته باشیم. کمی  
اندیشیدن، کمی مشارکت افکار و دخالت نظرات  
دیگران راه‌حلهای مناسبی را پیش پا می‌گذارد.  
بیائید شتابزده نباشیم. چشم بسته و خود رأی  
عمل نکنیم. یک سونگری در امور روا نیست.  
باید به مسائل دیگری هم اندیشید «آب را گِل  
نکنیم».



عکس از کتاب از آستارا تا استاریاد

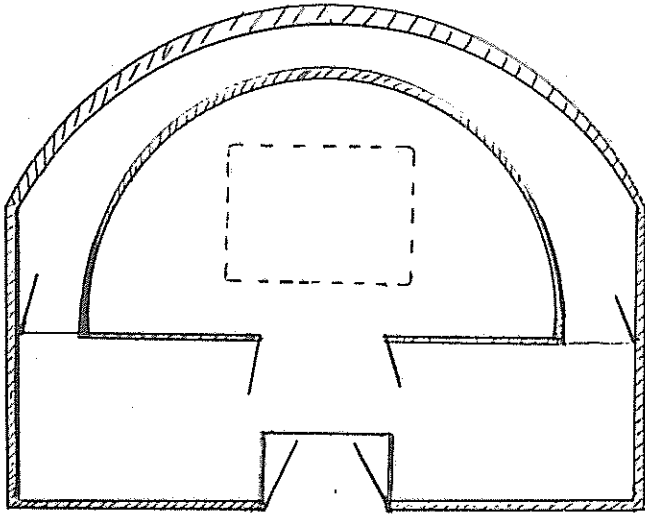
روستا را در پای خود دارد. وقتی به آن بلندی  
دلنشین رسیدیم، همه یادها و خاطرات گذشته و  
آرزوی آینده در من فرو ریخت. دیگر تمام  
شده بود!

بیشتر از بیست سال متمادی است که از این  
مراسم آئینی و روستای غریبش تصویر روشن و  
قابل درک دارم، یعنی این مراسم را خوب

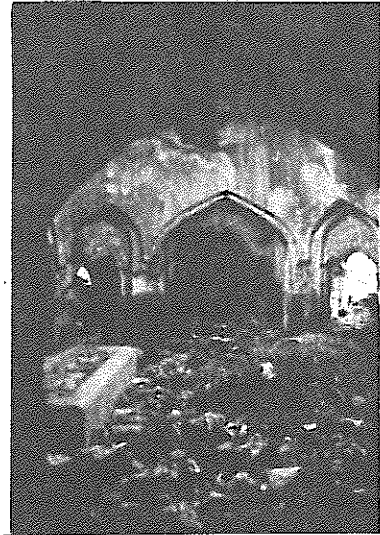
وقتی آنجا را دیدم متوجه عمق ویرانی  
شدم. ای کاش این ویرانی از زلزله رودبار بود!  
نیمه مرداد ۷۴ - یک روز جمعه - روستای شاه  
شهیدان<sup>۱</sup> - مراسم «علم‌واچینی».

چون هر سال با پای پیاده آمده بودیم.  
آخرین تپه مسیر که مشرف به روستا است را بالا  
آمدیم تپه‌ای که اولین و زیباترین چشم‌انداز





پلان بقعه شاه شهیدان



داخل حمام میریلوک دیلمان

خاصی داشتند اول استفاده بعنوان انبار و سردخانه دوم با الهام از گنبد های دوجداره برای بالا بردن مقاومت بنای مرکزی و سوم نوع دفاع و نفوذناپذیری در مقابل سرقتهایی که عموماً توسط سوجدویان به این بقاع متبرکه می شود.

تهران - اردیبهشت ۱۳۷۶

#### توضیحات:

۱ - بقعه شاه شهیدان در روستایی به همین نام از توابع بخش عمارلو - قرار گرفته در حد فاصل بخش عمارلو و دیلمان (کوهپایه دلفک) مقبره امام زاده محمد و امام زاده هادی معروف به شاه شهیدان.

۲ - مقبره آقا سید احمد ملاحیدر در روستای دیلمان.

۳ - از این مسجد هیچ اثری باقی نمانده است و به جای آن میدانی ساخته شده است.

۴ - اگر چه هنوز از این حمام بک استخوان بندی قوی باقی است اما هیچ بعیید نیست با طرحهای در دست اقدام بزرودی شاهد ویرانی اش باشیم.

۵ - بقعه بابا ولی مقبره قادر نبی در روستایی به همین نام در دو کیلومتری جنوب روستای دیلمان.

برای اطلاع بیشتر بنگرید به کتاب از آستارا تا استارباد، جلد دوم، تألیف دکتر منوچهر ستوده

مخروطی پوشانده می شد بقیه سقف بقعه را بامی لته پوش در بر می گرفت که اخیراً شیروانی جای لته پوش را گرفته بود.

۳ - حد فاصل دو جداره داخلی و خارجی به دو قسمت مجزا تقسیم می شد.

قسمت اول یا ضلع شرقی بنا یک اطاق مستطیلی به طول ۹/۸۰ و عرض ۳/۳۰ بود که درب ورودی بر این اطاق بود از این اطاق به عنوان کفش کن و نمازخانه زائران استفاده می شد. زائران پس از عبور از این اطاق وارد صحن بقعه می شدند. طاق این اطاق و اشانکشی و پُل کوبی با درز پوش بود.

قسمت دوم فضای مابین دو جداره در اضلاع شمالی و شرقی و جنوبی بود که بشکل راهرویی تونل مانند دور تا دور صحن و حرم را در بر می گرفت. از دو طرف این راهرو یا دالان نیم دایره دو در به طرف کفش کن و نمازخانه جهت ورود و خروج تعبیه شده بود.

احتمالاً برای ساخت این دالان اهداف

#### مختصری در مورد بنای بقعه شاه شهیدان

بنای منهدم شده شاه شهیدان ساختمانی بود با قدمت احتمالاً بیش از ۳۰۰ سال - طول این بنا ۱۰/۵ متر و عرض آن ۷/۵ متر بود که از دو جداره مجزا تشکیل می شد. مصالح این بنا سنگ و آجر و گچ و چوب بود.

۱ - جداره خارجی یا نمای روکار بنا تقریباً ۵ ضلعی است که دو ضلع غربی (تقریباً نیم دایره) آن به شانه کوه متصل است و سه دیوار دیگر آن یعنی دیوارهای شمالی و شرقی و جنوبی آن کاملاً دیده می شد. که معمار این بنا با سلیقه ای خاص بخش پیشین را با آجرهای ۲۰ × ۲۰ و قطر ۴ سانتی متری تزئین نموده است. که در نوع خود کم نظیر و بسیار جذاب می نمود.

۲ - جداره داخلی یا هسته مرکزی ساختمان اطاقی است مدور به قطر ۴ متر که صحن و حرم را تشکیل می دهد و ضریح چوبی در قدیم و اخیراً ضریح فلزی در آن قرار می گرفت. سقف صحن قوسی که از خارج با گنبدی فلزی و تقریباً

### خدمات پستی نشر گیلکان

نشر گیلکان، مرکز تهیه و بخش کتابهای مربوط به شمال ایران جهت تهیه و خرید کتب قدیم و جدید و نایاب گیلان و مازندران به صورت اصل یا زیراکس سفارش می پذیرد. نام دقیق کتاب های مورد درخواست خود و نویسندگان آنها را برای ما بنویسید، چگونگی وصول، زمان تهیه و قیمت آنها به صورت اصل یا کپی «تجدید شده» به اطلاع شما می رسد. در صورت تمایل و سفارش می توانید در هر کجای کشور که هستید چند روز بعد آنها را در کتابخانه شخصی خود داشته باشید.

پست: حاجی آباد، اول خیابان گنجه ای، کوچه صفاری، شماره ۱۱۸ - (صندوق پستی ۱۷۳۵ - ۴۱۶۳۵)

# عذر بدتر از گناه

شهرام تاج‌الدینی

فاجعه افت تحصیلی در گیلان

بعد از چاپ جوابیه اداره کل آموزش و پرورش گیلان تحت عنوان «گیلان و مسئله‌ای به نام کنکور» در شماره پیش، به گزارش «فاجعه افت تحصیلی در گیلان» در شماره پیشتر، تا زمانی که مطالب ماهنامه برای حروفچینی و صفحه‌بندی آماده می‌شد و در ادامه بحث مربوط، سه مطلب دیگر به دفتر مجله رسید که از میان آن‌ها، جامع‌ترینش در این جا نقل می‌شود. همانطور که در مدخل شماره قبل نیز توضیح داده شد، انتقادات وارده هیچگاه به معنی نفی فرد یا افراد خاصی در اداره آموزش و پرورش استان نیست بلکه بیان یک درد اجتماعی و معضل فرهنگی است که به‌رروی باید برای خنثی کردن و زایل کردن آن از هیچ کوششی دریغ نورزید چه این مسئله مستقیماً به افت فرهنگی خواهد انجامید و نهایتاً عقب‌ماندگی‌های اقتصادی اجتماعی در پی خواهد داشت.

می‌نویسد «از آن جا که بر اساس اطلاعات موجود متأسفانه میزان بیکاری در استان گیلان (در مقایسه با سایر استان‌ها) از درصد بالایی برخوردار است. روی آوردن برای ادامه تحصیل بدیهی‌ترین خواست افراد دیپلمه و خسانواده‌های آنان است در حالیکه چنین وضعی ممکن است برای برخی دیگر از استان‌ها بدلیل شرایط ویژه محیطی، اقتصادی و ...» وجود نداشته باشد.

خوب اولاً چرا باید میزان بیکاری در استان گیلان از درصد بالایی [برخوردار] باشد تا آن جا که مدیر کل محترم آموزش و پرورش گیلان قید متأسفانه را در حق آن بکار گیرد. این بیکاری سم مهلکی برای جوانان است. جوان دیپلمه که بیکار باشد و در استانی هم باشد که شرایط اقتصادی مطلوب ندارد، کار دست خودش و خانواده‌اش و جامعه‌اش می‌دهد. حداقل اگر بچه سر به زیر و ساده و درسخوانی باشد همانطور که در جوابیه آموزش و پرورش آمده «بدیهی‌ترین خواست» او ادامه تحصیل است و چون ضرایب خاصی در آزمون او اعمال می‌شود کم می‌آورد و پشت کنکور می‌ماند. با این ترتیب کلاه دانش‌آموز گیلانی پس محرکه است. وقتی وارد دانشگاه نشد باید دنبال کسب و کار باشد و چون در استان سرسبز صنایع بزرگ و عمده وجود ندارد و کشاورزی نقش آخر را می‌کشد کار نیست، پس باید کفش آهنین بیوشد و عضای آهنی بدست گیرد و دنبال شانس خفته خود راهی شهرهایی مثل قزوین، کرج، تهران، اصفهان و بندر عباس و ... شود.

مسئله دیپلمه‌های بیکار از مسایل مزمن ۱۸ سال قبل گیلان است اکنون مسئله لیسانسیه بیکار

آموزشی» که اداره آموزش و پرورش گیلان از آن نام برده کدام است؟ خوب است با هم این شاخص‌ها را که اداره کل آموزش و پرورش گیلان مصر است «کارشناسانه» تلقی نماید یکایک مورد بررسی قرار دهیم:

۱- در شاخص اول آمده که اشتباه و تصور از فاجعه افت تحصیلی ناشی از «نادیده گرفتن شرایط فرهنگی و اجتماعی استان‌ها در نگرش به مسئله کنکور» است ... توضیح این که «کشش و تمایل فراوانی برای دستیابی به مدارج تحصیلی بالا در بین خانواده‌ها» موجب شده تا این افت تحصیلی حاصل شود نه ناتوانی علمی دانش‌آموزان. به عبارت دیگر تعداد داوطلبان گیلانی بخاطر نوعی رقابت و چشم هم چشمی برای ورود به دانشگاه بیش از استان‌های دیگر است تا جایی که دانش‌آموزان سال چهارم نیز، علاوه بر تعداد دیپلمه‌ها، در کنکور شرکت می‌کنند و بنابراین طبیعی است که افت تحصیلی هم به همان اندازه زیاد باشد.

خوب این شور و شوق بنحوی تمایلات فرهنگی استان را می‌رساند که به صورت یک خواست عمومی نمودار شده آیا این شور و شوق را باید دامن زد و به جهت درست سوق داد یا به بهانه محرومیت زدایی جلوی آن را گرفت این موضوع درست مثل آن است که استان دیگری را که فرهنگی نیست و دانش‌آموزان آن هم رغبتی سزاوار برای ادامه تحصیل نشان نمی‌دهند به حال خود رها کنیم. بدیهی است که این یکی باید مورد حمایت قرار گیرد هم چنان که مورد اول را باید فعال نگاهداشت.

آموزش و پرورش گیلان در توجیه خود

در جوابیه اداره کل آموزش و پرورش گیلان مندرج در شماره ۴۱ و ۴۰ به گزارش «فاجعه افت تحصیلی در گیلان» مندرج در شماره ۳۹ مجله گیله و نکات حائز اهمیتی وجود داشته است که بعنوان یک شهروند گیلانی و یک فرهنگی دلسوخته ناگزیر به طرح آن هستم:

گزارش «فاجعه افت تحصیلی در گیلان» ضمن یادآوری گذشته طلایی فرهنگ گیلان و تقدیر از فرهنگیان با سابقه و فرهیخته و تأسف از تغییرات سریع و مداوم در کادر آموزش و پرورش استان بعد از انقلاب و اتخاذ سیاست‌های آموزشی جدید و اعمال تزه‌های تجربه نشده از قبل که نهایتاً به مسئله افت تحصیلی در گیلان منتج شد پرداخت که اتفاقاً در بیشتر محافل فرهنگی استان و مخصوصاً میان خانواده‌های گیلانی با همدلی و همدردی مواجه گردید.

اما در جوابیه اداره کل آموزش و پرورش قاطعانه قید شده که «هر گونه طرز تلقی از افت تحصیلی در گیلان «ناشی از سطحی‌نگری محض و به فراموشی سپردن شاخصهای اصلی در ارزیابی از فعالیت‌های آموزشی است» البته این عبارت و نظر یک توجیه درونی و اداری است نه بیرونی و در سطح جامعه و پیداست که فقط برای تبرئه و از زیر سئوال جمع در آمدن تحریر شده و گرنه در نفس عمل، به استناد آن چه در جوابیه آمده خود آموزش و پرورش اذعان دارد که افت تحصیلی در گیلان حقیقی، ملموس و آشکار است.

اما چرا طرح مسئله افت تحصیلی در گیلان که در جامعه به یک باور عمومی رسیده است در جوابیه «سطحی‌نگری محض» تلقی شده و «شاخص‌های اصلی در ارزیابی از فعالیت‌های

در میان است آیا آموزش و پرورش گیلان برای توجیه خود باید حتماً مشکل و معضل اداره‌های دیگری مثل کار و امور اجتماعی، صنایع، بازرگانی، کشاورزی و امثال آن را به رخ مردم بکشد تا قبح مسئله را از دوش خود بردارد. چه فرق می‌کند همه این ادارات دولتی، و از مراکز اجرائی یک استان از همین کشورند.

۲ - شاخص دوم مطابق جوابیه اداره آموزش و پرورش «وجود ضریب محرومیت مناطق و استانهای مختلف است که تحت عنوان ضرایب منطقه‌ای برای پذیرش داوطلبان توسط سازمان سنجش آموزش عالی کشور ملاک عمل قرار می‌گیرد» و... «بر اساس سیاست‌های به حق دولت جمهوری اسلامی و با هدف کاهش میزان محرومیت‌های فرهنگی، اجتماعی و اقتصادی، از طریق افزایش فرصت دستیابی به امکانات آموزشی و تربیت نیروی انسانی ماهر مورد نیاز، بسیاری از استانهای کشور (به ویژه استانهای محروم) به دلیل قرار گرفتن در مناطق ویژه (که گاهی تمام شهرستانها و نواحی آنها را شامل می‌شود) این امکان را یافته‌اند که با چند برابر شدن نمرات آزمون شرکت کنندگان شان به دلیل استفاده از ضرایب منطقه‌ای همه ساله تعداد بیشتری از داوطلبان خود را (در مقایسه با استان‌های برخوردار) وارد دانشگاهها نمایند»

اولاً که گیلان با داشتن مناطق متعدد و محرومی چون (کارشناسانه بگویم دهستانهای محروم) لیل، لات لیل، اشکور، کوهستان املش، ارده کوهستانی، کسرگنرود جنوبی و... نمی‌تواند یک استان برخوردار باشد. ثانیاً چند برابر شدن نمرات آزمون برای دانش‌آموزان مناطق محروم نه فقط نوعی رشوه غیرمعمول و خلاف اخلاق انسانی و اسلامی است بلکه حتی زایل‌کننده محرومیت فرهنگی هم نیست. برعکس موجب محرومیت مضاعف است چون به دانش‌آموزان دیگر مناطق این آب و خاک عملی‌رغم داشتن آمادگی قبولی، اجحاف می‌شود. استان محروم اگر به ضرب چند برابر شدن نمرات آزمون تعداد بیشتری از جوانان خود را روانه دانشگاه‌های کشور می‌کند، استان برخوردار (به شرایط احتیاط گیلان) به کسر چند برابر تعداد کمتری وارد می‌کند و چون گیلان استان توسعه نیافته است برخلاف سایر استان‌های برخوردار نمی‌تواند مأمنی برای جایگزینی ادامه تحصیل دانش‌آموزان حذف شده باشد.

دانش‌آموز گیلانی برخلاف دانش‌آموز اصفهانی، شیرازی، کرمانی، خراسانی و... که

می‌تواند جذب بازار کار استان خود شود - آن طور که پیشتر گفته شد - باید دل از شهر و دیار و خانه و خانواده خود بکند و راهی جاهای دیگر شود. افت تحصیلی در گیلان نهایتاً به عارضه‌ای روانی و اجتماعی بدل شده است و از همین روست که به آن فاجعه گفته‌اند حالا می‌خواهد آموزش و پرورش گیلان قبول نداشته باشد.

اما نتیجه‌ای را که آموزش و پرورش گیلان از این جوابیه می‌گیرد نه در پاسخ به گزارش افت تحصیلی بلکه در انکار خود بسیار جالب است. می‌نویسد:

«با لحاظ نمودن این ضریب بسیار طبیعی است که دانش‌آموزان مستعد برخی از مناطق و استانها به دلیل افزایش نمرات آزمون داوطلبان استانها و مناطق محروم (به علت اعمال ضرایب منطقه‌ای) از پذیرفته شدن در دانشگاهها باز می‌مانند و تعبیر این امر به عنوان نقص علمی و ضعف درسی داوطلبان استانهای برخوردار (از جمله استان گیلان) بسیار غیرمنطقی و ساده اندیشانه است»

من از آقای مدیرکل می‌پرسم آن چه را در این دو گیومه آمده است مورد بازبینی و دقت قرا دهند. وقتی اذعان دارید که دانش‌آموزان مستعد استانی مثل گیلان به علت اعمال ضرایب منطقه‌ای استانهای محروم از پذیرفته شدن در دانشگاه باز می‌مانند، کجایش طبیعی است تا بقول شما بسیار طبیعی باشد. اتفاقاً این بسیار غیرطبیعی و ناعادلانه است. این رشوه دادن یا بزور بالا کشیدن دانش‌آموزی است که کتش ندارد و حق‌کشی و استعداکنشی دانش‌آموزی است که توان لازم را برای ادامه تحصیل دارد. اگر قرار است ارفاقی شود که باید بشود و رفع محرومیت گردد باید به طریق درست و عادلانه و در جای خودش باشد. تازه شما می‌خواهید بفرمایید که دانش‌آموز گیلانی نقص علمی و ضعف درسی ندارد. گیرم که نداشته باشد (که ندارد) چه فرقی می‌کند وقتی جلوی پیشرفت او را سد می‌کنید. با حلوا حلوا گفتن که دهان شیرین نمی‌شود. حال بفرمایید حرف شما منطقی است و نظر آن گزارشگر ساده اندیشانه؟

۳ - در بیان شاخص سوم و صریحاً آمده «مشابه ضرایب فوق ضرایب دیگری مانند سهمیه خانواده معظم شهدا، رزمندگان و ایثارگران انقلاب اسلامی برای پذیرش داوطلبان مورد عمل قرار می‌گیرد» خوب این هم مزید علت که به حرمت خون شهدا از بحث آن می‌گذریم، ایثار جلوی هر اعتراضی را می‌گیرد.

آقای مدیرکل! فاجعه افت تحصیلی در گیلان هیچ نیازی به توجیه آن چه شما تحت مفاد ۱ و ۲ و ۳ می‌آورید ندارد. شما می‌خواهید ثابت کنید که افت تحصیلی در گیلان وجود ندارد و اگر دارد بخاطر نقص علمی و ضعف درسی نیست، دانش‌آموز گیلانی سخت‌کوش و ممتاز و موفق است و این ضرایب یاد شده است که موجب ظاهراً این افت تحصیلی شده. این که عذر بدتر از گناه است. پس چرا این روش را ادامه می‌دهید و این عمل را مرتکب می‌شوید. چرا شانس را از دانش‌آموزان گیلانی می‌گیرید، چرا موجباتی فراهم می‌کنید تا روح نومی‌دی در آنها دمیده شود. چرا بعد فاجعه را به بالا منعکس نمی‌کنید، چرا ناروایی این ضرایب را حداقل در گیلان بعنوان یک استان توسعه نیافته و «اصطلاحاً آخر» برای سیاست‌گذاران آموزشی در مرکز توجیه نمی‌کنید.

در جوابیه آموزش و پرورش یک جایی با خوشحالی و تبختر اعلام می‌شود به طور متوسط از هر سه شرکت‌کننده گیلانی در مرحله دوم یک نفر از آنان در دانشگاه پذیرفته شده است. یک از سه، یعنی ۳۳/۳ درصد! می‌پرسم این کجا مطلوب است؟ مگر این که نسبت‌ها هم در نظام جدید آموزشی از معیار افتاده باشند و چون واژه‌ها عوضی و کجکی تعریف شوند!

آقای مدیرکل! افت تحصیلی در گیلان یک «تصور موهوم» نیست که شما در بند ۶ جوابیه خود به آن اشاره می‌فرمائید. یک واقعیت ملموس و آشکار است که امروزه گریبانگیر دانش‌آموزان گیلانی و خانواده‌های آنان و تمامی معلمان و دبیران و کارکنان اداره و بالاتر از همه خود شما را گرفته و فردا بنام شما در تاریخ آموزش و پرورش این استان ثبت خواهد شد. آن توفیق دانش‌آموزان گیلان در دوره پیش دانشگاهی سال تحصیلی ۷۵ - ۷۴ که بین کلیه مراکز پیش دانشگاهی کشور در رشته ریاضی تا قبولی ۸۸/۵٪ کشیده شده، گولتان نزند اگر چه ثابت می‌کند استعداد و توان تحصیلی دانش‌آموز گیلانی بالاست اما این جوان با این حقانیت و ذهنیت باز و آماده با احتساب آن ضرایب تحمیلی که برشمردید کجایش در زندگی موفق است؟ خوب می‌دانید که چندین و چند نفر را نمی‌گویم، خیل دانش‌آموزان گیلانی مورد نظر است. بگذریم.

در پایان جوابیه آمده است: «با همه این افتخار آفرینی‌ها... باز هم از فاجعه افت تحصیلی در استان گیلان قلم فرسایی کردن و در محدوده‌ای

در شناخت و گرامی داشت خادمان فرهنگ  
به مناسبت پنجاه و چهارمین سال درگذشت میرزا عبدالله خصالی

## عبدالله خصالی

بنیان‌گذار فرهنگ نوین محال ثلاث

(۱۳۲۲-۱۲۷۶)

اداره کابینه دائره پرسنل نمره ۶۴۹۸/۱۹.

آقای میرزا عبدالله خصالی از این تاریخ که ۲۱ جوزای ایت ایل ۱۳۰۱ شمسی است وزارت معارف اوقاف و صنایع مشطرفه شما را به نمایندگی معارف تنکابن منصوب می‌نماید که با بودجه پنجاه تومان مدرسه‌ای در آنجا تأسیس بنمائید. ریاست مدرسه و معلمی کلاس آخر آن مدرسه را هم خودتان عهده‌دار باشید و نصف محصلین آنجا هم باید بطور مجانی پذیرفته شوند. امضا و مهر وزارت معارف.

خصالی بموجب ابلاغ فوق اولین مدرسه دولتی به سبک نوین را در خرّم آباد که در آن زمان مرکز حکومت بود بنام (مدرسه سنائی) تأسیس نمود و همانطوریکه در متن ابلاغ نامه آمده، با بودجه پنجاه تومان حقوق کارمندان و هزینه ساختمان و سایر مخارج را تأمین می‌کرد، خصالی در زمان تصدی خود بیش از سی باب دبستان و دبیرستان در محال ثلاث کجور و کلارستاق و تنکابن دائر نمود و کلنگ ساختمان دبستان اردیبهشت رامسر نیز در سال ۱۳۱۶ طبق دستور علی‌اصغر حکمت وزیر معارف وقت با حضور مشارالیه بوسیله عبدالله خصالی بزمین زده شد، لازم به ذکر است که خصالی مدتی نیز از طرف وزارت معارف بسمت مفتش سیار مازندران تعیین و انجام وظیفه می‌نمود.

خصالی مرد متوسط‌القامه، گندم‌گون، بسیار متقی و پرهیزکار و اهل طریقت و عرفان بود. این زنده‌یاد در هشتم خردادماه ۱۳۲۲ دار فانی را وداع گفت و در زادگاهش «قریه نرس» مدفون گردید. روحش شاد و یادش گرامی باد.  
تنکابن - علیرضا دریائی (بیدل)



میرزا عبدالله خصالی در سال ۱۲۷۶ در یکی از قراء بیلاقی تنکابن «نرس» دو هزار بدینا آمد. خصالی مقدمات عربی و ادبیات را در «میان کوه محله» که یکی از سه حوزه علوم دینی آن زمان بود فرا گرفت و سپس برای تکمیل آن به سخت‌سر آتروز «رامسر» رهسپار شد و پس از آن برای ادامه تحصیلات به قزوین رفت و مدتی در مدرسه «التفاتیة قزوین» مشغول مذاکره و مباحثه شد و بعد در تهران در مدرسه شیخ عبدالحسین به ادامه تحصیل پرداخت و پس از چندی نیز در مدرسه عالی سپهسالار بتحصیل ادامه داد.

وی در سال ۱۲۹۸ در وزارت فرهنگ استخدام و در «مدرسه متوسطه قاجار» بسمت معلم سیاق (ریاضیات) منصوب گردید. (مفاد رونوشت ابلاغش که برگرفته از مدارک موجود است عیناً درج می‌شود)

وزارت معارف و اوقاف و صنایع مشطرفه -

با با پندارهای خود باخته محصور گردیده تا آوای یاس و نسومیدی از فعالیت‌های آموزش و پرورش را بر گوش جان دلسوختگان فرهنگ این استان زمزمه کردن با کداین وجدان انسانی و انصاف علمی سازگار است»

به گمان من آقای مدیرکل با استفاده از نوعی نوستالوژی در دفاع از خود و اداره خود خواسته‌اند منتقد، گزارشگر و مردم را زیر سؤال ببرند. اما ایشان قیاسی مع الفارق کرده‌اند به اصطلاح گیلانی‌ها «کو کو را شش انداز» کرده‌اند. شما بفرمایید وقتی دانش‌آموزان استانی بتوانند به قول خود شما افتخار آفرین باشند و بدون احتساب آن ضرایب موفق باشند این وجدان انسانی است که بخاطر رعایت آن ضرایب کذایی از پذیرش محروم شوند؟ کدام انصاف علمی این را حکم می‌کند؟

سؤال عاطفی جالبی فرمودید که «در این هیاهوی مکرر سالهای اخیر مرز بین واقعیات ملموس و توهمات نامحسوس در کجا قرار گرفته و رسالت عظیم مجامع علمی و نشریات فرهنگی استان در این مرزبندی تا چه حد تحقق یافته است؟» بخش اول آن را پاسخ می‌دهم که خود سالهاست مبتلا به این دسته گل آموزش و پرورش هستم؛ شما جای آن چه را که «واقیعت ملموس» و «توهمات نامحسوس» می‌شناسید خلط کرده‌اید. آن چه واقیعت ملموس می‌گویید همان «افت تحصیلی» است که امروزه در گیلان به فاجعه کشیده است. و آن چه را از قول مردم و به زعم خود «توهمات نامحسوس» می‌شناسید در اصل همان حقیقت عریانی است که شما حس می‌کنید چون در بطن و متن آن هستید، چیزی که برای مردم نامحسوس است چون از ضرایب تحصیلی و سیاست‌های آموزش و پرورش استان و آن چه در آن می‌گذرد بی‌اطلاعند.

به گمان من شما و کارشناسان شما و مجموعه زیر پوشش شما وقتی می‌تواند خوب و مردمی عمل کند که جلوی این افت حاصله را بگیرد نه این که انتقاد وارده را به خود بگیرد. بعنوان یک مدیرکل و بالاترین مقام اجرایی آموزش و پرورش استان شایسته است شاخص‌های غیرمنطقی و ساده‌اندیشانه را توجیه، تبیین و زایل کنید بویژه که از معدود مدیران بومی استان و از خود همین مردم هستید. بخش دوم سؤال شما را باید خود مجامع علمی و نشریات فرهنگی استان پاسخ دهند.

رشت - ۱۶ خرداد ۱۳۲۶

## دُلفک! بولن بالا عروس...

او مردم ره کی بهار ۶۹  
زمین لرزه میان، چوم و دیل دوستید...

دُلفک! بولن بالا عروس، ماتم بیگیر زاری بوکون  
ابراَن جیر دایم جوخوس، تی تن سییا پیرهن دوکون  
ای وای زیمین دیلمان، نه باغ داری نه باغبان  
نه سبزه زار و راروخان، هن غرصه یا تی دیل جوکون  
زرد ملیجه ده نخان، طاقت ناره ده آزمان  
زیتون دارانا غم دره، خنده نوکون خنده نوکون  
منجیل بادان کی آین، غرخ عزایو ناله این  
گول! تی لبا توشکه بزن، ارسوفوکون ارسوفوکون  
تی شهر آبادا بیدین، رستم! خراب آبادا بو  
سهراب چوما خون واره، زاری بوکون زاری بوکون

انزلی - ۶۹/۴/۶

اباذر غلامی



رودبار ۶۹

آوار بن  
ونگ آکنم ولی

هیچ کس

مه فریادرس نییه

مین آم، دوواره

وختی که زه دار

گل بزه امسال

رودبار - بابک قلی زاده



جه درجه سر بیرون باورده -  
عین گول،  
بهار تماشا واسی.



۱

بی تی دیم گول،  
بهار هچین،  
می تاسیانی خالا -

سزاکود

بهار ۷۴

(از پنجره سر بدر کرده است / چون گل / برای  
تماشای بهار).

۴

عین حج حجن خومه  
تازه بو، تی ورخه امره، دیل،  
بهار.

فروردین ۷۶

(چون آشیان پرستوها / با وعده‌های تو، دل تازه  
شد / بهار).

۵

بهار مهربانی ره،  
کی وارش دپاچ و -  
خورشید دتاو جا -

بامو،

خوموشتا -

گول واکود.

اردیبهشت ۷۴

(به خاطر مهربانی بهار / که با، شتک باران و /  
تابش خورشید / فرار رسید / گل، / رازش را فاش  
کرد).

بهار ۷۴

(بی گل رویت / تنها بهار / شاخه دلنگی ام را /  
رویاند).

۲

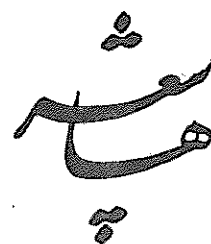
چی غم دره بهارا کی،  
تومام دار خالا،  
رنگ به رنگ تیریشه -

توشکازه؟!

فروردین ۷۲ - رشت

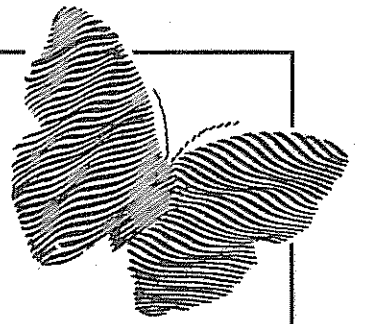
(چه اندوهی در بهار است که / بر شاخه همه  
درختان / باریکه پارچه رنگارنگ - / گره زده  
است)

\* بر درختان نظر کرده برای برآورده شدن  
آرزویی یا رفع مشکلی، از باریکه پارچه دخیل  
می‌بندند.



محمد بشرا





## یتھ موشٽ خاڪ

یتھ موشٽ،

خاڪ ٽي شي،<sup>۱</sup>  
نانجا<sup>۲</sup> دارم  
یتھ چيڪه،  
تي سويدرو روخونه  
زنگ آو<sup>۳</sup>

يه ڏنه خال،

تي کولو شا<sup>۴</sup>  
تاييجار، مي چوشم<sup>۵</sup> ڊيم، زنده واپون  
يا  
یتھ خوشڪ آجاره

تاکه موبو بکشم، تي دامونا

یتھ سينه

خزر گرم نفس

یتھ آواز،

که مي پورمه<sup>۶</sup> صدا، آويجا<sup>۷</sup> ڏي

خيلي وقته

که بزاز واشڪ<sup>۸</sup> غوربت مي ديلا  
مي خلات<sup>۹</sup> پاره زوان  
تام زان ياد نگيتاي

گيلونيم،

گيلوني -

هلماله<sup>۱۰</sup> نيون، باد اسير

گيله مرد، هر جا بشون

هر ته خاڪا که بنا، خويلپا<sup>۱۱</sup> ابون

وقتي روزا شوا گود

خو سرا زمين ثنا

گيلون ياد ڏکت<sup>۱۲</sup>

گيلونيم؛

پا اگه مي

ويريتاي<sup>۱۳</sup> مي خونه جي

ديل مي شي اما همش

خونه وريايي کونه

یتھ موشٽ

خاڪ ٽي شي، ايره<sup>۱۴</sup>

نانجا دارم.

۹۷/۱/۲۰ هامبورگ (آلمان)

جواد رحمتي برفجاني

۱ - مال تو. ۲ - حسرت و دلنگي. ۳ - آب زلال. ۴ - ساقه

شالي. ۵ - شاخه خشڪ برآي پرچين. ۶ - گريه. ۷ - پاسخ.

۸ - پرندہ شڪاري. ۹ - شڪسته هاي سفالي. ۱۰ - معمولاً.

۱۱ - پاما. ۱۲ - افتاد. ۱۳ - رميده شده. ۱۴ - اينجا.

دو تا شعر جي  
ضياء الدين خالقي

## بهاره

تل بداي

اي دار خالڪئن

او رز

ميوه جي.

مي ديل اما نه داره

نه رز

چن ته بشڪسته خاله،

بهاره.

## شرم جي

مي ديل بل ٿي ته

تي ڊيم ڪول

ورف ميون.

زموسون بوشو

او آبو

شرم جي

تي جوئن

تي سورخ گولن جي.

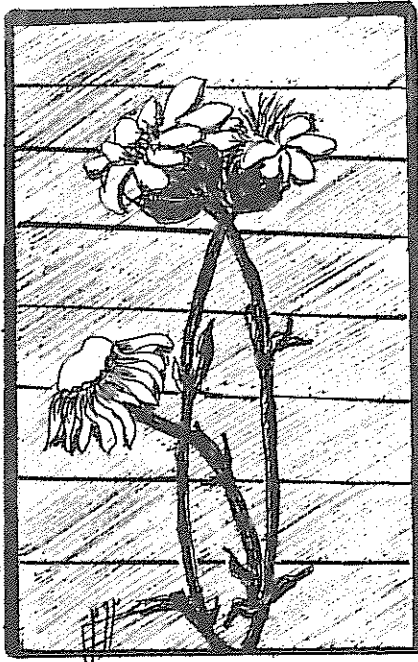
تل بداي: سنگيني ڪرد

خالڪئن: شاخه ها

خال: شاخه

بل ٿي ته: شعله ور شد

جوئن: گونه ها



## دوسته ٽي ٽي

خايم

تال خيالا وارگنم

مي ديل قامتہ

قشنگ صبرا فيچڪفم

بشم تا اون شيبور صداق.

شايد اي روز

اگه خدا ايذن بده

پشيز واله -

قوم، باهاره سورخ گول ور.

اگه بشم، اگه قوم

دونم - تونم

مي چوم ارسوجي بيم

نسيم خنده خنده جي حراج.

آستانه اشرفيه

حسينعلي صادقي سرشت

## غزل

ایمرو اگه من، با ای دو پیمانہ خرابم  
مجنون بوبومه، عاشق و دیوانہ خرابم  
خوزولف لافند جی دَوست می پرو بالا  
می داد تو فارس، سرور می خانه خرابم  
با داز نیگایه چوم و آبرو مرا وارجه  
هر ذره به خاندش بامو مردانه خرابم  
آتش بکشه، کورشا کوده می دیل و جانا  
قستم شمه را به خون پروانه خرابم  
تا غونچه یه ناز جی اُدوست آرزو خونا  
دونیا مہرہ به تاب بامو مستانه خرابم  
طوفان بزه یو، عشق بوزہ ہمہ برده  
جه عشقه مرا کی تو دینی خانه خرابم  
پیغام برسه، غورصہ نوخور، غم بسرانشه  
فردا بخترا به، فاده پیمانہ خرابم  
هوشنگ عباسی



## بهار کشه

بهار کشه نقره واران بامو  
جه کوی و کمر چشمه ساران بامو  
بیدین با چی نقش و نیگاران بامو  
ستاره هیزاران هیزاران بامو  
قرار دیل بیقراران بامو  
خمار اِشکن میگساران بامو  
بهار مہرہ مہر یاران بامو  
زمان خوش سیزه زاران بامو  
بهاران، بهاران، بهاران بامو

بہ گیلان زمین گول بهاران بامو  
زمین سبزا بوسته، بنفشه بُفور  
آلالہ ہمہ دشتا رنگینا کود  
پیلہ آسمانا فوجو کسته ماه  
بهاران بامو عشق و شادی مَرہ  
جه واران شاگفتن گولاب و شراب  
زمستان بکو چسته تا زَمهریر  
زمین پُر زمرّد بُبوسته ہمّش  
چره بیقراری کنی «بارور»

بهار ۷۶

بندرانزلی - محمد تقی بارور



چقد می سایه دونبالا کونی تو  
می بوسه میوه یا کالا کونی تو  
چره با ای پيله تا جنگل مئن  
همش می شاخه یا خالا کونی تو  
لشت نشا - محمد دعایی (ناجه)



غوروب دم بو هوا دم داشتی ایچه  
می آبشکفته دیل غم داشتی ایچه  
خاسی درمان بنه می تسکه دیلا  
بامو اقا دوا کم داشتی ایچه  
سراوان - سید حمید حسینی



نمک هرگز نداشت آخر، می ای دس  
بو خورد هر کس، بگوت: یا شوره یا سس  
می نقل، دونی برار عینی چه مونه؟  
کر ره تو بو خون، کوره تو بر خس  
رودسر - احمد ارض پیمال شکاجانی «چوه»



فریدون پوررضا ره

مو او تاز شکسته م غم دارمه  
تی زخم دیل ره مرحم دارمه  
نوگو بشکسته یم مو بی صدا یم  
ایتا دست نوازش کم دارمه  
لشت نشا - سیروس کارگر

گو چشم جی...

تو خوشک خال بی  
مو زمین  
ترا بداشتم خو مین  
آرسو جی اوو بدام ترا  
قد بکشی!  
تا ویربسی  
دیگری سامون بیه سای  
کو چوشم جی خان ترا دین  
قزوین - رمضان رحمتی

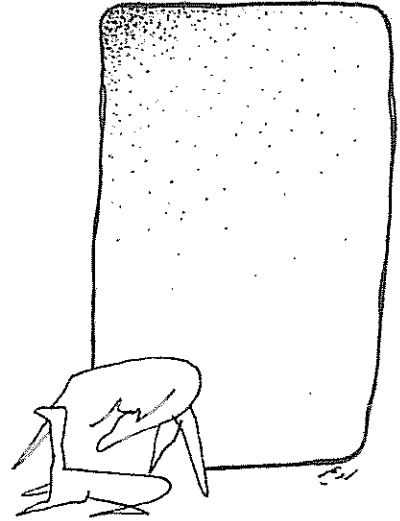


گون آتش جا واورسه تی سورخی چیه  
تی سوختن آواسوختن آخر جه چیه  
آتش بورا بوسته ول بزه شعله بوگوفت  
می حرف زبان بو سوخته سینه حالیه  
حجت خواجه میری (خواجه رشتی)



بوسوخته دیل حجت خواجه میره ره

نیشینم لاله ور، آلاله ره گم  
گولان شی بزه پا ماله ره گم  
نوگو فته گو فتنی جه تاسیانی  
شواله ول به تی او ناله ره گم  
قزوین - جمشید شمسی پور «خشتاونی»



هسا شعر

برما  
وا آفتاب دوش سر

نهن

کی دولفک یخا

آبا کوده

(خلعت را / باید بر شانه آفتاب / گذاشت /

که یخ دُرفک را / آب کرد)

رشت - علی اکبر مرادیان

# برم: جایزه ای که در کشتی گیله مردی به برنده  
برندگان یا قهرمان قهرمانان اهداء می شود.

اسا شعر

دس وپه خالی، دل مشت آرزو

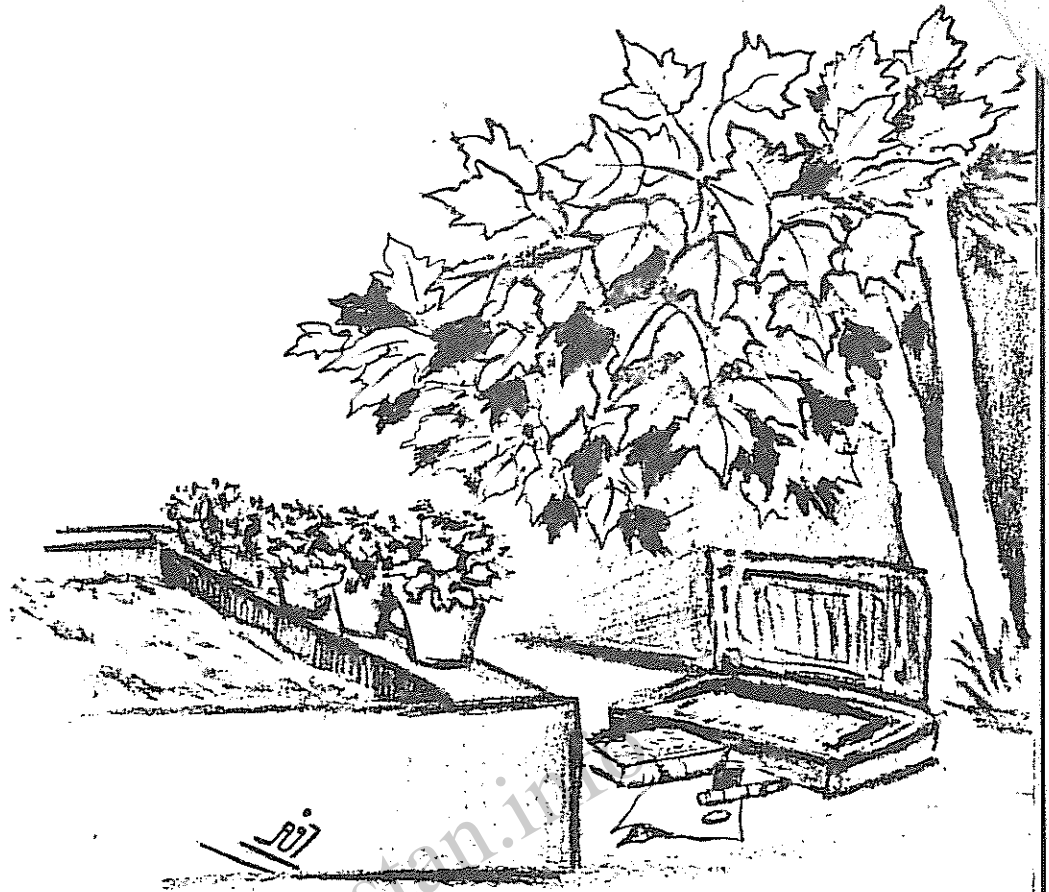
لله وایشکس، گلی بو جارس

چه آنه سیومه

مه خینه هدار شو چر اینه

جستان مازندران - علی کفشگر

(دستهایم خالی و دلم لبریز آرزوست / نی هفت  
بندم شکسته و گلویم زخمی ست / چرا اینقدر مه  
سیاه / در گرداگرد خانه ام به شجره می آید.)



## آقا جان!

علی قانع

آقا جان دیم سیاه و ابوسته بو، آن دهانا سفید کیخ، آمویی، می مار حمد و سوره خاندی و بوزور خاک تریتا فوقاستی آن گاز میان، خالاجان می رویا و اگردانه بو بگفت:

- تونیکا نکون بلا می سر، دیل ناری...

او حال و وضع میان می دستا قایم خود دست درون فشار بدا و داد بکشه کی:

- وابدید لامسبان ... مرا راحت بنید... شمه را

همیشک یاد بمانه کی خودم خاستیم اتو بیه، هیچکس می دونبال اوسه نوکوده، خودم شوندرم...

ده نتانستی گب بزنده، مرا نیگا بوکود و ناله امره بگفت:

- گول پسر، تو کی دانی چی واسیه... نانی...؟! بگفتم:

- دانم آقا جان... ولی دوس نارم تو بیشی، دوس نارم

هیچکی نفهمسته چره خورا بوکوشته، بیله آقاجانا گم. ظهر نوبوسته همه خوشانا فارسانه ئیدی، بخیالی از قبل دعوت داشتید: می عمو، عمه خانم، کاظم دایی، خالاجان. امی قدیمی مستاجرم باموبو، محترم خانما گم، اونا کی خبرا کوده بو، خدا دانه. می پتر خو سرو کله یا زئی و ناره کودی و گفتی:

- آقا جان آخر تو چره، تو چره، تو کی اصلن مرگا قبول ناشتی!...

عمه خانم چنگ تاودائی خومویا و آن ایجگره هفتا محله یا اوساده بو.

راه وازا کودم بوشوم آن سز جور، مرا کی بیده، خنده بکود، اما چی خنده ای، معلوم بو زورکیه، چره کی خو تو مام هیکلا کودم خو سینه میان و بازون گرم الو امره بدا بیرون «اوخی .....»



مرا تنہا بنی۔ خود دست امرہ می اشکانا پا کا کود و می سرا  
خو سینہ سر بچسانہ...

ہنوز ہو آقا جان بو کی خو گرم نیگا امرہ آدما آراما  
کودی، ہونی کی آن زور ہمہ کسا فارسہ ٹی۔ جہ می پتر و  
مار بگیر تا بقیہ، ہونی کی تا مرا بیاد درہ دونیا امرہ جنگ  
داشتی، ولی تا تی دیل بخایہ مہربان بو،...

ہمیشک می رہ گب زئی، اما مرا باور نامویی کی  
خایہ بشہ، اونم اتو ناغافل، یا آن کی مرا حالی نبوستی،  
نام... گفٹی مزہ دارہ وختی ہنوز ترا دونخادیدی، تو  
زودتر خودتا فارسانی اوپا و بیگی «بعلہ، سلام و  
علیکم» بازون بینشین ایزرائیل قیافہ رہ خندہ بکون،  
اوشانم کی اوضاع یا اتو دینیدی، ماتا بیدی و خوشان  
امرہ گیدی «آن دہ کیسہ برار مردای مرگا خو ہیچی  
حیساب نوکونہ، ہتو خیال کونی مہمانی بامو» من گفٹیم:  
آقا جان یعنی تو راس راسی نترسی، ہیچی یا...!!!  
گفٹی:

- ترس چہ گول پسر، اگر حیساب ترس بہ، ہہ کوچہ  
بازار سر آدمانا بیشتر ترسم تا ایزرائیل و او دونیا جہنما.  
بگفتم:

- چی خب بو منم تی مانستان بو بوستہ بیم، تی دیل و  
جرأ تا بداشتہ بیم.  
بگفت:

- تو حلہ زاکی، آدمیزادا نشناسی، ہر چی کی خودت  
بخایی ہون بہ، آتزیہ نمایشانا دینی، ای نفر شمر بہ، اوی  
نفر امام حسین، ای نفر پهلوان بہ، اوی نفر پهلوان کوش،  
ہمہ چی تی دس میان درہ، ہم تانی آدم بیبی ہم حیوان،  
ہم تانی فرشتہ بیبی ہم شیطان، ہیچی اجباری نیہ زای  
جان... حتا مردن....!

مسجد جا اذان صدا آمویی، آقا جان انجیرداز جیر  
درازا کشہ بو، لباس دوکودہ و حاضر آمادہ، خو ریشم  
بتراشتہ بو، بخیالی سفر شوندرہ یا کی عروسی... نالہ  
زئی و آن چشم سو کم کم رنگ عوضا کودی، ہوا بیگفٹہ  
بو، وارشن خیالا داشتی...  
می عمو بگفت:

تاب باور برار، زنگ بزیمی، ایسائیم ماشین راپا، ہسا  
آیہ، ہسا آیہ... می پتر آسمانا فاندراست، خودس امرہ خو  
دیما بیگفٹ...

می مار بگفت:

یا ایمام رضا، آماشینا زودتر فارسان...

دہ طاقت ناشتیم، آقا جان بدجوری نفس کشہ ٹی،  
بدووستم حوض آب ور، دیوانہ بوستہ بوم، شمععدانی  
گولدا نانا توندا توند فوگوردانہ ٹیم آب درون، دہ کی  
خاستی اوشانا آب بدہ، اوشان خال و ولگا بز نہ، تمام  
گولان، دار و درختان، حوض ماہیان، حتی حیاط  
چی چی نیان آقا جان دسا شناختیدی، نتانستیم می گریہ  
جلویا بیگیرم، خالاجان فارسہ مرا بغلا گفٹ: «اوتو  
نوکون قربان بشم، غرصہ نوخور، خوباہ، بخودا  
خوباہ»

بازون شروع بوکود خورہ خورہ گب زئن:

«یعنی چی، دیوانہ بوستہ بو پیر مردای، آدم عاقلم  
مگر ایٹا گودہ تریاک امرہ خورا خلاصا کونہ و خو کس  
کارا دوخانہ کی بائید می بدرقہ، آخر بندہ خودا، تو کی  
دہ تہرہ شوندی، ہشتاد سال داشتی، جوان کی نیبی  
بیگم خاطر خاہی داشتی آکارا بوکودی، نہ اہل قاجاق  
پاجاق بی، نہ زندہ باد مردہ باد، پس دہ چرہ مردوما اتو  
بہ عذاب تاودایی!!

آن غیض بیشتر ابو وختی محترم خانما کی حیاط گوشہ  
کراگریہ کودن دو بو بیدہ، دوواردہ بگفت:

- او ناکی خبرا کودہ، حتمنی خود حضرت آقا،  
آقا جانا وخت پیری ہوس نامزود بازی بیگفٹہ بو، خُب  
بو می خاخور پارسال زنا کا جوابا کودہ!

\*\*\*

آبولانس بوق ہمہ کسا و بریزانہ، باموید آقا جانا  
بیرید، نخاستی بشہ، تقلا کودی، دس و پا تاودایی کی  
ہویا بشہ، داد زئی «مرا اونسانید، خایم ہہ یا تمانا کونم،  
می خانہ میان، ہہ داز جیر، ہہ آسمان جیر...»

صلات ظہر بو کی می پتر و می عمو، بغض و اشک  
امرہ اونا ماشین سوارا کودید کی بیرید، گریہ مرا امان  
ندایی، می مارا واچوکستم، ایلتماس کودیم کی ولانہ  
آقا جانا بیرید اونم مرا خو سینہ میان بیگفٹہ بو یو اشک  
فوکودی و گفٹی:

- تو می پترم بی، تو می پترم بی، می خانہ سر سایہ...  
می پتر واگردست امی طرف اشارہ بزہ یو یاواشہ  
بگفت:



## دقیقه

فرهنگ توحیدی

Wait a minute try on here<sup>(۴)</sup>

کامی:

It is not near on the ground it is under the ground it is far so the instrument can not show us<sup>(۵)</sup>

مناحیم:

Ah I saw something should be here should he gold<sup>(۶)</sup>

کامی (هیجان زده):

Are you sure it is here exactly<sup>(۷)</sup>

مناحیم:

We can start it because it show notice to us<sup>(۸)</sup>

کامی (با دقت روی دستگاه):

Yes they are

(رو به پدرش که وارد صحنه شده): پدر کانال کشی از این نقطه میتونه شروع بشه. (به مناخیم علامت می دهد.) می روند

Try please come here

کاسگل (که بدنبال شاهپورخان وارد صحنه شده):

کویا بشم آقا؟

شاهپورخان: چره می بدنبال دری؟

بازیگران: کاسگل - گیله‌وا - مشهدی گلیمیر - زن مشهدی - شاهپورخان - کامی (پسر شاهپورخان) - مناخیم (دوست کامی) - مرد اول - دو زن روستائی

در تاریکی صحنه اسلاید یک باغ بزرگ جای بچشم می خورد. گیله‌وا جلوی صفحه‌ای که اسلاید روی آن افتاده ایستاده است، بخشی از تصویر روی صورت و لباس روشن او افتاده است. مناخیم که دستگاهی را حمل می کند همراه کامی سرگرم کاوش زمین هستند. مناخیم گوشی بگوش دارد، شاهپورخان و بعد از او کاسگل وارد صحنه می شوند. در طول مدتی که این عده سرگرم بازی هستند گیله‌وا جلوی تابلو و درون اسلاید بی حرکت ایستاده است.

کامی: (به مناخیم که دستگاه کاوشگر را تنظیم می کند)

Try on here please<sup>(۱)</sup>

مناخیم (در حالیکه بطرف کامی اشاره می کند و او را بطرف خودش می خواند و به دستگاه اشاره می کند):

We have notice here<sup>(۲)</sup>

کامی (به مناخیم نزدیک شده و به مونیتور دستگاه نگاه می کند):

May be we have no notice it is not here we must serch other place<sup>(۳)</sup>

مناخیم (دستگاه را به نقطه‌ای دیگر انتقال می دهد):

کاسگل: چی آقا؟

شاهپورخان: خود تا پاک بزی به کری، بگفتم تی زن دسا بگیر تی اثاثیه یا جمع بکن، خرت و خشالی هم که می شینه بنه اربابی عمارت میان آخانه یا تخلیه بکن.

کاسگل (که تعادلش را از دست داده): شوخی کوداندری ارباب؟

شاهپورخان: خود تا پاک بزی به کوچی علی چپ، مگه بیشتر ترا نگفتم خایم آخانه یا خرابا کنم، بگفتم آیا تأسیسات بوستاندره، قراره شهرک بیه، آنهمه ترا مهلت بدم کی ناراحتی و زحمت پیش ناوری.

کاسگل (ناگهان): کویا بشم؟ چی بکنم؟ چند ساله که شمی ره جان بکندم، چه من پیشتر می پتر خو زندگی یا ایا بنا، تا هسا هم هر چی شما بگفتیدی بگفتم چشم، امان ایتا خانواده مانستان شمی ره خدمت بکودیم، چه اون همه آدم خالی من بمانستم، بمانستم کی خدمت بکنم، می کارم تا هسا جقرز آن نیوکی هر چی شما بگید بگم چشم، بله قربان، چشم قربان، اما کویتا دردسرا شمی ره چاکودیم؟

شاهپورخان: چره می گب ترا حالی نیبه، تی حساب و کتاب هر چی ایسه روشنا کن بشو ایجای دیگه من ده نتانم شمرا نگهداری بکنم پول چاکودن ایتا اتاق ایوانم ترا فادم، ده چی خایی؟

کاسگل: من گدا نیم کی آقا، تا هسام گدایی نکودم، می مزد کارا فاکفتم. شاهپورخان: لا بد او زمینیم که دوراکودی تی مزد کاره؟ کاسگل: آگه شمی عرض آنکه زمینه، اونا شخم بزم ایذه سبزی خوردن و صیفی جات بکاشتم، جنگلا آباداکودم آقا.

شاهپورخان: فردا هم لا بد مالکیت اونا طلب کنی چون آباداکودی و تصرف داری.

کاسگل: آقا من نانم شمی مقصود چیه؟ اما من کی تا هسا هیچی یا مدعی نبوسم حتا چه می پتر سند و بنجاق نی چوم فچم، می گب روشنه آقا، از من حاصلخیزه، اگر چائی نیبه ای چی ده کی خودتان صلاح دانیدی بکارید، منم تانم کار بکنم.

شاهپورخان: می ره تکلیف تعیین کوداندری؟ من از منیا معامله کوداندرم، آیا قراره شهرک و بازار وای قسمت هم استخر پرورش ماهی بیه، چشم داری دندری کی زمینا نقشه برداری کوداندردی.

کاسگل: خاب آقا منم تانم شمی دور بر کار بکنم. شاهپورخان (از صحنه بیرون می رود): من ده هر چی گفتنی بو ترا بگفتم. کاسگل (بدنبال شاهپورخان از صحنه خارج می شود): آقا می زندگی مره بازی نکن.

گیلهوا (چند قدم پیش می آید و از اسلاید فاصله می گیرد): او روز تا ای پشته همیشه می سر نهابو، راشی جا، روخان کول بجور آموندوبوم، بیدم آچائی باغ وسط جا ایتا ماشین آموندره. اول فکر بکودم شوندره اربابی عمارت، اما وختی بیدم چارخیابانا دوارست، بفهمستم (صدای ماشین بگوش می رسد) امی خانه یا سامان بکوده، همیشه یا چه می سر تاودام، ماشین صاف آجاده یا بامو حیاط میان ترمز بکود (ماشین ترمز می کند) ایتا بور مرداک چه ماشین پیادا بو.

مرد اول: سلام علیکم، منزل آقای کاسگل ابراهیمی اینجاست؟

گیلهوا: بله بفرمائید.

مرد اول: با خودش کار داریم.

گیلهوا: شما کی هستید؟

مرد اول: نگران نباش خواهر، صداش کن من کنار ماشین منتظر می مونم. (می رود)

گیلهوا: کاسگل خانه پشت شخم زنن دبو، ماشین سر صدایا کی بشناوست پیش بامو واپرسه.

کاسگل: چیه؟

گیلهوا: گیدی تی امره کار داریم.

کاسگل (بطرف ماشین می رود): سلام علیکم (از صحنه خارج می شود)

گیلهوا: ماشین ماتورگوزه کودی، اشان صدایا نشناوستیم ای دغه بیدم دو نفر ده چه ماشین پیادا بوستیدی، کاسگل دس و پایا بگفتیدی بزور تاوایدی ماشین درون، ماشین براه دکفت، من زهار بکودم، ماشین دنبال بودووستم اما وختی ماشین چارخیابانا دوارست بفهمستم ده نتانم اوشانا فارسم.

(نور خاموش می شود)



نور به آرامی به صحنه می رسد، چشم انداز کلبه ای است گالیوش، خانه در قسمت پائین یک اتاق و ایوان کوچک دارد که از سطح زمین بلندتر ساخته شده از روی ایوان یک راه پله چوبی قسمت پائین کلبه را به بالا وصل می کند، در بالا درب یک اتاق دیده می شود که ایوان کوچک تراس ماندی (تالار) دارد، پشت راه پله راهی است که به آخر ختم می شود، مشهدی گلبر از درون طویله بیرون می آید، طناب گردن گاو را بدست دارد، گیلهوا روی ایوان نشسته و زن مشهدی درب لانه مرغ و خروسها را بر می دارد، مرغ و خروسها بسوی نور بال و پر می گشایند.

مشهدی گلبر (در حالیکه به چاه نزدیک می شود): آخه نگفتیدی چره؟

کویا بردندردی؟ کیسیدی؟ چی خائیدی؟

گیلهوا: هیچی، من هیچی نفهمستم.

زن مشهدی در حالیکه برای مرغ و خروسها دانه می ریزد سرش را به اطراف تکان می دهد، مشهدی از چاه آب می کشد و در سطل دیگری می ریزد تا گاو بخورد.

مشهدی گلبر: کاسگل نی هیچ گب نزه؟

گیلهوا: هیچی، اما وقتی انا ماشین میان سوار کودیدی چه ماشین پنجره

نام چی یا اشاره کودی؟ نفهمستم.

مشهدی: خانه درون هیچی جا بدا ناشتی؟

گیلهوا: (ناگهان بفکر فرو می‌رود): خانه درون؟ چی؟

مشهدی: نام، آدمیزاده ده مار.

زن مشهدی: ای داد و بیداد گیلی... گيلهوا... صد دقه بگفتم، بگفتم کویا

شوندری؟ تراکی پا دوستاندری؟ کاسگل به چی بنده؟ بگفتم بیا هیا، بیا

گیلی، بیا کس کس دسا گیریم، بگفتم بیا هیا می‌ور بس. ای وای خدا...

ای داد و بیداد (روی دو پایش می‌کوبد)

مشهدی: تی دختر مگر امر و بشو کاسگل خانه؟

زن مشهدی: هو و ختم بگفتم.

مشهدی: کی چی؟

زن مشهدی: بگفتم... بگفتم... تی دسا کسی دس بنه که کس بیه، چی بیو

گیلهوا؟ تی سر چی بلانی بامو؟

مشهدی: خیال کنی او بدبخت آدم بکوشته، اشان همه پا پوشیدی

پا پوشی که اشان او باغ ول کونید بانید بیرون.

زن مشهدی: بانید، بانید بیرون، بانید ایا.

مشهدی: ده ایا چی داری که گی بانید ایا ای نفر بشناوه خیال کنه آسمانا

بزمین وادوخته داری، باید ایا چی بکنید؟ خیال کنی چل قوطی

جا یگاه داری؟ ده خاب اونم آدمه، خایه خو پا سر بشه، دانه الان بجار

چه خیره، زرکاشتاندری؟

زن مشهدی: جاقله او یا بیوخوست، ان بو او زاکی که من پیلا کودوبوم؟

ان بو؟

گیلهوا: خاب ابچی زندگی بکف ویریز زیاد داره، تو سختی نکشه یی؟

زن مشهدی: من ده هیچی نگم... من ده هیچی نارم بگم... (با دو دست

به سر خودش می‌زند)... ای مار... من ده هیچی نارم بگم ماروی.

مشهدی (با عصبانیت استکان را درون نعلبکی می‌کوبد): ده نکین زن،

حرص و جوش خوری کی چی؟ الان اون مخصصه میان دره تو ان مغزا

کلاشتاندری؟

زن مشهدی: کی مغزا کلاشم؟ تی عقلا بخوردی مگه مردای؟ آخه مشت

به سندان چی کنه؟

مشهدی (چوقایش را از روی ستون برداشته در راه می‌پوشد): لا کتاب ای

جور گب زنه کی آدم چلیک سر مانه خیال کنه پسره جنایت بکوده

(می‌رود)

زن مشهدی درون رختخوابش که روی ایوان پهن است قرار می‌گیرد و

همانطور سرش را به اطراف تکان می‌دهد. گيلهوا بر می‌خیزد و جلو می‌آید

برده پشت سر او بسته می‌شود.

گیلهوا: فکر کنم چه او روز کی باموم ایا می‌پش و مار زندگی یا بهم

زندرم، او وختا کاسگلا بگفتم، بگفتم کاسگل بیا چه آ باغ دس بکشیم

گفتی...

کاسگل: کویا بشیم جای دیگر مگر فرق کنه؟

گیلهوا: آوو مگر همه ۸ جا شاهپورخان ملکه؟

کاسگل: نه گيلهوا ایام کی من و تو ایپائیم اون ملک نیه شاهپورخان اول

تا آخر بیست هکتار زمین او سالان ره چه مرحوم غفاری بییه. کل آ

بیست هکتار بییه هشتاد هزار تومون ولی بعد هو سند امره چه بانک ۲

میلیون تومون وام فاگفته چه اطراف شروع بکوده کشاورزان خرده پا

زمینا تصرف کودن، عاطفی مرحوم خانه یا آتش بزه، کبل مم باقر تا وقتی

کی زنده بو او را دس درازی نکود هتو کی او مرحوم خو سرا بنا زمین،

مهلت ندا اون ورته تکان بخورید، ژاندارمری کمک مره تمام اوشان

ملکا تصرف بکوده، جواهری مرحوم زمینا هتو، او بدبخت بهرامی زن

هه باغ سر کورا بوسته تا الان بیشتر از چهل خانوارا آواره کوده. خوب

حساب برسی، دینی بجای ۲۰ هکتار ۲۰۰ هکتار تصرف داره، ولی من

نتانم چه ایا دلیل بکنم امان جد اندر جد آ خاک سر راه بشوئیم، اطرفان

همه اما بجار بگفتیم او طرف توت دار دبو می‌پش خانه ده تا نوغاندار

کار کودی، می‌پش هه زمین اختلاف وسی سکنه بکود منم کی می دس و

بال خالی بو نتانستیم تنهائی زمینا آباد بدارم باموم ان ره کارگری. اونم

وعده و وعید امره می ناما بنه خو باغبان، در عوض امی ملکی چائی

بکاشت، می‌پش او زمان عارض بیوسته اما در عوض اونا سپردیدی

ژاندارمری هف هشت شب شلاق جیر بداشتیدی. پیرمرد وقتی باموبو

نتانستی به پشت بخوسه سه ماه تمام دمر خوفنی الان همه در بدرا

بوستیدی فقط من بمانستم، اما من ولانم می‌ریشه یا چه خاک بیرون

یاورید.

گیلهوا: کاسگل غرور جا گب زنی، اوشان باسوادیدی، اداره جات درون

هزار جور دس داریدی، دولت درون ایساییدی، تو اشان مره نتانی

دکفی.

کاسگل: من به آ زمین عادت بکودم و جب بوجب می‌ره خاطره داره

می‌زندگی آ چائی تومان جیر به گیلا کوده یه. می‌پش هه زمین سر بمرده

پیش از اون، هون پش هو کشت و کار خانی جان بدا پشت اندر پشت آ

زمین خاک امی دس درون مشت بیوسته.

گیلهوا: پس اشانا سر بسر نوا ناهان.

کاسگل: سر بسر چیه گيلهوا روز روشن دفينه کداندردی من

می‌چشما دودم دوارم، چطو؟

گیلهوا: چی گفتاندری کاسگل به قاضی هم پشی اون گب پیشه، خو زمین

سر کداندرده تو بیده ئی روز روشن بقعه یا بکنیدی آب چه آب تکان

نخورد بازین شاهپورخان نتانه خو ملک سر کی اسا بنام هر کسی ایسه

دفينه بیرون باوره؟

کاسگل: دفينه کدن حساب کتاب داره، میراث فرهنگی نها، باستانشناسی

نها هر کی سر خود نتانه خا کا اورشینه!

گیلهوا: آخر کاسگل اشان او یام دست داریدی اگر او یا دست نداشته بید

که اتو روز روشن کار نکودیدی.

کاسگل: نه اشان بنام شهرک سازی آ زمینا زیر رو کوداندردی اگر اتوئی

که توگی بو بوستیی ده احتیاج نیو بخوانید ایا مصالح ساختمانی و تیر

آهن فوکونید، الان هم اشان چشم امی خانه مقرا دکفته، اطرفان که اصلن

ربطی به شاهپورخان بییه ملک ناره آ جنگلا مردم آ محل آبادا کودیدی

می‌پش می بابا خوشان عمر آ هه زمین سر بناییدی من چه ایا تکان

نخورم گيلهوا (می‌رود)

گیلهوا: کاسگل تو دس تنهائی کاسگل، هیچکس تی مره همصدا نییه،

کاسگل صبر بکن، کاسگل کویا شوندری الان؟ (می‌رود)

برده باز می‌شود



خانه شهدی گلگیر، زن شهدی درون رختخواب خوابیده است به آرامی بلند می شود و دست به ستون می گیرد، گیله واکه دست و پایش گلی است سرگم پخت برنج بر روی آتش هیزم است.

زن شهدی (بطرف مزرعه روبروی خانه): چه کمر دکفتیدی مار، بائید بچور.

صدای یکت زن: ده پور باقی نیه مشت خانم.

(گیله واکه دیگر برنج را روی ایوان می آورد و مشغول بهن کردن سفره می شود).

زن شهدی (همچنانکه دست به ستون ایوان گرفته و به روبرو چشم دوخته آرامتر با گیله واکه مشغول صحبت می شود): آنقده فکر و خیال نکن زای.

گیله واکه: فکر و خیال نکنم ابجی، آقاجانا فاندروستیم، بیده ئی چه جور راه شونده بو خیال کنم چه روزی که من باموم پیرترا بو.

زن شهدی: اون کی تازه جوان نیه مار، سرد و گرم آ زندگی یا زیاد بچیشه سفره یا بهن بکن.

(زنان کارگر که از مزرعه بیرون آمده اند سرگرم شستن دست و پای خود هستند).

زن شهدی: خدا قوت بائید ناهار بخورید.

زنان (۲ نفر): سلام علیکم، سلامت باشی.

(زنان به گیله واکه کمک می کنند و سفره بهن می شود یکی از زنان روستائی سرگرم قاج کردن ترب می شود گیله واکه «گمچ» باقلا قاتوق را میان سفره می کشد زنان روستائی با دست پلو بر می دارند و در بشقاب خود می گذارند، شهدی گلگیر از راه می رسد زنان سلام می کنند و بر می خیزند).

زن شهدی: بینیشینید مار سفره سر که آدم وینیریزه.

شهدی: سلام علیکم خسته نباشید.

یکی از زنان: گیله واکه او خسته نیسی گفتن مردانه کارا همه یا اون بکوده.

زن دوم: کاسگل جای پورا کوده.

گیله واکه به چهره پدرش نگاه می کند، شهدی آشفته بنظر می رسد انگار می خواهد چیزی بگوید، از آنها فاصله می گیرد.

زن دوم: حرف بندی بزم؟

زن شهدی: تی غذا یا بخور مار، اون حواس جای دیگر نها.

(شهدی در کنار چاه دست و صورتش را می شوید و در همین حال به نقطه ای خیره می ماند).

زن اول (به زن شهدی): تفاتی پیش بامو.

(همگی به شهدی نگاه می کنند) (نور خاموش می شود)

ادامه دارد

ترجمه عبارات انگلیسی

۱- لطفاً اینجا را امتحان کن - ۲- اینجا علامت داریم - ۳- ما باید جای دیگری را جستجو کنیم، اینجا علامت نمیده - ۴- یک دقیقه صبر کن، اینجا را امتحان کن - ۵- اون نزدیک زمین نیست خیلی دوره دستگاه درست نشون نمیده - ۶- آها به چیزی دیدم باید اینجا باشه باید طلا باشد -

۷- مطمئن کنی که دقیقاً اینجا است - ۸- می توئم شروع کنیم علامتش نشون میده - ۹- بله اینجا است.

این نمایشنامه هر چند بطور مستقل عرضه شده بخشی است از یک کار طولانی بنام گیله واکه که یک قسمت از آن در گیله واکه شماره ۳۹ بهمن و اسفند

۷۵ به چاپ رسید. استفاده نمایشی از این متن بدون اطلاع نویسنده و بدون ذکر مأخذ مجاز نیست.

- می میشکی لباسا صندوق جا بیرون باور.

خیلی گبان بزه ئید، بگفتید ناامیدی آقاجانا به آیا

فارسانه بو، بگفتید پنج سال پیش که شاباجی بمرد و آنا

تنها بنا ده دیل و دوماغ ناشتی، بی حوصله بو بوسته بو،

بگفتید داغ می کوچی عمو کی پور زما ت اویر بو بو بازون

آن نشانی یا تازه آباد بیافتید همیشه آقاجانا دق دایی و

آن جانا توکه توکه آبا کودی، بگفتید ده عشقا جاخترا

دابو، ده زندگیا دوس ناشتی....

اما مرا باور نایه، چره کی دانم آقاجانا هیتا آگبانا قبول

ناره، کسی کی تمام دنیا یا دوس داشتی، کسی که گولان

مره گب زئی، کسی که صُب تا غروب قرماق تاودایی

روخانه میان ایتا سیا کولی توک زئن واسی راپا ایسایی،

کسی کی هر روز صُب خود دیمتا تخ تاودایی یو آینه میان

خو سفید ابو سیلا شانه زئی، بازون قلم دوات اوسادی و

انچیرداز سایه جیر سیاه مشق نیویشتی، مثنوی خاندی،

کسی کی همیشه بهاز واسی دیل دیل زئی وگنتی عالم و

آدم سه تا فصل چشم انتظاری کشیدی تا دُورده بهار

بایه..... نه

ای چیزی مرا گه کی ای روز آقا جان واگرده، کس کسا

دینیم بازون می بالا گیره یو را دکفیم قدم زنان شیم. قدیم

مانستان، می ره چه حافظ خانه، شیرین فرهاد نقلا گه، خو

جوانی داستانا تعریف کونه، چه خو پهلوانی و خو عشق و عاشقی...

زمانا اویرا کوده بوم، ولی خیلی طول نکشه کی امی

خانه در صدا بخورده، می گوشا تیزا کودم، عجب

سرمایی بو او روز، می مار یک دس سیاه دوکوده بو، خو

اشکانا پا کا کود و بگفت:

- تی پتر بامو، ویریز زای جان، وا بیشیم خاک سر.

فاندروستم، خانه در وابوسته، آقا جان بو، جی دالان

بیرون بامو یو ایوان هره سر یا بسا، هو رختا کی همیشه

دوکودی، هو پشمی پالتو امره کی همیشه خو شانه سر

تاودایی، مرا کی بیده، خو دسانا پیش بارده خنده امره

بگفت:

«بیده ئی چو تو حاجی ایزرائیل دو ماغا بسو جانم!»

قزوین - زمستان ۷۵



پولتیک (گسگری لهجه مره)

زن و شوهر بگو بگو

ش - هر چی الماس نَهَه «آفیرقا» شینه  
 اون کی سوسو زنه به دیل نیشینه  
 ش - نَفْت انبار داره هَه رشت قَدَر  
 رشت قَد نه، هف هشتا دشت قَدَر  
 ش - نفتاگردا گُنه بازین فوروشه  
 آعمو نفتی با پوستانک وودوشه  
 ز - نفت چایم داره؟ (ش) نه (ز) پس چی داره  
 ش - عمو نفتی مره خوره واکاره  
 ز - ده اویا چی نَهَه؟ (ش) طلا چاله  
 (ز) مرا رخشن کنی (ش) نه هلماله  
 ش - تو جنوبی «افیرقا» یا نیدایی  
 جان کاسمار به اروای مه دایی  
 ز - مندللی کیسه؟ (ش) من نام تو بگو  
 (ز) بیل کیلینتن کیه؟ (ش) ایتا کلّ خو  
 ز - طالبان تانگا باردنه جه کایا؟  
 (ش) کاسخانم دس بکش مرا... بابایا...  
 ش - کاسخانم جان مگر تی جان خارایه  
 من چانم طالبان جا کارایه  
 ش - کاسخانم، مه نصیحتا گوشا کن  
 تا تانی پولتیکا فراموشا نکن  
 تو اگری پولتیکا خایی بدانی  
 واسی اول تی اشهدا بخانی

تراسنه نه = به تو چه (ترکی - فارسی) - توک آوری مجازاً: بد دهنی، زبان آوری، با پرروی پاسبخ گفتن - جواش = نوعی گیاه وحشی (خودرو) که پخته کرده می خورند. آفیرقا = آفریقا. گو = گپ = سخن - البت = مخفف البته - گوشگوشا = پیچ - زیرگوشی سخن گفتن - طلا چاله = معدن طلا - رخشن = ریشخند - تمسخر - مندللی = نلیون ماندا، رهبر سیاهان آفریقای جنوبی - کلّ خو = نزه خوک - کایا = کجا - باردنه = آورده اند - بابایا = ای بابا (موقع اعتراض به سخن کسی بیان می شود) - خارایه = می خارد - چانم = چه می دانم - کارایه = کدام راه است - کاشال کو تو = توله شغال

ز - عمپسر، زامییا چیه؟ (ش) چه دانم  
 زولیا بامییا چیه؟ (ش) چه دانم  
 ز - رنگبار و اوگاندا کان پالیه؟  
 (ش) آفرین پولتیکم ترا حالیه؟  
 ش - آن گوانا به تی دهن کی بنه؟  
 زامییا مامییا ترا سَننه نه؟  
 ز - عمپسر جان خایم همه بدانم  
 بیسواد میسوادیا فشانم  
 ش - آساموشتا ته خوجخورا بزئم؟  
 ته زبانا ته حلق جا بکنم  
 ش - تو اگری پولتیکا خایی بدانی  
 واسی اول تی اشهدا بخانی  
 ز - چره می اشهدا واسی بخانم؟  
 من چره هیچیا نوا بدانم  
 ش - مه ره توک آوری کنی؟ آهه گُر؟  
 خایی آبا وگردانی سراجور  
 ز - چی بگفتم مگر؟ (ش) چی خاستی بیگی؟  
 آجوره حرفانا نواستی بیگی  
 ش - بوشو دیروخته تی چواشا بیچ  
 تی درارا بساؤ، تی آشا بیچ  
 ز - تانیگی تو مه ره «آفیرقا» گو  
 وینریم چی ترا بواچی نوا  
 ش - تی دهن قُرصه؟ (ز) عمپسر البت  
 ش - نبری هیچکی ره خبر؟ (ز) البت  
 ش - پس بینیش تا ته ره بگم همه یا  
 مردم گوشگوشای و زمزمه یا

## گلیم گیلان و رنگ آن

فریدون نوزاد

در (حدودالعالم من المشرق الى المغرب) از گلیم زربفت دیلمی سخن رفته است و ترجمه (محاسن اصفهان) نیز از (پشمینه‌ها و گلیم‌های آذربایگان و گیلان) ذکری روشن دارد و بطوریکه پیران عهد ما گفته‌اند مرکز گلیم‌بافی گیلان عمارلو (آمارلو) بوده که متأسفانه دیگر نمیتوان هنرمندی را سرگرم بدین کار ارزشمند در آنجا یافت، ولی همه آنچه بیان گردید اشاراتی مستقیم و نموداری دقیق از شهرت گلیم‌بافت گیلان است.

آقای امین ریاحی مصحح محترم مرصادالعباد در حاشیه صفحات ۶۳۹ و ۶۴۰ کتاب با عقیده نویسنده هماوایی دارد و می‌نویسد: (... بطور کلی گلیم‌های سیاه، رنگ ثابت و تغییرناپذیری داشته است، فرخی گوید...

بس گلیم سیه‌ها کز نظرت گشت سپید  
نظر تو، سیهی پاک بشوید زگلیم  
و بیت مشهور...

گلیم بخت کسی را که بافتند سیاه  
به آب زمزم و کوثر سپید نتوان کرد  
ظاهراً چنین نظر می‌رسد که این گلیم‌ها را از پشم و موی بز و گوسفند سیاه می‌بافته‌اند و چون رنگ آنها طبیعی بوده، هیچوقت زائل نشده است و سیاه گلیم کنایه از کسی آمده که سیاه‌بخت ابدی است و هرگز امکان سپیدبختی و بهروزی ندارد. و اضافه مینماید که در تاریخ الوزراء قمی ص ۳۴ آمده است: (رنگ گلیم فضلا به گیلان کرده‌اند، اگر آتش در ایشان زنند، دودی برنیاید.)

جا دارد در پیرامون گلیم‌بافی گیلان بررسی دقیق و تحقیق همه جانبه‌ای صورت گیرد تا پرده از چهره هنر فراموش شده‌ای برداشته شود که با گذشت قرن‌ها هنوز یادش در برگ‌های گویای کتب باقی مانده است.  
تا چه کند همت والای پژوهشگران سخت‌کوش و باریک بین ما...

چرا سیاه؟ به سادگی می‌توان پذیرفت، سیاه طبیعی و ثابت‌ترین رنگ موجود در طبیعت است و (بالاخر از سیاهی رنگ دگر نباشد)، آب و هوای گیلان در اکثر رنگ‌ها اثرگذار است و ازینرو می‌شود پذیرفت که مردم ما می‌کوشیده‌اند و هنوز هم این تمایل احساس می‌گردد تا از رنگ‌های طبیعی استفاده‌های لازم بعمل آید و در بافت گلیم نیز از موی بزهای سیاه که رنگ ثابت طبیعی داشته و دارند استفاده می‌شد، البته تاکید می‌شود که در بتن رنگ‌های دیگر با نقش‌های هندسی دلپذیر بکار میرفت و فقط در حواشی کاملاً پهن، سیاه کار برد داشت و اینرا بدانجهت می‌گویم که حاصل چشم‌نواز پنجه‌های ظریف و هنرآفرین دختران هنرمند گیلان یعنی گلیم‌بافت سرزمین ما تا سال‌های ۱۳۱۰ الی ۱۳۱۲ اتاق نویسنده را زینت می‌بخشید و با این توضیح چرا فقط به سیاهی گلیم گیلان اشارتی رفته نیاز به تحقیق گسترده‌تر دارد.

در تفسیر (کشف‌الاسرار عدةالابرار) آمده است اندر گیلان گلیم بدبختی را ما از سیهی بجای رنگ آوردیم و باز در همین تفسیر شریف می‌خوانیم:  
این قصه نه زان روی چومه افتادست  
کاین رنگ گلیم ما سیه افتادست

بر آن گلیم سیاهم حسد همی آید  
که هست در بر سیمین چون صنوبر او  
گلیم بین، که در آن بر، چه عیش میراند  
سیه گلیمی من بین، که دورم از بر او  
سعدی

از هنرهای بسیار اصیل و کهن گیلان، هنر گلیم‌بافی بود، با نقش‌های کم‌نظیر و زیبایی هندسی و اکثراً شطرنجی به رنگ‌های گوناگون و مناسب، برآستی یاد آن روزگاران بخیر که دوشیزگان صاحبذوق و شیفته هنر گلیک ساعات فراغت را به تماشای امتعه نه چندان با اهمیت انباشته این و آن دکان به هدر نمی‌دادند و چه خوبتر و ارزشمندتر اگر این وقت‌گذرانی بیهوده را به یکباره از بین ببرند و باز هم به خلق آثار هنری روی آورند.

در گذشته نه چندان دور از پنجه‌های ظریف و سحرآفرینشان هنر می‌ریخت و هر پدیده هنریشان بازده مادی و معنوی قابل توجهی برای خود و خانواده‌شان داشت، هنوز این پنجه‌ها نرم و کاردان و سازنده است و حیف و صلح حیف اگر خشک و بی‌حرکت گردد و برای همیشه هنر... گلیم‌بافی، قسالی بافی، شال بافی، زری بافی، چادربش و رختنخواب پیچ بافی، شعر بافی، انواع واقسام قیطان بافی و تور زینتی قلاب بافی، حصیرو سید و سفره بافی، قلاب دوزی، خامه دوزی، پیله دوزی، سارمه دوزی، مروازید دوزی، برودری دوزی (کار نسبتاً جدید) و چل تکه دوزی و بسیاری دیگر از پدیده‌های هنری که روانه بازار می‌شد و چشم و دل زیبا پسندان را می‌نواخت از یادها زده شده است.

این کارهای ارزنده از شهرتی عظیم برخوردار بوده و هم‌اکنون نیز بازمانده‌های آن زمان‌ها را میتوان در موزه‌های ایران و جهان پیدا کرد و به آنهمه خلاقیت زهازه گفت.

بافت گلیم گیلانی یکی از این هنرها بود که توانست در ادب ایران جایگاهی یافته و جنبه ضرب‌المثلی بیاید، در فردوس المرشدیه ص ۱۳۸ در رباعی عارفانه زیر می‌خوانیم...

تا در دل ما تعبیه جان کردند  
صد درد و بلا زعشق پنهان کردند  
صد جهد همی کنم، ولی سودی نیست  
(کاین رنگ گلیم ما، به گیلان کردند)  
این رنگ به زعم همه آنهاست که به گونه‌ای از هنر گلیم‌بافی در گیلان سخن گفته‌اند سیاه معرفی شده و



# طبیعت زیبای سفیدرود در منطقه زیست محیطی کیسم

خراطی و تور بافی و ساخت قایق چوبی "نو"  
(نوب) می باشد.

با این همه از گذشته های دور مهمترین منبع درآمد و ارتزاق کیسمی ها رودخانه سفید رود بوده است. سفیدرود در این منطقه بسیار خوش منظره و جریان آب آن آرام است. کناره های پست و بلند و هموار خاکی و آسفالت شده، درختان و بوته های متنوع سایه دار، در ساحل رودخانه، فضای باز دلگشایی برای ماهیگیری تفریحی ایجاد کرده است. برکه های کناره ای، مسیرهای پیچ و خم دار با جریان آب در سرعت های مختلف، حتی حوزه باتلاقی در پایین محله کیسم، سکوه های طبیعی روی رودخانه این محیط پر جاذبه و زیست محیطی را برای انواع مختلف جانوران و پرندهگان بصورت مأمین مناسب در آورده است. انواع حواصیل از جمله اگرگ که پرنده کاملاً مشخص کناره آب است در سراسر ساحل دو سمت سفیدرود پراکنده اند. حداکثر تغذیه و فعالیت حواصیلها در گرگ و میشی هوا، سپیده دم و شامگاه است. تجمع آنها اغلب ما را در پیدا کردن ایستگاه ماهیگیری مناسب راهنمایی می کند، بعلاوه اردکها، کشیم، راسو، سمور، و شغال از جانوران بومی و غالب منطقه به حساب می آیند. آرامش طبیعی رودخانه همراه با زوزه شغال، غار و قور قورباغه ها و صدای پرندگان عجین شده است. روزگاری کیسم بزرگترین زیستگاه ماهیان مهاجر و نیمه مهاجر دریای خزر به ویژه ماهیان

جنوب و غرب دهستان کیسم را محصور نموده است.

رود پر آب و دایمی سفید رود، خاک حاصلخیز و رطوبت و باران فراوان، آب و هوای معتدل و مساعد و روح پرور، امرار معاش در کیسم را آسان نموده طوری که مثلی معروف در این مورد بر سر زبان هاست: اگر زمانی خواستی دستت را در آب بشویی ماهی، به خاک چنگ بزنی بادام زمینی، بالاتر، صیفی جات و بالاتر از آن، بوته چای، و باز هم بالاتر برنج دستت می آید. و چون سربا می ایستی مرکبات و میوه، و کمی بالاتر روی تلمبار پنبله ابریشم قابل استحصال است بعلاوه اضافه کار خانواده ها در شبهای طولانی زمستان صنایع دستی متنوع حصیری شامل حصیر، زیرانداز، کلاه، ساک، خورجین و سفره و نیز سفال سازی،

در سفری که اخیراً به زادگاهم کیسم داشتم تغییر و تحول طبیعت سبز و مصفای اطراف رودخانه سفیدرود چشمگیرتر شده و به همان نسبت ابهت و دفتر و دستک شرکت شن و ماسه کیسم شمال رونق بیشتری یافته بود. با این وصف جالب بود که خیل زیادی از مردم دور و نزدیک که بین آنها بندرت چهره های آشنا دیده می شد با عشق و علاقه، تفریح و صفای اوقات فراغت خود را با سفیدرود تقسیم کرده بودند و با گشت و گذار، شنا و "نوب" سواری و ماهیگیری ورزشی از حریم پر طراوت سفیدرود دفاع می کردند. مشاهده این منظره و این هیاهو، انگیزه تهیه گزارشی بود که در پی دارم.

به هنگام مسافرت از رشت بطرف مازندران در انتهای جاده کمربندی آستانه اشرفیه تابلوی سبز رنگ بزرگی به چشم می خورد که روی آن کیسم با فلش مشخص شده است. اراضی کیسم وسعتی حدود ۲۵۰ کیلومتر مربع دارد و در جنوب شرقی شهرستان آستانه اشرفیه واقع شده است. وجه تسمیه این دهستان از این قرار است که در گذشته مقر حکومت خانواده کیبایان بوده و در حال حاضر آرامگاه سید حسین کیا در کیسم زیارتگاه مشتاقان است. کیسم در مرکز مثلث جلگه مرکزی گیلان که رئوس آنرا امامزاده هاشم، چمخاله و انزلی تشکیل می دهد قرار گرفته و از چهار طرف بوسیله رودخانه سفیدرود و نهر حشمت رود احاطه شده است که بوسیله یک پل خشتی قدیمی در شمال و یک پل جدید در جنوب با دو طرف خود ارتباط پیدا می کند. پنج کیلومتر از طول سفیدرود بصورت حرف L انگلیسی





خاویاری و ماهی سفید بوده است.

اولین کارگاه تکثیر مصنوعی شیلات ایران در سال ۱۳۰۱ در کیسم، ۵ کیلومتری جنوب پل آستانه احداث شد. حوزه سفیدرود در کیسم از نظر صید ماهی خاویاری و تهیه خاویار و تکثیر طبیعی و مصنوعی از ارزش اقتصادی ویژه‌ای برخوردار بوده است. تکثیر مصنوعی ماهی خاویاری در پایین محله کیسم در منطقه‌ای پر آب و عریض تحت نظر انستیتو ماهی شناسی شیلات انجام می‌شد. تکثیر از نیمه فروردین شروع شده و تا اواخر خرداد ماه ادامه داشت. قبلاً وسایل مورد نیاز از قبیل انکوباتور، ماشک پره و لگنچه و چادر با وسایل مختصر زندگی در

این نقطه فراهم می‌شد و بطریق ابتدائی ماهیان خاویاری تکثیر و بصورت لارو به رودخانه رهاسازی می‌شدند. در سال ۱۳۰۷ سه میلیون لارو به سفیدرود ریخته شد. ماهیان مولد خاویاری از دریای خزر بمنظور تخم‌ریزی در بستر مناسب و زیستگاه مساعد سفیدرود در رودخانه بالا آمده و در این منطقه ماهیان مولد با ماشک و پره صید می‌شدند (ماشک عبارت از توری مخروطی شکلی است که به دور قاعده آن دانه‌های سرب آویخته شده و در نقطه رأس به یک طناب متصل است، وقتی آنرا داخل آب می‌ریزیم، دهته قاعده ماشک بواسطه دارا بودن گلوله‌های سربی به یکدیگر نزدیک و جمع شده و ماهی در آن به دام می‌افتد. پره تور وسیعی است که آنرا در رودخانه ریخته و با سد کردن مسیر مهاجرت ماهی اقدام به صید می‌نمایند). در صورتی که ماهی مولد آماده تخم‌ریزی بود ماهی مولد را جهت آمادگی جنسی و رسیده شدن تخمدان و بیضه با یک طناب داخل بسته و در نقاط آرام رودخانه نگهداری می‌کردند.

بعد از احداث پل آستانه در جاده رشت - مازندران بر روی رودخانه سفیدرود که جهت استحکام خود دارای سکوه‌های بلندی داخل آب بود راه مهاجرت تاس ماهیان به سفیدرود بسته شده و تخم‌ریزی ماهیان مهاجر و نیمه مهاجر در حوزه سفیدرود محدود گشت. پل آستانه یکی از موانع مهم مهاجرت تاس ماهیان به نقاط تخم‌ریزی طبیعی خود بود و بدین ترتیب کارگاه تکثیر ماهیان خاویاری کیسم تعطیل شد. اکنون درست در جای قبلی کارگاه تکثیر ماهی،

شرکت شن و ماسه کیسم شمال با قدرت و تکنولوژی پیشرفته‌تر اما هدفی دیگر استقرار یافته است. این شرکت با تخریب و استحصال بی وقفه و شبانه روزی شن و ماسه، بستر رودخانه سفید رود و این زیستگاه پر آب و عریض ماهیان مهاجر و نیمه مهاجر را محدود می‌کند.

با این همه بدور از این هیاهو و بهره برداری کوتاه مدت هنوز هم مردم با صید و صیادی در این حوزه ارتزاق می‌کنند و هنوز هم این منطقه یکی از مکانهای مهاجرت ازون برون و ماهی سفید می‌باشد. ماهی‌هایی که در حوزه کیسم صید می‌شود عبارتند از:

ازون برون، ماهی سفید، کپور معمولی، سس ماهی، لای ماهی، سیلی، سفیدکلی، شاه کلی، سیاه کلی، سیم و کلمه.

در میان عملیات انتفاعی بلند مدت که بطور حتم بر عملیات انتفاعی زودگذر ترجیح دارد گشت تفریحی با قایق چوبی "نو" (نوب) به منظور ماهیگیری تفریحی و ورزشی و شکار کشیم و اردک با تفنگ بادی در کناره‌های باتلاقی پایین محله کیسم و مخصوصاً شنا در آب شفاف و تمیز و فاقد آلودگی میکروبی و شیمیایی سفیدرود از اولویت خاصی برخوردار است. اکنون این منطقه آبی بخصوص در فصل پيله و ابریشم، فروردین تا مرداد که خیل تجار - زوار - توریست به زیارت منبع فیض حرم مطهر آقا سید جلال‌الدین اشرف (س) فرزند موسی بن جعفر (ع) و تجدید دیدار با مرقد استاد دکتر محمد معین و گذراندن اوقات فراغت و تعطیلات به شهرستان آستانه اشرفیه می‌شتابند

در خط هفت کیلومتری جاده آسفالت آستانه به کیسم در کنار مزارع سبز و خرم برنج و چای و رودخانه سفید رود به تفریح و تماشا می‌پردازند. مهمترین فعالیت تفریحی رایج منطقه ماهیگیری با قلاب است. در تمام اوقات سال بخصوص فصل پيله و ابریشم صدها نفر از مردم پیر و جوان و نوجوان، زن و مرد بومی یا مسافر در قسمتهای مختلف ساحل، داخل آب، یا روی قایق چوبی مستقر شده و به ماهیگیری مشغول می‌شوند. با توجه به محل ماهیگیری از رشته تک قلاب یا رشته حداکثر ۵ قلاب استفاده می‌کنند و اغلب مسافران با خود لانسر دارند. نوع طعمه مورد استفاده برای قلاب کرم خاکی، خمیر نان، سفیره کرم ابریشم و رش دریا است. خط کناره رودخانه سفیدرود در کیسم آسفالت بوده و به این ترتیب می‌توان اتومبیل را در لبه آب پارک کرده و با آسایش خاطر و امنیت کامل از مناظر پر جاذبه و سرسبز و مصفا گیلان بهره‌مند شد.

در کیسم هنوز طبیعت آتقدر زنده است که مردم برای برنامه ریزی ماهیگیری ورزشی خود از هواشناسی محلی کمک بگیرند، بدین شکل که اگر شفاها زوزه بکشند و سگ به زوزه آنها جواب بدهد، فردایی صاف و آفتابی در پیش خواهد بود، اما اگر زوزه شغال در شب مزاحم آرامش باشد در خوبی هوا جای تردید است. غارو قور قورباغه شالیزار و برکه‌ها، حاکی از خوبی هوای فردا، ولی سر و صدای قوربا سبز درختی و تبلی و کسالت مار آبی که

بقیه در صفحه ۷

## حریق بزرگ لشت نشا

### از زبان مرحوم آیت الله شیخ حسین لیجایی

حدود ۵۰ سال پیش آتش سوزی مهیبی در لشت نشا از توابع رشت اتفاق افتاد. این حادثه دلخراش که ذکری از آن در تاریخ به میان نیامده خسارات زیادی به اهالی منطقه وارد ساخت و موجب مهاجرت بسیاری از اهالی از محل گردید. چندی پیش آقای محسن احمدزاده نوه دختری و هنرمند آیت الله شیخ حسین لیجایی نسخه‌ای خطی و نفیس از یک مثنوی آن بزرگوار را که مقارن همان ایام سروده شده بود در اختیار نگارنده این سطور قرار داد که بدو جا دارد از لطف ایشان تشکر کنم اما پیش از پرداختن به مثنوی مذکور لازم است مختصری به شرح احوال این عالم جلیل‌القدر که ابعاد شخصیت علمی، فرهنگی و سیاسی او تاکنون ناشناخته مانده بپردازم.

آیت الله شیخ حسین لیجایی فرزند سمیع بسال ۱۲۶۱ هـ. ش در روستای لیجاه لشت نشا از توابع رشت دیده به جهان گشود و پس از فراگیری مقدمات علوم در مدرسه مستوفی رشت و مدرسه شاه سابق در تهران، به نجف اشرف مهاجرت نمود و در مجموع بیش از بیست و چهار سال از عمر شریف خود را رسماً صرف تحصیل علم و کمال نمود. وی دارای هشت حکم اجتهاد از هشت تن از فقهای میرز زمان خود بود و پس از تکمیل معلومات در نهایت مقیم لشت نشا و رشت شد و منشأ خدمات زیادی گردید.

از جمله آثار برجسته ایشان مواقع التجموع است که در آن «کفایة الاصول» آخوند ملا کاظم خراسانی را در ۱۳۷۲ بیت به زبان عربی به نظم کشید. این اثر گرانسنگ پس از رحلت ایشان و با همت آیت الله لاکانی چاپ و منتشر شد. اثر دیگرشان کشکولی است از غزلیات، حکایات و اشعار عرفانی و فلسفی که در دست چاپ می‌باشد. علاوه بر این چند اثر دیگر نیز بصورت نسخه خطی از وی به یادگار مانده است.

آیت الله لیجایی در اسفند ماه سال ۱۳۳۳ هـ.

ش. پس از هفتاد و دو سال مجاهدت در عشرت و فاقه دار فانی را وداع گفت و پیکر مطهرش را در قبرستان حاج شیخ قم به خاک سپردند.

اما مثنوی ذیل در چهل و سه بیت و در بحر هزج مسدس مقصور یا محذوف (وزن دویستی) سروده شده. وزن اخیر از مردمی‌ترین اوزان بشمار می‌آید گوینده که مسحور ترانه‌های شالیزار است و آشنا با فرهنگ عوام منطقه این وزن مناسب را بر می‌گزیند و دستمایه طبع خویش می‌سازد هر چند که مایه‌هایی از طنز و ریشخند به حاکمان منطقه نیز در آن مشهود و قابل تعمق است.

ناگفته نماند که نفوذ برخی اصطلاحات بیگانه در این مثنوی نشانگر موقعیت منطقه بدلیل واقع شدن در مسیر تلاقی فرهنگهاست. با هم این مثنوی را مرور می‌کنیم:

هزار و سیصد و شصت و سپس هفت

یکی تیر از قضا و از قدر رفت

که یعنی آتشی گشته پدیدار

در این لشت نشا، در جنب بازار

زمان احتراق او قلیل است

چنانچه سال او تکنوزیل است

ز روز اول اندر جیم اولی

جرقه‌ها پرانده چون هیولی

بدون ماده و صورت برآورد

پدرهای همه مردم در آورد

تو گویی آتش نمرودیان بود

جواری خانه کهبانیان بود

ضرر بر مشت مرزا زد کماهی

بسوزانید از او تا گاو و ماهی

ز آشپزخانه بیمارخانه

چو بیمه بوده بر بندیم چانه

بمرضی خاله و سیدخانمی هم

فشاری داد و رفت الله اعلم

ز کیلایی عرب، همسایه‌هایش

فرو نگذاشته سرمایه‌هایش

دلی از «دلگشا» بر خون نموده

چو شط و دجله و جیحون نموده

به اسماعیل قصایی ضرر زد

بجان ملا عبدالله شرر زد

پشیمان شد چرا آنمرد قاری

ز فعل او شده اینک فراری

ز دخت عندلیب و مشت یعقوب

مپرس احوال شد خُرد و لگدکوب

چو مثنوی خانک و محمد علی زار

نظیرشان در آنجا هست بسیار

سه خانه جنب «درخانه» بسوزاند

پس آنکه توسنش جای دگر راند

به «محرایی» و ابراهیم رو بخش

ضرر بیحد زده بعداً شده پخش

نهییبی زد به یحیا و به آق جان

خدایا جمله را از من مرنجان

همه نجاریان زیر تلمبار

طایه آقا شده از غصه بیمار

به طهران رفته و آنجا سپرده

بدی پیرزن و ناکام مرده

خلاصه جملگی همچون تباریش

نمی‌بینم از آنها جز دو نخ ریش

چهل خانه مظنه سوخت یکسر

نه سر ماند و نه در ماند و نه پیکر

شقیقی و وصی بخشداری

چو بشنیدند از آنها آه و زاری

سری در جیب و اندر خلسه کردند

به همراهی جمعی جلسه کردند

که شاید پولداران رحم آرند

و از بازار لحم و شحم آرند

نهاده جملگی سر در توی خُم

نه جُنبد از آنها دُم و نه سُم

بس است لیجانیا خاموش بنشین

بیند اینک زل و ترموز ماشین

کوچصفهان - بهرام - پورمحمدعلی زاده

توضیحات:

۱- تکنوزیل: تاریخ آتش سوزی لشت نشا به حروف ابجد

۲- جیم اولی: جمادی الاولی

۳- کهبانیان: نام خانواده همسایه مرحوم شیخ

۴- مشت مرزا: مشهدی میرزا

۵- مرضی: مرضیه نام زنی بوده و به ضرورت وزنهای بیان حرکت حذف گردید.

۶- درخانه: محل قضاوت و تق و فتن امور مردم که در مکان فعلی

پاسگاه ژاندارمری واقع بود.

۷- روپخش: روح‌بخش

۸- نجاریان: عنوان خانوادگی بود

۹- طایه آقا: نام زنی که دایه کودکان مردم بود

۱۰- تباریش: واژه‌ای روسی و بمعنی برادر است (تواریش)

۱۱- شقیقی و وصی... شقیقی بخشدار وقت لشت نشا و وصی که

نظر به شخصی دارد که همه کاره و وکیل وصی اداره بود.



پرسه در شهر خاطره‌های کودکی و یک پرس و جو

## میره ک قبرسو

دکتر ایرج صراف

اگر چه امروز مسیرها و کوچه‌های قدیمی شهر رشت تغییرات زیاد کرده و با ایجاد خیابان‌های بزرگ و شهر و احداث کمربندی و تعداد زیادی میدان بافت قدیمی محلات آن بهم خورده است و نامهای جدیدی بر خود گرفته اما بخش‌هایی از آن محلات قدیمی با کمی تغییر بهمان ترکیب سابق خود هنوز برجاست و حتی گاهی با نام قبلی و قدیمی میان سالمندان و معمرین مشخص است، که البته این‌ها نیز بمرور از میان خواهد رفت. شاید دیگر دانستن نام قدیمی محله‌های رشت چندان ضروری به نظر نرسد اما بسیاری از این نام‌ها یادآور روایتی از شخصیت‌ها، کسب‌ها و روابط جامعه سنتی گذشته ماست و برای تاریخ شهر لازم است.

پس هنوز هم می‌توان از آن محلات قدیمی با ترکیب نوگذشت و قصه‌های بی‌شهرت گذشته را مرور کرد بشرطی که سالک چنین عروجی در طلب وصل باشد.

در هر حال وقتی به ضرورت شهرسازی و خیابان‌بندی و ترقی و تمالی شهر اول قسمتی و بعد تمام خاطره‌ها از ذهن اهالی آن محل زایل شود، جای تعجب نیست؛ مگر نه اینکه تنها با تخریب گذشته امکان ساخت آینده وجود دارد؟!... اما حتی در این حال و با قبول چنین دگرگونی، کنجکاوی و یادآوری «نام»‌ها ممکنست بازگویی گوشه‌ای از سرگذشت اقوام با تمام تلخ و شیرینی‌های گذشته‌اش باشد که در این مایه و با این مقدمه سخنی دارم از «میره ک قبرسو» محلی کوچک از محلات شهر رشت که در میان محلات کرف آباد و درویش مخلص و پیرسرا قرار داشت.

در روزگاری که نگارنده از آن سخن می‌گوید؛ در محل مزبور بنای سنتی به شکل «مقبره» وجود نداشت؛ هر چه بود سکوی خاکی نسبتاً پهنی به نظر می‌رسید، با درختی تنومند میان آن غیر آن کسی نقطه دیگری را به این نام نمی‌شناخت... یعنی سکوی پهن مزبور بود و درخت «آزادی» که همه زمان‌ها «تقدس» متعارفی را در باورهای مردم دارد...  
.....

این برآمدگی اما در واقع قسمتی از جاده خاکی را اشغال می‌کرد و مغازه‌های انگشت‌شمار دورتر از تپه مزبور با نمای حقیر و حزین خود؛ و با کورسوی فانوس نفتی، تنگ غروب، عرض و اندامی داشتند.

شاید به مناسبت‌های فصل، بلال فروش‌ها، تخمه و معجون‌فروش‌ها و قرابیه و کلوچه فروش‌ها... همه و همه، روپاکنار آن سکوی وسیع کسی داشتند که غم «سرقفلی» هم در کار نبود. و نیز دیده‌ام که بعضی از شبهای جمعه یا در تعطیلاتی ویژه حتی روشن کردن شمع، کنار درخت آزاد آن وسیله بعضی‌ها اجرا می‌شد... شاید به دست دلسوخته‌ای که دسترسی به امامان و مقدسین نداشتند و آن جا را «زیارتگاهی» چون جاهای دیگر می‌بنداشت؛ چه همانطور که نوشتم آنجا مقبره یا متولی یا سایر تشریفات تقدس را همراه نداشت... و من سالها بعد به کزات از خود و دیگران می‌پرسیدم: این «میرک» که بود؟ که هرگز پاسخی نداشت! و عجب داشتم که انسان چه ساده از «زمان» و «مکان» می‌تواند بگذرد بی‌آنکه قید تعمق گرفتارش کند...

میل داشتم بدانم: چرا گورش معروفیت محلی دارد، در حالیکه از نامش به نوعی روحانیت، بزرگواری یا وابستگی به ائمه آشکار بود و نه حتی به عنوان خاص «سیتد» و غیره شناخته؛ در حالیکه می‌دانستیم که پیشوندها و پسوندهای نام اشخاص در مواردی راهنمای شنونده بوده و وضع اجتماعی را توصیف می‌نمودند، چون استاد ابوجعفر (استاب جعفر) یا بزرگوار (ولی بزرگوار) یا سید (سیدجلال‌الدین اشرف) یا امامزاده و شاهزاده که تعدادشان در گیلان کم نیست... در نتیجه پذیرفتم که محل مزبور جزء بقاع متبرکه محسوب نمی‌شده و گرنه هنگام خیابان‌سازی به نوعی محفوظ می‌ماند چنانکه در مورد (دانای علی) عمل شده است!

پس این میرک چه کسی بود که هم نامی به یادگار داشت و هم گورش به سادگی برچیده شد که «آب هم از آب تکان نخورد»؟! خصوصاً

تخریب تپه‌ای که بدان اشاره شد و تبدیل بقایای آن به «ایستگاه تقویت برق»<sup>۱</sup> هم نشان داد که ظن هیچ‌گونه تقدس مذهبی و اجتماعی وجود نداشته است. از طرف دیگر «میرک» نیز خود نامی آشنا در گیلان نیست و بیشتر باید به «هم‌وطنی» اندیشید که از نقطه دیگری آمده و در رشت وفات یافته باشد؛ که البته در این صورت باید معروفیت و شهرت فوق‌العاده داشته و با قید احتیاط «سیتد» نیز بوده باشد!

نگارنده برای مزید اطمینان به تاریخ گیلان (عبدالفتاح فومنی) مراجعه کرده در تمام کتاب به چنین نامی به عنوان شخصیت نام‌آور چنانکه رسم تاریخ است، برخورد ننمودم. البته در آنجا جسته و گریخته از «بوسمید میر» که سپهسالار فومن بود، و مقبره‌اش در موضع شنبه‌بازار فومن ذکر شده است (ص ۱۳۲ - ۱۵۸ - ۱۸) و میرعباس سلطان که سپهسالار لاهیجان و سردار لشکرخان احمدخان بود (ص ۱۳۲) و یکبار هم از ابوسمید میر که تبعیت غریب شاه نموده بود نیز نام برده شده است که پس از گرفتار شدن به آستارا برده شد و در آن حدود به اجل طبیعی درگذشت (ص ۲۸۴) و یک میرزا قاسم میرکی نیز در ص ۵ تذکره شاه طهماسب صفوی (با مقدمه امرالله صفوی) آمده که گویا از معاریف بوده و بدست خواجه حبیب‌الله ساوجی وزیر دور میش‌خان به قتل رسیده است و اشاره‌ای نیز به محل واقعه ندارد. لکن باید در مجموع پذیرفت که متأسفانه از این اشارات و تشابه ضعیف نمی‌توان نام میرک مرد مشهوری را یافت که در رشت دفن شده و گورش تا مقام توسل قدر یافته باشد!

آیا این «میرک» نقاش معروف از سادات کمانگر و از اهالی هروآباد و استاد و معلم کمال‌الدین بهزاد هنرمند سرشناس ایرانی قرن نهم است؟ یا میرک اصفهانی صحاف و تجلیدساز معروف آن دوران و یا میرک‌های دیگری که من وقوفی بر نام و شرح حالشان ندارم... و...

۱ - در خیابان «سام سابق»

# حرف تعریف در زبان گیلکی

شاهین عبدلی

جغرافیایی در گذر تاریخ دچار تفارق لهجه شده، به گونه‌یی که گیلکی زبانان غربی و شرقی بدون بهره‌گیری از فارسی، اغلب بخوبی نمی‌توانند با همدیگر مکالمه نمایند. مهمترین لهجه‌های گیلکی از غرب به شرق چنین است:

بیه‌پسی - بیه‌پیشی - گالشی - رویانی - تبری  
در این میان لهجه‌هایی دیگر نیز یافت می‌شود که از کارایی کمتر برخوردار است و معمولاً در مناسبات اجتماعی وسیعتر، جای خود را به پنج لهجه‌ی مهم بر شمرده می‌دهد. اما در این میان بی‌گمان باید برای دو لهجه‌ی بیه‌پسی و تبری از لحاظ مراودات اجتماعی - نه از لحاظ زیانشناسی - ارزشی مضاعف قایل شد، چرا که این دو لهجه در دو استان شمالی ایران، به عنوان لهجه‌های مراکز استان دارای طیف استعمال وسیعتر است و متکلمان سایر لهجه‌ها خواه ناخواه با آنها آشنایی دارند و گهگاه بدانها تکلم می‌نمایند، بنابراین عقلانی به نظر می‌رسد که هر گونه بررسی و تحقیق بر روی زبان گیلکی از این دو لهجه آغاز گردد و دستورنویسی گیلکی نیز از این قاعده مستثنی نیست.

در باره‌ی دستور مشترک همدی لهجه‌های زبان گیلکی تاکنون کاری فراگیر و منسجم صورت نپذیرفته است اما سه تن از پژوهندگان شمالی در باره‌ی نکات دستوری این زبان، کتاب منتشر کرده‌اند<sup>۱</sup> که البته در این سه کتاب از نشانه‌ی معرفه در زبان گیلکی نامی برده نمی‌شود. شاید علت این امر آن باشد که برای تألیف کتبه‌های یاد شده مفاهیم ساختاری لهجه‌های مورد مطالعه در قیاس با دستورهای مدون سایر زبانها قرار گرفته و به همین سبب بعضی از مفاهیم ساختاری موجود در زبان گیلکی از نظر افتاده است. یکی از این مفاهیم که مشخصاً در لهجه‌ی بیه‌پسی، خاصه لهجه‌ی رشت موجود است، «حرف تعریف» یا «نشانه‌ی

das در جلو اسم می‌آید، در زبان فرانسه نیز نشانه‌ی تعریف، بسته به اینکه برای مفرد مذکر، مفرد مؤنث یا جمع به کار رود به سه لفظ *le*، *la* و *les* ظاهر می‌گردد و همانند سایر زبانهای مورد اشاره در آغاز اسم می‌نشیند.

اما وضع حرف تعریف در زبانهای ایرانی چگونه است؟ آیا همه‌ی زبانهای ایرانی مانند فارسی دری فاقد حرف تعریف است؟ و یا در صورت وجود، مانند زبانهای اروپایی در پیش از اسم ظاهر می‌شود؟ سعی می‌کنیم پاسخی برای این پرسشها بیابیم.

## حرف تعریف در زبانهای ایرانی:

در میان زبانهای ایرانی، تنها موردی که تحت عنایت خاص دستورنویسان قرار گرفته است و مراحل تدریجی دستور نویسی روی آن انجام پذیرفته و می‌پذیرد، «فارسی» است که در گستره‌ی پهناور از باموازه‌ی ایران کاربری دارد.<sup>۲</sup>

دستوریان ایرانی در باره‌ی وجود حرف تعریف در زبان مذکور اظهار می‌دارند که این زبان فاقد نشانه‌ی معرفه است و تنها از لحاظ معنی و با توجه به پیشینه‌ی ذهنی - یا حذف نشانه‌ی نکره - متکلم و شنونده، مفهوم معرفه را می‌رسانند<sup>۳</sup> مانند، - مردی آمد (نکره) - مرد آمد (معرفه - یا حذف «ی» نکره).

اما در باره‌ی سایر زبانهای ایرانی وضع چگونه است؟ این سؤالیست که دستورنویسان و زیانشناسان زبانهای ایرانی باید بدان پاسخ گویند. در باره‌ی زبان گیلکی، نگارنده پاسخ مقدماتی را به عهده می‌گیرد.

## اندکی در باره‌ی زبان گیلکی:

گیلکی یکی از زبانهای رایج ایرانی است. زبان گیلکی به سبب پراکندگی عرضی

در دستور نویسی، اصطلاح «حرف تعریف» یا «معرفه» کاربردی گسترده دارد. دستورنویسان سستی فارسی با اقتباس اصول دستور نویسی از زبانهای اروپایی، این اصطلاح را وارد ساختند در حالی که روح فارسی دری با این مفهوم ناآشنا بود و هست. در واقع ساختار زبانهای جهان تصاویر یک به یک از همدیگر نیست، هر چند مفاهیم بیانی در ذهن متکلمان ممکن است یکسان باشد.<sup>۱</sup>

## حرف تعریف چیست؟

معرفه یا حرف تعریف، نشانه‌ی است که در کنار اسم قرار می‌گیرد و آن را معروف می‌نماید. بدین معنا که ذهن را از تعبیری عام به موضوعی خاص سوق می‌دهد. فارسی دری فاقد این نشانه است<sup>۲</sup> اما با توجه به آشنایی اغلب فارسی دانان با زبان عربی (بدان سبب که زبان دینی ایشان است) برای روشن شدن مطلب از زبان مذکور کمک می‌گیریم.

در زبان عربی نشانه‌ی معرفه الف و لام (ال) است، به گونه‌یی که اگر اسمی بدون الف و لام (و) با تنوین در حرف آخر) آورده شود، معنی عام را در ذهن تداعی می‌کند ولی با افزودن الف و لام در ابتدای کلمه (و حذف تنوین از آخر)، تنها یک مورد از آن معنی عام به ذهن متبادر می‌شود، مانند:

- الله (خداوند) بدون الف و لام - نکره  
- الله (خدا) با الف و لام - معرفه.

در بعضی از زبانهای اروپایی نیز نشانه‌ی معرفه وجود دارد، مثلاً در زبان انگلیسی، حرف تعریف *The* مانند «ال» زبان عربی، برای مؤنث، مذکر، جمع و مفرد یکسان است و در جلو اسم قرار می‌گیرد، در زبان آلمانی سه گونه حرف تعریف موجود است که برای مذکر و مؤنث و خنثی به ترتیب با الفاظ *der*، *die* و

معرفة» است.<sup>۶</sup>

### نشانه‌ی معرفه در لهجه‌ی بیه‌سی:

در بیه‌سی گاه می‌شنویم که متکلم الفاظ دانه (dānə) و تا (ta) را به دنبال بعضی از اسامی به کار می‌برد و بدانها مفهوم معروف می‌دهد. مثلاً می‌شنویم که می‌گویند:

۱- ریک تا بامو (بامی) - پسر (شخص) آمد -

1 - rēk / ə / ta / bamo (bami)

۲- چیچینی دانه بیرست - گنجشک (مشخص) پرید -

2 - čičini / dānə / bəpərəst

این دو واژگ نقش دار<sup>۷</sup> (dānə, ta)، با مفهوم حرف تعریف برای زبان گیلکی سازگاری دارد و حداقل در لهجه‌ی بیه‌سی معمول است.

### نحوه‌ی کاربرد:

در لهجه‌ی بیه‌سی، برخلاف زبانهای اروپایی و سامی، حرف تعریف در آغاز اسم قرار نمی‌گیرد، بلکه پس از آن می‌آید و بسته به آنکه آخرین واج<sup>۸</sup> اسم مورد نظر، همخوان<sup>۹</sup> یا واکه<sup>۱۰</sup> باشد، نیازمندیش به «مصوت عطف» - که خود واژگی نقش دار است - مشخص می‌شود. در حالتی که اسم به همخوان ختم می‌شود، برای آوردن حرف تعریف، نیازمند مصوت عطف خواهیم بود و در صورتی که اسم مختوم به واکه باشد، نیازی به مصوت عطف مشاهده نمی‌شود.<sup>۱۱</sup>

مثال برای اسم مختوم به همخوان:

۱- کُر تا بوشو - (بوشی) - دختر (شخص) رفت -

1 - kōr / ə / ta / bušo (buši)

۲- کُر دانه بوشو (بوشی) - دختر (شخص) رفت -

2 - kōr / ə / dānə / bušo (buši)

مثال برای اسم مختوم به واکه:

۱- چانچو<sup>۱۲</sup> تا بشکفت - چانچو (مشخص) شکست -

1 - čanču / ta / bāškəft

۲- چانچو دانه بشکفت - چانچو (مشخص) شکست -

2 - čanču / dānə / bāškəft

همانگونه که در دو مثال فوق مشخص است این دو واژگ نقش دار (ta, dānə) به جای همدیگر به کار رفته است ولی باید توجه داشت که این کاربرد اغلب سماعی و اختیاری می‌باشد و با توجه به واج آرایایی جمله انتخاب می‌شود.<sup>۱۳</sup>

### حذف قدریجی حرف تعریف از لهجه‌ی رشتی:

اخیراً مشاهده می‌شود که کاربرد حرف تعریف در زبان متکلمان رشتی رو به افول است.

همینک بسیاری از رشتیها به سبب دو زیانه شدن، خصایص فارسی را خواسته یا ناخواسته وارد کلام خویش کرده‌اند و مثلاً در باره‌ی همین معرفه نمودن اسامی، به حذف نشانه‌ی نکره بسنده می‌نمایند.<sup>۱۴</sup> البته این شیوه هنوز در روستاها یا نزد کلاتسالان<sup>۱۵</sup> رشتی مرسوم نشده است، اما آنچه مسلم است مسأله‌ی مذکور در باره‌ی تمام جوامع دو زیانه صادق است و نمی‌توان آن را ناقص پنداشت، بلکه از دیدگاه زبانشناسی، با توجه به شرایط اجتماعی - فرهنگی، زبان گیلکی و بالاخص لهجه‌ی رشتی ناگزیر از این تغییر و تحول است.

رشت - شهریور ۱۳۷۵

### پانوشتها

- ۱- ر. ک. نگاهی تازه به دستور زبان، محمدرضا باطنی، فصل دوم «معایب دستور ستنی» - انتشارات آگاه ۱۳۷۱
- ۲- در باره‌ی نبود نشانه‌ی معرفه در فارسی دری، بر خلاف نظر دستورنویسان ستنی - نمی‌توان رأی قاطع صادر کرد - چرا که در بعضی از لهجه‌های این زبان، نشانه‌ی معرفه موجود است. مثلاً در لهجه‌ی تهرانی می‌شنویم که می‌گویند: آقاه آمد. - خانومه رفت. که در این دو مثال، واژگ نقش دار «e» - علائکار حرف تعریف را انجام می‌دهد. (ر. ک. پانوشت ۷)
- ۳- نام «فارسی» و «دری» بیشترین کاربرد را در تاریخ ادب زبان متکرم دارد کما آنکه بسیاری از شاعران و سرایندگان نامور، از این دو نام برای تعریفی لفظ خویش بهره برده‌اند، - مثال از نظامی گنجوی:  
نظامی که نظم دری کار اوست  
دری نظم کردن سزوار اوست  
- مثال از فردوسی توسی:  
بسی رنج بردم در این سال سی  
عجم زنده کردم بدین پارسی
- ۴- ر. ک. اسم جنس و معرفه، نکره، دکتر محمدمعین، انتشارات امیرکبیر ۱۳۶۹ صفحه‌ی ۶۰
- ۵- این سه کتاب عبارتند از:  
- ویژگیهای دستوری و فرهنگ واژگان گیلکی، جهانگیر سرتیپ‌پور، رشت، گیلکان، ۱۳۶۹  
- پژوهشی در زبان تبری (=مازندرانی)، نصرالله هومند، ناشر مؤلف، ۱۳۶۹  
- گویش ساری، گیتی شکری، تهران، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، ۱۳۷۴  
که کتاب سوم از دیدگاه زبانشناسی بسیار مقبولتر و جامع‌تر از دو مورد دیگر است.
- ۶- در باره‌ی دستور ستنی زبان گیلکی - لهجه‌ی بیه‌سی - کتابی به قلم آقای جمفر بخش‌زاد محمودی تألیف گردیده که بخشهایی از آن طی سالهای ۷۲- ۷۱ در یکی از هفته‌نامه‌های محلی گیلان چاپ شد، اما اشاره‌ی بی به «حرف تعریف» مشاهده نشد.
- ۷- functional morphemes یعنی واژه‌هایی که به تنهایی معنا ندارد ولی در کلام نقش دستوری ایفا می‌کنند مانند: و، یا، هم، واه، که....
- ۸- واج: phoneme به اصوات تمایز دهنده‌ی معنا گفته

می‌شود، مثلاً در خانه و خامه «ن» و «م» ممیز معنا و در نتیجه واج است.

۹- همخوان: consonant مصتت

۱۰- واکه: vowel مصوت

۱۱- مصوت عطف در لهجه‌ی رشتی (لهجه‌ی مرکزی بیه‌سی) فتحه‌ی نیمباز است که در اصطلاح زبانشناسی به آن «نیم افراشته‌ی مرکزی» می‌گویند و با نماد *ɪ* نمایش می‌دهند. در شیوه‌ی نگارش گیلکی با الفبای ایرانی - عربی، مدتیست که نماد حرکت *ِ* برای این صوت به کار می‌رود. ر. ک. هفته‌نامه‌ی هاتف - سلسله مقاله‌ی آموزش خواندن و نوشتن گیلکی (از فروردین ۱۳۷۳ تا آذرماه همین سال، به قلم نگارنده) و همچنین ماهنامه‌ی گیل و شماره‌ی ۱۴ مهر و شهریور ۷۲، مقاله‌ی دستور املا‌ی گیلکی به قلم م. پ. ج.  
۱۲- چانچو: چوبی که بر دو سرش زنبیل قرار می‌دهند و بر دوش می‌گیرند (چان: شانه، چو: چوب، چانچو: چوب شانه)  
۱۳- باید دانست که نشانه‌های معرفه‌ی مذکور، تنها برای اسامی مفرد به کار می‌رود ولی این نکته نباید ذهن را به این رأی ناصواب معطوف کند که الفاظ *ta* و *dānə* ادوات شمارنده، چرا که ادوات شمارش در گیلکی پیش از اسم می‌آید و الفظی مشخص دارد.  
۱۴- در باره‌ی نکره در زبان گیلکی، اشتباهایی فراوان در نوشته‌های گیلکی مطبوعات و کتابها و بالاخص کلام مجریان صدا و سیما صورت می‌پذیرد که نیازمند بحثی دیگر است. در اینجا به همین اندازه قناعت می‌شود که نشانه‌ی نکره در زبان گیلکی با فارسی متغایر است.



### چند توضیح و تصحیح

- با پوزش از عزیزان خواننده چند غلط چاپی به شرح زیر تصحیح می‌شود:
- شماره ۳۹ / صفحه ۴ / ستون اول / سطر ۹ / «شصتم» غلط و «شستم» صحیح است.
  - شماره ۳۹ / صفحه ۶ / ستون اول / سطر ۷ از خبر مربوط به «ثبت ۸ بنای تاریخی گیلان» هشت اثر تاریخی جدیداً احداث آمده که غلط و «جدیداً ثبت شده» صحیح است.
  - شماره ۴۱ و ۴۰ / صفحه ۳ / طرح صفحه از هنرمند کاریکاتوریست جوان مرتضی حقیقت‌خواه است که متأسفانه از قلم افتاده است.
  - شماره ۴۱ و ۴۰ / صفحه ۳۳، سطر اول زیر تصویر سالهای ۱۸۹۰ غلط و ۱۸۶۰ صحیح است.
  - شماره ۴۱ و ۴۰ / صفحه ۵۱ (مقاله آلفرد نوبل و رشت) ستون سوم / سطر چهارم از آخر سال ۱۲۷۵ غلط و ۱۲۷۲ صحیح است.
  - شماره ۴۱ و ۴۰ / صفحه ۵۲: داستان «گاوها چرا در چرا یک چشم شدند»، ستون اول، سطر ۴ (۱۳ سنبله‌ی ۱۲۸۹ شمسی)، سطر ۶ (بازرگانان)، سطر ۱۴ (تا سه ساعت از شب رفته) و ستون دوم سطر آخر (شده‌اند) صحیح است.

# سازهای بهاری

## آشنایی با "بز پوشلی" و "گاگور" دو ساز ساده محلی تنکابن

جهانگیر دانای علمی

### طرز ساخت بز پوشلی

عید نوروز به پایان می‌رسد و جوانان منطقه کوهپایه تنکابن بر آن می‌شوند تا ماه به اتمام نرسیده از فرصت استفاده نمایند و از پوست تازه و شاداب درخت بید، توسکا یا کوآل<sup>(۱)</sup> برای خود بز پوشلی (نوعی سوت) درست کنند و با دمیدن در آن صدائی به وجود آورند. نکته قابل توجه این که هنگام درست کردن بز پوشلی boz bozay یا بز پوشلی اشعاری را می‌خوانند.

برای ساختن بز پوشلی ابتدا قسمتی از جوانه شاخه درخت کوآل یا توسکا را با چاقو بند می‌زنند یا خیلی نرم می‌برند سپس دو بخش بند زده را با چوبی دیگر خیلی نرم مالش می‌دهند و این مالش باید دور تا دور چوب بند زده را شامل شود تا پوست آن خوب نرم گردد که به سهولت از چوب جدا شود.

عموماً در هنگام مالش دادن پوست چوب، جوانان اشعاری را می‌خوانند که این اشعار حالتی نوازش گونه دارد. آنها حتی از بز پوشلی می‌خواهند که بیاید و همچون عزیزی در دل آنها قرار گیرد و این پوست پنج سانتی بز بز بعدها یکی از ارکان اصلی گاگور gâgowr را تشکیل می‌دهد.

بز بزلی درگا بیه، بهار بومه

boz bozay dergâ biy6 bahâr buma6

بز بزلی بیرون یا بهار آمد.

وَرِی درگا بومه کولی درگا بومه

varay dergâ buma6 kulay dergâ buma6

بچه گوسفند و گوساله بدنیا آمدند

### بهار بومه بهار بومه درگا بیه

bahâr buma6 bahâr buma6 dergâ biy6

بهار آمد بهار آمد بیرون بیا

و یا این شعر را بطرق گوناگون ترنم می‌کنند:

بز بزلی بهار بهار لاله زار

boz bozay bahâre bahâre lâle zâre

بز بزلی بهار آمد بهار آمد همراه با لاله‌ها

این سنگ سر اون سنگ سر واز هکن

بیه می دل سر

in sange sar on sange sar vâz hakon biy6

mi dele sar

از این سنگ به آن سنگ پیر و بیا در دل من جای بگیر

یا: این دنگ سر اون دنگ سر پیر بیا می دل سر

in dange sar on dange sar bepar biy6 mi

dele sar

و یا: این دنگ سر اون دنگ سر سیالان<sup>(۲)</sup>

گته سنگ سر

in dange sar on dange sar siyafane

gat6sange sar

نوع دیگری از این شعر:

پوشی، پوشی واد پوشی

سوتی نرم و وارفته شو

امسال سال بهار emsâi sâle bahâre

فصل بهار در آمده

بهار لاله زار گاوی کلو مار

bahâre lâl6zâre gâvay kalu mare

بهار همراه با لاله‌ها در آمده و گاو مادر گوساله است.

در بعضی از مکانهای تنکابن بجای گاوی کلو

مار گویند گوکالو<sup>(۳)</sup> مار gowkâlu mare

بعد از اینکه پوست به صورت حلقوی از چوب جدا می‌شود ابتدا دو لبه پوست را با انگشت فشار می‌دهند تا پهن گردد سپس پوست فوقانی لبه بالائی را خیلی نازک می‌برند تا نرمتر شود و همین بریدن را با قسمت زیرین این پوست انجام می‌دهند. بعد از آن بز پوشلی را که در حدود ۴ تا ۵ سانتی متر است به صدا در می‌آورند و شروع به سوت زدن می‌کنند.

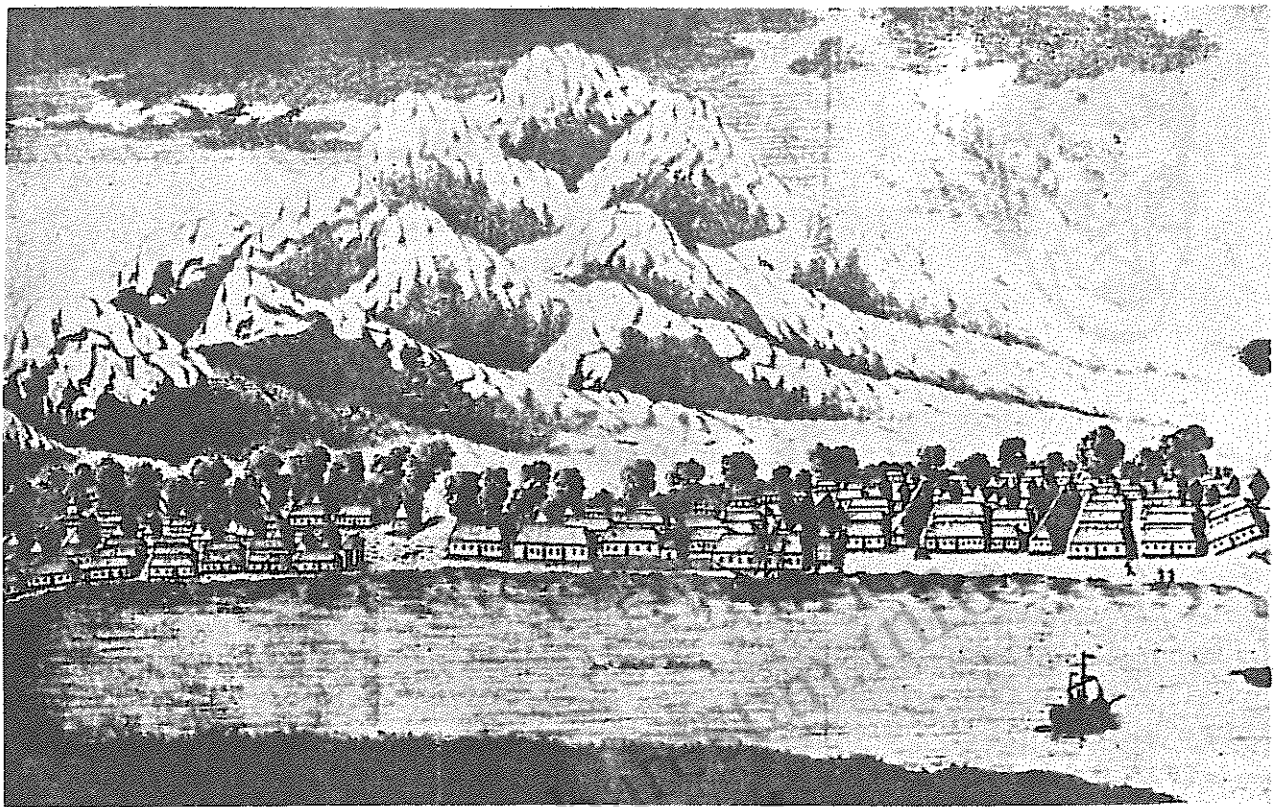
در رابطه با بز پوشلی اعتقاد بر این است که هر گاه مرغی بر روی تخم خوابیده باشد تا آن تخمها به جوجه تبدیل یابند نباید بز پوشلی را به صدا در آید زیرا بر اثر سر و صدای آن جوجه در درون تخم می‌میرد یا به اصطلاح محلی بچه «دل مُرد del mord» می‌شود.

### طرز ساخت ساز بادی گاگور

برای ساخت گاگور از پوست درخت بید یا خرما یا کوآل استفاده می‌کنند. ساخت این ساز هم باید در فصل بهار باشد که پوست درختان لطیف و ترد است. معمولاً شاخه‌ای از درخت کوآل را که حدود چهار سال از عمرش گذشته باشد انتخاب می‌کنند که قطر آن حدود دو شصت انگشت یا اندکی بیشتر است.

پس از جدا کردن آن از درخت ابتدا و انتهای چوب را بصورت یک دایره می‌برند.

چاقوی تیزی را به ابتدای یکی از دو لبه پوست فرو می‌کنند و چوب را در داخل دست می‌چرخانند بطوریکه پوست چوب یک متری بصورت چرخشی بریده می‌شود. و در این



### نمای عمومی شهر بندرانزلی

قرن هیجدهم، جلد اول، تألیف غلامعلی همایون، از انتشارات دانشگاه تهران  
(این عکس به لطف مشترک عزیز آقای مهندس محمد رضا قاهری به آرشیو گیله وارسیده است)

اطلاعات کلی: حکاکی روی مس، تاریخ ۱۷۷۰ میلادی  
برگرفته از کتاب: اسناد مصور اروپائیان از ایران از اوایل قرون وسطی تا اواخر

آنها در لبه گاکور که سوراخ کوچکتری دارد قرار دهند و با دمیدن در آن آهنگی بهاری و دل انگیز برای عاشقان موسیقی این سرزمین خرم و زیبا می نوازند.

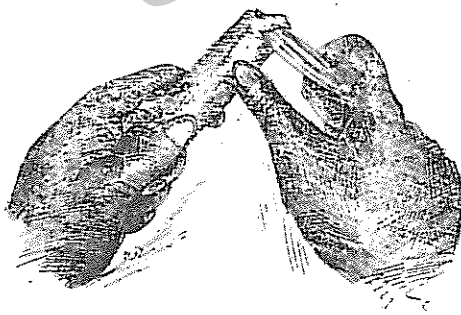
مردم معتقدند در مواقعی که بارش باران به نفع کشاورز نیست و تابش اندکی آفتاب هم برای کشاورز جنبه حیاتی دارد نباید گاکور نواخته شود، در این گونه موارد می گویند:

vačgāgowr nazen bārān hanč

بچه گاکور نزن باران می آید.

تنکابن - بهار ۱۳۷۵

- ۱ - کوال *kaual* در جاهای مختلف تنکابن به صورتهای گوناگون تلفظ می شود کُیل *kaul* یا *kaul*
- ۲ - سیلان، بلندترین کوه در منطقه دوهزار تنکابن می باشد. کوهی است مرزی، که بین منطقه دو هزار و الموت قزوین قرار دارد. امتداد آن شرقی - غربی می باشد، دامنه های شمالی آن در منطقه دو هزار و دامنه های جنوبی آن در منطقه الموت واقع شده است.
- ۳ - کالو *kaalu* گوساله ای است که تازه بدنیا آمده باشد و تا یک سالگی بدین نام خوانده می شود.



کنند گاکور کیفیت مطلوب را نخواهد داشت یا اندکی بی احتیاطی تمام زحمات کشیده شده را به هدر می دهد.

افراد اهل فن برای چنین مواقعی چوب جدا شده از پوست را از دهانه گشاد پوست تا اندازه مورد دلخواه داخل می کنند و چهار تا پنج سوراخ در روی پوست تعبیه نموده و یک سوراخ هم در زیر پوست ایجاد می کنند که آنها می توان با سوراخ "لا"ی نای هفت بند منطبق دانست ساخت گاکور در این جا مراحل پایانی خود را طی می کند و تنها بُز بُز می ماند که باید

حالت تیغه چاقو بصورت مارپیچ عمل نموده و طبیعتاً پوست شاخه بصورت مار پیچ بریده می شود. پس از اینکه پوست شاخه به طور کامل بریده شد یک طرف از سر پوست را گرفته و می کشند و این کشش تا موقعی که پوست کاملاً از چوب جدا نشده ادامه می یابد. بعد یک طرف از لبه پوست را با انگشت نگاه می دارند و پوست را دور هم می پیچانند که پیچاندن آن باید بصورت مساوی باشد. فاصله هر پیچش با لایه زیرین که لایه بالائی را می پوشاند باید در حدود یک سانت تا یک سانت و نیم باشد. این لایه ها یا پوست در انتها به وسیله تیغ درخت یا سنجاق به هم بسته می شود. تا لایه ها از هم نگسلد و باز نشود. سوراخ انتهای این پوست از ابتدایش خیلی بزرگتر می شود که می توان گفت همانند انتهای سرنا می شود. حالا مرحله ایست که باید بر روی پوست سوراخهائی تعبیه نمود. اگر بخواهند خیلی سطحی عمل نموده و روی پوست سوراخی به وسیله داس یا چاقو ایجاد

## افراشته - افلاطونی

م. کوچانی



\*\*\*

اما خوراکی دیگری که تا این آخرها نیز وجود داشت و نامش افلاطون یا (افلاطونی) بود و چند طبق دار آنرا می فروختند که معروفترین آنها (محمّد افلاطونی) نام داشت باید شرح بدهم، هر چند که ناقص باشد. شاید کسی یافت شود که در باره (نصیرخانی) و (افلاطونی) بیشتر و بهتر خامه گردانی کند:

یک طبق بزرگ لبه دار از جنس حلبی مرغوب را در نظر بگیرید که در وسط آن حفره‌ای به حجم دو برابر لیوان امروزی تعبیه کرده باشند. در این حفره تا نیمه آب جوش می ریختند که کم کم سرد می شد و در میان آب ۵ یا ۶ عدد میخ بلند را که سر آنها را بقدر یک سانتیمتر (پارو مانند) پهن کرده بودند می گذاشتند درست مثل گذاشتن قاشق و چنگال در لیوان آب این میخ پارو شکل وسیله استفاده مشتری بود.

در گرداگرد این طبق گرد که گردان هم بود تقریباً ۲۴ الی ۳۰ سلول مانند کندوی عسل به اندازه تقریبی (۱۶ در ۶ سانتیمتر) جاسازی کرده بودند. در میان آنها ۶ یا ۸ رنگ خوراکی غلیظ و شیرین جا می دادند و در میان این خوراکی که اصطلاحاً فروشنده به آنها معجون می گفت، انواع مغز بادام و پسته و فندق و گردو... قرار داشت این طبق گرد و زیبا و خوش رنگ که محتوی آن خوراکی نیز بود بسیار جالب و جذاب می نمود و کمتر نوجوانی می توانست از کنار آن بگذرد و به تماشا نایستد. غلظت این معجونها زیاد بود در حدّ غسل صافی که در یخچال یا فریزر گذاشته باشند. بقول رشتی ها خیلی «آن بست» و بهرحال خیلی غلیظ بود که در کف ۲۴ حفره طبق سخت می چسبید و گاهگاهی فروشنده برای بازار گرمی داد می زد «شیر مرغ و جان آدم ساختم، افلاطونی»

لغات بسیاری را از فراموشی و نابودی رها کنید و بایمردی جناب پاینده و تلاش مدیر نشر گیلکان که آن را چاپ و منتشر کرد، این گنجینه را در دسترس همگان قرار داد.

هدیه آن دوست بزرگوار سبب گردید تا دو فقره خوراکی تفتنی را که از قدیم در رشت مرسوم و معمول بود و اینک متروک شده است به (گیلهوا) تقدیم کنم که در واقع هدیه ایست به روان افراشته شاعر نافرّاد که در غربت جانگداز غریبانه جان سپرد. ناگفته نگذاریم هر اندازه که دوستدار شعرهای گیلکی و فارسی او «ای چهارده ساله پالتوی من» می باشم از راه و رسم و رویه و روحیه سیاسی او فارغم.

\*\*\*

مردی چهل یا پنجاه ساله با داشتن ریش توبی سیاه در کنار دیوار خانه مفتخرالملک (پدر بزرگ مرحوم رحیم صفاری نویسنده معروف) می نشست و چیزی را برشته می کرد و به کودکان می فروخت. مثل برشته کردن برنج یا عدس در تابه و بلندبلند با لهجه لاهیجانی فریاد می کرد (نصیر خانی دانیم) (نصیر خانی دانیم) آنوقت این نصیرخانی یا بقول فروشنده (نصیر خونی) را اندکی کوچکتر از توب تنیس در کنار بساط خود می چید و به امثال ما هر دسته ای دو شاهی می فروخت. در سنین کودکی علی رغم مخالفت مرحوم مادرم که می گفت سنگین و ثقیل است باز مادر چندبار از این نصیرخانی بسرایسم خریدید. روزی مستوجه شدیم که نصیرخانی فروش در جای خود نیست از آنروز دیگر ما به گرد نصیرخانی که گویا ترکیبی از برنج و جو و شاید ذرت که با اندکی دوشاب آغشته و برشته می شد نرسیدیم. چیزی دُرست و حسابی بیشتر از آنچه نوشتم در ذهن نیست فقط می دانم بهای آن دوشاهی بود و شیرین و مقوی بود و مشتریانش کودکان....

یک تن از دوستان کریم و صاحب دل کتاب (افراشته) را به من عنایت کرد. آنرا با شوق فراوان خواندم. این کتاب مجموع شعرهای گیلکی مرحوم افراشته است و جناب (پاینده لنگرودی) که خود از محققان و نویسندگان سرشناس است همتی فرمود و اشعار (راد ساز قلمه‌ای) را در این کتاب فراهم آورد و برگردان فارسی آنرا برعهده کفایت خود گرفت. کاری شایسته احترام....

مرائیت بحث و فحص در سروده‌های بسیار روان افراشته نیست. چه در چند مقاله نیز نمی توان در بررسی و ارزیابی این دیوان گیلکی که نمره ذوق و بینش آن شاعر نامور است موفق شد. در کتاب موصوف کلماتی و مطالبی و مسائلی یافتیم که نخست یادآور نام (شیخ اجل) در من شد او مبتکر سرودن شعرهای سهل و ممتنع بود. تا پیش از سعدی شعر فارسی در بین اهل فضل و قلم و کتابت منحصر بود که آن بزرگوار درهای بسته را با کلید فصاحت و بلاغت گشود و شعر را برای ادراک عموم سرود. افراشته نیز سعدی وار از چیدن لغات گیلکی در کنار یکدیگر سروده‌های خود را عمومی و سعدی وار جاودانه کرد.

افراشته در باره تهران می سرایند: هر چه بخواهی ارزانه - هر چه بگی فراوانه - تره به اروای تی پتر - ده سال پیش تهرانه؟ حالا اگر بخواهیم بزبان محاوره گیلکی چنین موضوعی را بگوئیم باید چگونه بیان می کردیم؟ پس از خواندن این کتاب متوجه شدم امثال من که در رشت بدنیا آمدیم و در همین شهر مدرسه رفتیم و درس خواندیم، ژشد کردیم، سخن گفتیم، یا نوشتیم، حالا باید اقرار کنیم کلمات فراوانی از زبان نرم و شیرین گیلکی را نمی دانیم و بکار نمی بریم و این مایه شرمساریست. اما ذوق سرشار شاعر گیلکی سرای ما آنرا جبران کرد و

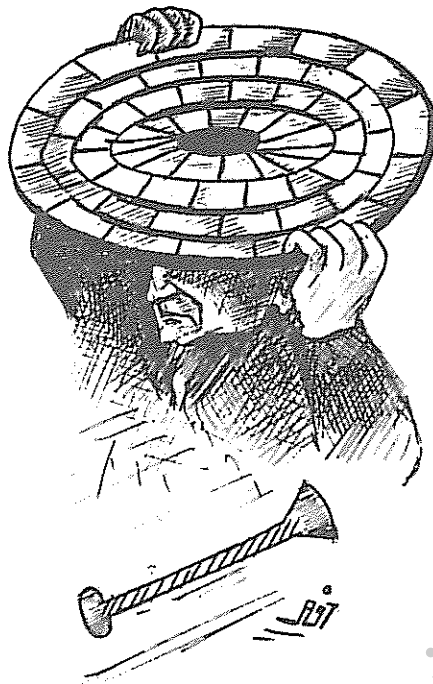


حالا چرا نام آن افلاطون بود نمی دانم. شاید فرم و فرمول آنرا مردم رشت نخست از یونانیان مقیم رشت که به کار تجارت پيله - لاس - و انواع تفاله های ابریشمی اشتغال داشتند یاد گرفتند ...

زیانی ندارد بنویسیم که حضور یونانیان در گیلان مانند فرانسویان - انگلیسیان - بلغاریان - روسیان ریشه در اواخر حکومت صفویه دارد و این بازرگانان در داد و ستد خود بیشتر به تجارت ابریشم عنایت داشتند و پيله های ایتایی را با عرابه به پیش بندر (پیربازار) و سپس بندر انزلی برای خروج از کشور حمل می کردند و بدین دلیل بعضی ها پیربازار را پيله بازار می شناسند که البته درست نیست. یونانیان در گیلان ماندنی شدند و در تمام پادشاهی رضاخان و اوایل حکومت پسرش در ایران کار می کردند و بعضی هم حتی در استخدام اداره نوغان ایران برای تخم گیری و انواع کارشناسی بودند. آخرین یونانیانی که در رشت بودند و همه اینک در خاک آرمیده اند، دکتر میکائیل - نیکولا لاسقاردیس - آنتوان لاسقاردیس که مدیر هتل ساوه بود - موسیو میشل و... بودند.

تصویر دوم درباره نام (افلاطونی) شاید به علت خوش ذوقی سازندگان که باید قندهای آن روزگار باشند بوده است. که ۶ الی ۱۰ رقم معجون رنگارنگ موصوف را در طبقی به قطر تقریبی ۱۲ سانتیمتر در ۲۴ یا ۳۰ ظرف سلول مانند به خریداران در نهایت خوشرنگی و زیبایی عرضه می کردند و ارزش افزوده اینکار برای آنان بیشتر از ۱۰ برابر بهای واقعی بود و سپس برای بالا بردن ارزش کار خود به آن نام افلاطونی نهادند به این دلیل که در زبان محاوره چنانکه اکنون هم بگوش می رسد «مگر من افلاطونم که همه چیز را بدانم» زیرا افلاطون در ایران مظهر همه چیزدانی و دانشمند برتر و برترین بود. فروشنده با ذکر نام افلاطونی می خواست به خریدار القاء کند که در طبق من همه خوراکیها هست. چنانکه در افلاطون همه دانشها جمع است.

اما نحوه معامله و خوردن آن بدینگونه بود که نوجوان در برابر طبق فروشنده قرار می گرفت و با دادن ۵ شاهی یا ۱۰ شاهی و به ندرت یک ریال به طبق دار تمایل خود را به خوردن و خریدن یکی از ارقام دهگانه معجون با انگشت نشان می داد. فروشنده با ظرافت طبق را که بر روی چهار پایه چوبی نهاده شده بود به آرامی می چرخاند و معجون مورد نظر خریدار



را در برابر او قرار می داد. سپس یکی از آن میخ های سرپهن را بدست خریدار می داد و خود با میخ بزرگتری که آنهم سر پهن بود متناسب پولی که خریدار داده بود نقطه ای را به نوجوان خریدار نشان می داد و به او می گفت «از آیه بوشو» یعنی از اینجا برو و خریدار چانه می زد و با میخ خود سه یا ۴ سانتیمتر پائین تر را نشان می داد. فروشنده ۲ یا ۳ میلیمتر به سود خریدار جلو می آمد و خریدار هم دو یا سه میلیمتر بنفع فروشنده میخ خود را حرکت می داد. ۴ یا ۵ بار کلمه «از آیه» (از اینجا) بین خریدار و فروشنده رد و بدل می شد تا معامله جوش می خورد و تماشاگران که بیشتر از نوجوانان بودند در اطراف طبق به تماشا می ایستادند. جوان خریدار میخ سرپهن خود را در ظرف ثابت مطلوب فرو می کرد و آرام آرام به آخر ظرف حرکت می داد. گاهی خریدار برای آنکه معجون زیادتری را در سر میخ پاروئی خود جا بدهد خط مستقیم حرکت را به چپ و راست منحرف می کرد که فروشنده با میخ بزرگتر خود راه را بر او می بست و می گفت «راست بوشو» یعنی درست و مستقیم برو. گاهی خریدار سعی می کرد در آخرین حرکت میخ را در جای خودش بچرخاند تا ماده غلیظ معجون را بیشتر در میخ خود مستقر سازد. در این حال فروشنده میخ دست خریدار را می گرفت و مدعی غش در معامله می شد. گاهی کار به بگو و مگو و متلک پرانی می کشید و حتی ممکن بود معامله بهم بخورد. در این صورت فروشنده میخ خود را

از خریدار می گرفت و پولش را پس می داد. در شرایط معمولی خریدار بی دردسر راست و مستقیم تا آخر مرز می رفت. مقداری معجون که گاهی بقدر یک فندق یا در بهترین حالات به اندازه گردو بود بر پاروی میخ او می چسبید. هر چه بود موافق کم یا زیادی شانس خریدار به او تعلق داشت. جوانک خریدار میخ را در دهان خود می گذاشت و سر آنرا کاملاً می مکید و میخ خالی را تحویل صاحبش می داد و او آنرا با پارچه لنگ مانند خود کاملاً پاک می کرد و در حفره وسط طبق خود که در آن آب ریخته بودند فرو می کرد تا مشتری دیگر برسد... گاهی اتفاق می افتاد که بر اثر غلظت بیش از حد معجون و سرمای هوا هنگام بالا کشیدن سریع میخ وسیله خریدار تمام یا قسمت اعظم معجون موجود در آن سلول یکدفعه بالا می آمد و همراه آن کفرگوئی فروشنده... ای داد و ببداد بیچاره شدم، ورشکست شدم، خانه خراب شدم. البته در هر دو یست بار معامله یا بازی شاید یکبار مشتری با یآوری شانس و اقبال موفق می شد که قسمت بیشتر معجون را بالا بکشد...

نمی دانم این افلاطون سازی و میخ بازی چه زمانی متروک شد. بچه ها در دبستان می گفتند یکبار میخ به چشم یکی فرو رفته و او را کور کرده است و از آن پس شهرتانی بساط این کار را جمع گردانید که اگر هم جمع نمی کرد در معیار امروز ایران این نوع معجون فروشی مورد تأیید ادارات بهداشت قرار نمی گرفت.

بعد از سالها انتظار منتشر شد:

شهرهای یکی

افراشته

محمدی راد بازنقش ای



گردآوری و برگردان به نفاذی

محمود پاینده نگارگری

قابل وصول با پست سفارشی از هر نقطه کشور

در ازای ۱۰۰۰ تومان تمبر

رشت: صندوق پستی ۱۷۳۵ - ۴۱۶۳۵

نشر گیلکان

کنکاشی در ترانه‌های عامیانه:

## لالایی‌ها

محمدصادق رئیسی



اینان در قالب «لالائی» که برای کودکانشان در گاهواره، می‌خوانند، سرگذشت رنج‌آلودشان را به زبان شعر می‌سرایند که از این لحاظ بیشتر به تخلیه روانی خویش می‌پردازند. اینگونه شعرها در حقیقت، بیان واقعیت‌های دردآلود زندگی انسان ساده‌اندیش روستایی است که با سوزناکترین وجه بیان می‌شود.

آنچه که در این مقال، مورد نظر است، یکی از انواع این نوع ترانه‌ها در منطقه مازندران است که به «لالائی» شهرت دارد، که چه در ادبیات رسمی و چه ادبیات محلی، جریان گسترده‌ئی را به خود اختصاص داده است. «لالائی» در لغت به معنای خفتن در زبان اطفال آمده است و نیز، لالایی را آوازی که مادران و دایگان برای خواباندن طفل شیرخواره

ادبیات رسمی جریان دارد، بدون شک از این گنجینه عظیم فرهنگی بهره‌مند بوده است، اگرچه، روزی علمای ادب آن را «زبان فاسد» می‌نامیده‌اند.<sup>(۲)</sup>

در فرهنگ بومی هر منطقه، ترانه‌های بی‌شماری یافت می‌شود که نشان‌دهنده عمق برخورد توده مردم با آنهاست. در این نوع فرهنگ و ادب که از اعماق زندگی توده مردم برمی‌خیزد باورداشتهای قومی - قبیله‌ئی، در قالب افسانه، مثل، شعر، ترانه، لالائی، موری و... ظهور می‌یابند. این ترانه‌ها که مملو از شور و شوق و احساس و عاطفه پاک روستایی است، در حقیقت بیان درد و رنج روستائیان در قالب «لالائی‌ها»، و «موری‌ها» و... است که از زبان مادران و روستائیان درکشیده بیان می‌شوند.

«شبه‌گامی به شب‌نشینی فقیرترین و ناتوان‌ترین اشخاص از قبیله زارعین و ماهیگیرها می‌روم، پیش آمد از روی مساعدت آنها را به من عطا کرده است، مثل اینکه از حوادث سهمگین عبور کرده‌ام و به انتظار آیه‌ئی فرح‌انگیز هستم. پهلوی آنها می‌نشینم، مرا دوست دارند، مخصوصاً وقتی که می‌فهمند من نیز دهاتی هستم پس از آن برای من نی می‌زنند. قصه‌های عاشقانه - «نجما» و «طالب» و تصنیف‌ها و آوازهای دهاتی‌شان را می‌خوانند.»<sup>(۱)</sup>

توجه و تحقیق در ترانه‌های عامیانه - ترانه‌های محلی - یکی از کارهای بسیار مهمی است که باید مورد توجه بیشتر محققین و پژوهشگران قرار بگیرد، آنچه که امروز در

شعر فوق سرگذشت مادری است که برای کودکش کنار گاهواره می‌خواند، مادری که در کودکی خود، مادرش را از دست می‌دهد و هفت برادر دارد. پدر، زن دومی اختیار می‌کند، نامادری از همان ابتدا، بنای ناسازگاری با بچه‌ها می‌گذارد، روزی که برادران به شکار می‌روند، نامادری، دختر کوچک و معصوم را به باد کتک و ناسزا می‌گیرد و از خانه بیرون می‌اندازد، دختر با چشم‌گریبان تا غروب آفتاب بیرون از خانه می‌نشیند، دو مرد تُرک که از آن محل می‌گذشتند، دختر را می‌بینند و ماجرا را می‌پرسند و او را با خود به هندوستان می‌برند، در طول راه به او نان و کشمش می‌دهند، دختر در هندوستان کم‌کم بزرگ می‌شود و شوهر می‌کند و بچه‌دار می‌شود. از طرفی برادران که از شکار برمی‌گردند، نامادری با حیله به آنها می‌گوید که «خواهرتان را دو مرد غریبه با خودشان بردند.» برادر بزرگتر، لباس بر تن می‌پوشد و به جستجوی خواهر گمشده به راه می‌افتد، از این خانه به آن خانه، از این محله به آن محله، پُرس و پرسان، نشانی خواهر را می‌گیرد، تا به در خانه‌ئی می‌رسد، با گفتن «الله، محمد (ص)، علی (ع)» وارد حیاط می‌شود و می‌شنود که زنی برای کودکش کنار گاهواره، لالائی می‌خواند. گوش که می‌دهد، می‌بیند سراغ و نشانی‌ها، همه از خواهر اوست، می‌پرسد که «خاله، خاله، می‌شود دوباره بخوانی؟» و زن می‌خواند:

لالالا مه مهتابه

بیارن آب و آفتابه...

و او خواهر گمشده را در بلاد غریب می‌یابد. با امید به اینکه همه کسانی که فرصت پرداختن به ادبیات و فرهنگ منطقه بومی خود را دارند، جهت ضبط اینگونه آثار گرانبها و برارزش از هیچ کوششی فروگذار نکنند.

نور - ۱۳۷۶ اردیبهشت

#### منابع

- اسنادی در باره نیما یوشیج، به کوشش علی میرانصاری، چاپ ۱۳۷۵، چاپ اول انتشارات سازمان ملی ایران ص ۱۲۲.
- ترانه‌های ملی ایران، احمدپناهی سمنانی، چاپ ۱۳۴۷، انتشارات؟ ص ۹.
- فرهنگ مین، دکتر محمد مین، جلد ۳، چاپ ۱۳۶۸، انتشارات امیرکبیر.
- مقاله: بسوند «ام» در زبان گیلکی، دکتر سیدمحمدعلی سجادی، مجله گیله‌وا، سال چهارم، شماره ۳۴ ص ۳۵.
- نوشته‌های پراکنده، مقاله ترانه‌های عامیانه، صادق هدایت، چاپ دوم، انتشارات امیرکبیر، ص ۳۶۲.
- ترانه‌های ملی ایران، احمدپناهی سمنانی، ص ۱۴۲.
- همان، به نقل از آقای توح، ص ۱۴۴.

«لالا» کردن و «لا» کردن در زبانهای ایرانی به معنی «خوایدن» است، و در مازندرانی «لا» به معنی «روی رختخواب» است. (۴) و نیز صادق هدایت در ترانه‌های عامیانه می‌گوید: «اولین آوازی که به گوش بچه می‌خورد، «لالائی» (Berceuses) است. آهنگ آن اغلب یکنواخت و خواب‌آور می‌باشد، در زبانهای بومی به طور مختلف وجود دارد. موسیقی دانهای اروپا اغلب قطعات قابل توجهی از «لالائی» ساخته‌اند.» (۵)

احمد پناهی سمنانی، آن را به ترانه‌های لالایی و نوازش تقسیم می‌کند و می‌گوید: این دسته از ترانه‌ها در چند زمینه مختلف بکار می‌رود، برخی از آنها به منظور خواباندن کودک، به وسیله مادران خوانده می‌شود، اینگونه از ترانه‌ها، از مشهورترین نوع است که روایات گوناگونی از آنها وجود دارد، برخی دیگر، جنبه نوازش دارند که نوازش برای پسر، نوازش برای دختر، نوازش برای مطلق کودک، انواعی از آن هستند. حتی برخی از آنها برای نوازش حیوانات بیان می‌شوند و روایات آنها در هر منطقه با اندک تغییراتی خوانده می‌شوند» (۶)

خاستگاه اصلی این نوع ترانه را می‌توان از قدیم‌ترین ایام تاکنون در هر منطقه و شرایطی، متفاوت دانست، چرا که فرهنگ و بینش هر منطقه‌ئی، با منطقه‌ئی دیگر متفاوت بوده و فرهنگ خاص خود را می‌طلبد، اما آنچه حائز اهمیت است، بار سنگین عاطفی آن است که در همه مناطق مشترک است، زیرا در لحظه تنهایی یک مادر با جگرگوشه‌اش است که او را از لحاظ عاطفی با تمام مادران جهان پیوند می‌زند و آواز «لالالایی» سر می‌دهد. بنابراین «لالایی مادران را در پای گاهواره‌ها، برای خوایدن کودکان و آرام نگهداشتن آنها، شاید بتوان نخستین ترانه‌های جوشیده از دل مردم دانست، چه خواندن «لالایی» گاه همراه با کلمات ساده و گاه با آهنگ تنها، از دیرباز در ایران معمول و رایج بوده است، و هر مادری به ذوق و سلیقه خود کلماتی را در آهنگ «لالایی لالی لای» و یا «لالایی» ریخته و از آن استفاده کرده است.» (۷)

نمونه‌ئی از یک ترانه «لالائی» از منطقه نور

لالالا مه مهتابه

بیارن آب و آفتابه

شورن روی مهتابه.

لالالا، بخواب! مهتاب من!

آب و آفتابه بیاورید

و روی زیبای مهتابم را بشوید.

لالالا ملک و سنی

علی چهچه پسرگشتی

مینِه دروازه در کردی.

لالالا، بخواب! که هووی من ملک!

آنگاه که برادر جوانم - علی - به گشت و گذار

می‌رود

مرا از دروازه بیرون می‌اندازد.

لالالا مه مهتابه

بیارن آب و آفتابه

لالالا، بخواب، مهتاب من.

آب و آفتابه بیاورید!

دژرک آمد ز ترکستان

مینِه دادن مَشِج و نان

مینِه بورژدن به هیندستان

دو تُرک از تُرکستان آمدند

به من نان و کشمش دادند

و مرا به هندوستان بردند.

لالالا مه مهتابه

بیارن آب و آفتابه

لالالا، بخواب، مهتاب من

آب و آفتابه بیاورید.

هفتِ دائی شیکارِ درِ

هفتِ تولِه دَمالِ درِ

هفتِ تفنگِ قطارِ درِ

هفت دائی‌ات به شکارند

هفت توله سگ با آنهاست

و هفت تفنگ به دوش قطار کرده‌اند.

لالالا مه مهتابه

بیارن آب و آفتابه.

لالالا بخواب مهتاب من

آب و آفتابه بیاورید.

## گزارشی از برگزاری نمایشگاه هاشعر

در دانشکده کشاورزی دانشگاه گیلان

با خبر شدیم که دانشجویان دختر دانشگاه گیلان در اردیبهشت ماه سال جاری، به ابتکاری جالب و ارزشمند در حوزه خوشنویسی دست زدند و برای نخستین بار نمایشگاهی اختصاصی از آثار گسیلکی شاعران گیلان به نام «هاشعر» را در دانشکده کشاورزی بر پا نمودند.

اقبال و توجه عمومی به هاشعر، چنان گسترش یافته است که در سطح دانشگاه‌های گیلان (دولتی و آزاد) و در میان دانشجویان بازتاب گسترده‌ای داشته است. استقبال دانشجویان از هاشعر در دانشگاه گیلان چنان بوده که، نمایشگاهی اختصاصی از آثار خوشنویسی آن‌ها از هاشعر (پدیده جدید هنری گیلان) ترتیب یافته است. استفاده از ادبیات بومی، و آن هم به طور تخصصی و اختصاصی، نشانگر غنا و لزوم توجه به فرهنگ، هنر و زبان مادری گیلانی‌هاست.

دانشجویان هنرمند دانشگاه گیلان، هاشعر را به دلیل مضمون نقاشی‌گونه و به ویژه فرم موجز و پله‌ای آن که برای خوشنویسی بسیار مناسب است و قدرت مانور با آن بسیار بالاست، برای خوشنویسی برگزیدند.

همزمان با برپایی این نمایشگاه، گزارشی مصور از آن از سوی سیمای مرکز گیلان، تهیه و پخش گردید که بازتاب خوبی در میان اهل قلم، تحصیل کردگان و دانشجویان گیلانی داشت. (۱)

نمایشگاه از روز ۷۶/۲/۱۵ تا ۷۶/۲/۱۷ به مدت سه روز برگزار گردید. قرار بود چنین نمایشگاهی به مناسبت سالگرد شهادت میرزا کوچک جنگلی (سردار بزرگ نهضت جنگل) در آذرماه ۱۳۷۵ نیز برگزار شود که به دلیل کمبود امکانات برگزار نگردید.

این نمایشگاه با استفاده از هاشم‌های تعدادی از شاعران گیلان ترتیب یافت. هر چند تعداد تابلوهای ارائه شده از هاشم‌ها محدود بود و هیچ‌ده تابلوی شعر را در بر می‌گرفت آقا

با خبر شدیم که دانشجویان دختر دانشگاه گیلان در اردیبهشت ماه سال جاری، به ابتکاری جالب و ارزشمند در حوزه خوشنویسی دست زدند و برای نخستین بار نمایشگاهی اختصاصی از آثار گسیلکی شاعران گیلان به نام «هاشعر» را در دانشکده کشاورزی بر پا نمودند.

گیله‌ها ضمن ارج‌گذاری این اقدام فسرهنگی دانشجویان و مسئولین دانشکده کشاورزی، لزوم ارائه‌سازی چنین در حوزه هنر و ادبیات بومی را به هموم هنرمندان گیلان و مازندران یادآور می‌گردد. ظاهراً در این میان، مانور روی فرم هاشم‌ها با توجه به ساختار موجز و بسیان تصویری آن، مستقیم‌تر و پذیرفتنی‌تر می‌نماید. امیدواریم در آینده نزدیک شاهد ارائه‌آثاری ارزشمند در قلمرو خوشنویسی، نقاشی و طراحی با استفاده از تصاویر بکسر بومی و توان بالای هنرهای کلامی گیلان و مازندران باشیم.

### حدیث قزوین

«حدیث قزوین» از هفته‌نامه‌های استان همسایه قزوین است که به مدیریت آقای نقی افشاری روزهای دوشنبه در این شهر چاپ و در سطح استان جدید قزوین منتشر می‌شود. در هر شماره صفحه‌ای به شعر اختصاص دارد که زیر نظر مجید بالدران شاعر خوش قریحه قزوینی اداره می‌شود. از آن رو که جمعیت زیادی از گیلانیان در قزوین زندگی می‌کنند و بالتبع تعدادی از شاعران گیلانی نیز در این شهر حضور دارند، صفحه شعر نشریه همیشه از آثار این شاعران نمونه‌هایی دارد.

شماره جدید حدیث قزوین (سال پنجم، شماره ۱۰، ۱۹ خرداد) در صفحه شعر خود به شعر گیلکی و مسعرقی «هاشعر» پرداخته و یک نمونه از «هاشعر»‌های محمد بشرا شاعر نام‌آور گیلانی را چاپ کرده است. پیش از این نیز دو نمونه از هاشم‌های جمشید شمس‌پور شاعر گیلانی مقیم قزوین نیز در این نشریه چاپ شده بود.

محمد بشرا، محمد فارسی، مرادیان گروسی، غلامحسین عظیمی، هوشنگ عباسی، رحیم و رضا چراغی، محسن بافکر لیالستانی، ضیاءالدین خالقی، وارث فومنی و....

هشاشعرها با ترجمه فارسی همراه بوده‌اند که در دریافت درست تر شعرها، به خصوص به بازدیدکنندگان غیرگیلانی از دانشگاه‌های استان‌های دیگر مساعدت می‌نمود. جدای از تابلوهای هشاشعر، چند تابلوی دیگر نیز تهیه شده بود. در میان آن‌ها، تابلویی اختصاصی به معرفی شاعران هشاشعر می‌پرداخت. در تابلوهای دیگری به خط نستعلیق توضیحاتی در باره هشاشعر آمده بود. تابلوی اختصاصی دیگری به خط نستعلیق، به «بیانیه هشاشعر» اختصاص یافته بود.

دانشجویان خوشنویس شرکت‌کننده در این نمایشگاه عبارت بودند از: فدرا میرصالح گیلانی، مریم شاهین‌فر، زهرا مجیب حق‌قدم، کتایون اسلامی، اکرم جوقة دوست، ساناز میرزایان و ...

در برپائی این نمایشگاه آقای مهندس حسین کنعانی تلاش و زحمت زیادی کشیدند.

حیفاً آمد گزارش نمایشگاه خوشنویسی هشاشعر را ببندیم و دفتر یادبود نمایشگاه را که عبارات کوتاه اما جالب و خواندنی زیادی در آن درج شده نگشاییم. به عنوان حسن ختام چند یادداشت از دفتر یادبود را با هم مرور می‌کنیم: زبان گیلکی، زبانی اصیل است که ریشه در خون و گوشت و پوست مردم گیلان دارد. نمایشگاه‌هایی از این قبیل مراد بسیار شعر زیر می‌اندازد:

هر کسی کو دور ماند از اصل خویش باز جوید روزگار وصل خویش (سارنگ بزرگ)

شیمی دست و پنجه درد نکنه به عنوان قدم اول خیلی خوبه، ان‌شاه... کی آرایا هتو ادامه بدید و شیمی نمایشگایان بعد بهتر بیه. (دانشجوی مکانیک)

هنر شما خواهران بزرگوار ستودنی است. هنر تجلی‌گاه تعالی روح انسانی‌ست، هنر دریچه‌ایست که می‌توان از آن به راز آفرینش پی برد. هنر، خود جهانی‌ست سراسر راز و رمز. هنر شما که به فرهنگ و شعر گیلکی پرداخته‌اید، از جهتی ستودنی‌تر است. هماره سبز و همیشه خرم

باشید. (مهدی علوی - از دانشگاه شیراز)



مهرزاد

همه خط‌ها در یک سطح نبودند بعضی زیاتر و بعضی در سطح خط زیبا نبودند ولی شعرها جالب بودند.

شعرهای گیلکی جالب بودند اما تعداد تابلوها اندک بود.

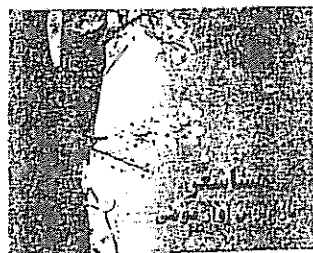
با عرض سلام، با تشکر از این که به شعرهای اصیل گیلکی بها داده و چنین آثاری را به اجراء گذاشتید.

لحظه‌های در اوج، یعنی همین. (نورمندا خنجری)

\*\*

هشاشعر

### تازه‌ترین آواز قومی



به گوش: رحیم چراغی  
منتشر شد

علاقتمندان در صورت تمایل می‌توانند با ارسال ۱۴۰۰ ریال تمبر آن را از طریق خدمات پستی گیله‌وا دریافت نمایند.

با تشکر از برپائی نمایشگاه، خواهشمند است قبل از برپائی به عموم اطلاع دهید تا همگان در آن شرکت کنند.

\*\*

بیان احساس در تار و پود مردم این دیار تنیده شده و نیاز برای بازگو کردن آنچه که احساس نامیده می‌شود ابدی است. با تشکر از برپائی چنین نمایشگاهی برای احیای فرهنگ این مرز و بوم.

\*\*

ضمن عرض خسته نباشید و دست مریزاد، خدمت تمامی دست‌اندرکاران نمایشگاه شعر گیلکی «هشاشعر»، حرکت بسیار باارزش و زیبا صورت گرفت. ادامه این گونه فعالیت‌ها شاید بتواند گوشه‌ای از فرهنگ غنی و تا حدود زیادی فراموش شده گیلان را احیا کند و به گیلانی‌ها خودباوری و اعتماد بنفس عطا کند که هر چه بیشتر با فرهنگ اصیل و غنی خود آشنا شوند... (مسعود مهرزاد - دانشجوی الکترونیک)

\*\*

هشاشعر دریچه‌ای است برای افراد غیربومی که دوستدار هنر فلکلوریک هستند تا بهتر با روح سبز مردم این منطقه آشنا شوند. (مهدی تعلیمی)

\*\*

نمایشگاه خوبی بود. انتخاب اشعار عالی و مهرانگیز بود.

\*\*

در بهار خاموشی چون بهار ۷۶ برپائی نمایشگاهی این چنین بهارانه، سبز و زیبا دلم را از خوشی انباشته کرد و فهمیدم هستند هنوز دل‌هایی بهاری و جوان که امیدمان دهند. دستتان درد نکند دوستان. خوش باشید و پر راه خویش محکم و استوار. پیروز باشید همکلاسی‌ها... دست و پنجه‌تان درد نکند. مرحبا...

\*\*

با توجه به بازدید مختصری که از این نمایشگاه داشتیم، گرچه ظاهراً محدود نشان می‌دهد اما با محتوی و هنرمندانه بوده و نیز حفظ اصالت و فرهنگ مردم خوب و خونگرم گیلان که گوشه‌ای از آن را به نمایش گذاشته است... (ا. ه.)

با تشکر از دانشجویان برگزارکننده نمایشگاه در تهیه این گزارش.

۱- همچنین گزارشی کوتاه از برپائی این نمایشگاه در شماره ۸۰ (اردیبهشت ۷۶) ماهنامه خبری دانشگاه گیلان منتشر شد.

گاهی که گذرم به آستارا می افتاد در عبور از «لیسار» دلم هوای یار می کرد. پیری در آن دیار عزلت گزیده بود عارف و شیدا و دل به طبیعت سپرده. در انزوای مطلق خویش با همه کس در جهان مهربان بود. مهربانی او را اگر هیچ کس نداند، من و اهالی خوب لیسار نیک می دانیم.

پیرمرد همچنین، عاشق مطالعه، کتاب، کتابخانه، انجام کار خیر و برداشتن قدم خیر بود. گیلانی نبود اما حدود سی سال بود که به گیلان آمده بود و از قضای روزگار پایش به لیسار تالش افتاده بود و همان جا گیر کرده بود. یاگیر گیلان شد. زمینی بزرگ کنار دریا خرید و باغی مصفا و دلگشا گرفت. خانه ای کوچک اما زیبا در آن ساخت که از هر طرف پنجره داشت و رو به جنگل و دریا و طبیعت سبز اطراف باز می شد. به تنهایی در آن می زیست و هر بار که میزبان یاری همدل و یک رنگ می شد سر از پا نمی شناخت. مصاحبت با او در کوچه باغهای ساحل دریاچه لذت بخش بود و خاطره انگیز بویژه وقتی که اصرار داشت ناهار یا شام پیشش بمانی. آنوقت از گوشه ای سیب زمینی می کند، از گوشه ای دیگر باقلی می چید، و با سیر و سبزیجات تازه باغچه، ساده و بی شیله پیله از تو پذیرایی می کرد. آخر او باغبان خوبی بود و تا حد زیادی خودکفا!

وجیه الله مسرت متولد ۱۲۹۵ و نزدیک به ۸۲ سال عمر داشت بازنشته آموزش و پرورش بود، یک عمر به تعلیم و تعلم گذرانده بود و با حکم مدیرکلی یکی از ادارات کل وزارت آموزش و پرورش در تهران بازنشته شده بود. از وقتی که تنها دخترش ماندگار دیار غربت های دور دست شده بود او نیز به این گوشه از طبیعت زیبای شمال دل بست و با دل خود زیست.

انسانی بیدار دل، هشیار و عارف مسلک بود. برای اهالی خوب قصبه کوچک و ساکت لیسار قدمهای خیر برداشت از جمله سالها پیش در مسجد قصبه حدود ۳۰۰۰ جلد کتاب جمع آوری کرد که به اصطلاح نقش کتابخانه عمومی را ایفا می کرد. بعد از احداث کتابخانه جدید توسط وزارت ارشاد، موجبات انتقال آن ها را به کتابخانه فراهم نمود و علاوه بر آن بیش از ۲۰۰ جلد از کتابهای قدیمی و ارزشمند خود را نیز به آن هدیه کرد. پیرمرد شاعر بود. اما هرگز ادعای شاعری

نداشت. دو قطعه شعر خودش را با نامه مورخ ۷۴/۱۱/۲۴ برایم فرستاده بود و نوشته بود: «... گاهی اشعاری بسبک قدیم می گویم اگر مناسبتی پیش آید ولی بهیچوجه ادعای شاعری ندارم و هرگز خود را تسلیم شعر و شاعری نمی کنم. در دنیای امروز کارهای مهمتر و لازم تری از شعر و شاعری داریم و جوانان ما آفاق وسیعتری از علم و صنعت و تکنولوژی در پیش رو دارند که بدان بنگرند و بعقب ماندگی خودمان بیاندیشند و در فکر چاره جوئی باشند. دو نمونه از شعر خودم را که در دسترس داشتم بضمیمه برای شما فرستادم و خواهش می کنم بخوانید و پاره کنید و بکسی هم نشان ندهید. بخصوص مایل نیستم در جائی مثل مجله آبرومند و وزین گیلوا چاپ شود...»

مسرت در تاریخ ۱۳ اردیبهشت امسال بر اثر کهولت سن در انزوای دوست داشتنی خود درگذشت. اهالی مهربان لیسار در ماتم این غریبه دوست داشتنی که سالیان دراز مهربانترین دوست آنان بود به ماتم نشستند و او را مطابق وصیتش در صحن باغ و حیاط خانه اش دفن کردند.

آخرین دیدارمان را به یاد می آورم. هوا گیله وایی بود و ما کنار دریا قدم می زدیم و او رنج تنهایی را گویی می خواست در مدت کوتاهی که پیشش هستم هر جور شده فراموش کند. مرتب حرف می زد. شعر «قوی تنها» را که در اقتباس از غزل معروف دکتر حمیدی شیرازی سروده بود برای من خواند یا صدایی شکسته و حزن انگیز و با حنجره ای خسته:

زمانی که باید مسرت بمیرد

بغربت بماند، بغربت بمیرد

کسی کو براه و روش بود تنها

عجب نیست تنها به عزلت بمیرد.

چه جای درنگ است...

اکنون که مسرت نیست به گمانم از بند شکسته نفسی هایش رسته باشم یکی از اشعارش را که در وصف لیسار سروده بود در اینجا چاپ می کنم. حیف است که مسرد ندانند شاعری ساده و صمیمی و بی ادعا روزگاری در گوشه ای از طبیعت سبز گیلان می زیست که درد مهربانی داشت.

\* عکس مرحوم مسرت به لطف دوست عزیز مشترک آقای بابا نجفی چاپ شد.



## درد مهربانی

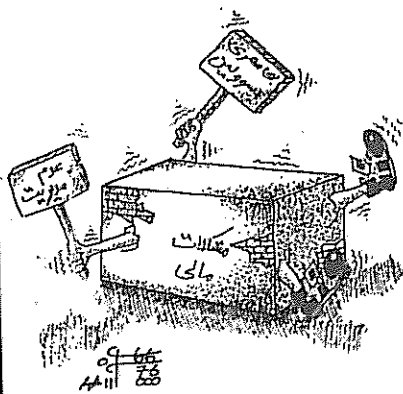
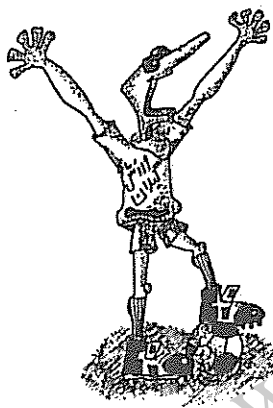
به مناسبت درگذشت غریبه مهربان لیسار، وجیه الله مسرت.



لیسار

به ندای نوجوانی زفرب آرزوها. سفری که روح والا بجهان گزیده کالا گل عشق و آرزو را بمسافرت بچینم ز قضای روزگاران بطوالش آمدم من به محیط رادمردان به رسوم باستانها به نسیم صبحگاهی که ز طرف کوه خیزد ز فراز کوه و جنگل بکجا شود میسر به ستیخ کوهساران رده کهن درختان به افق سیاهی شب نه هنوز رخت بسته اگر ابرپاره بوده که بکوه و دره بوده مگر این عجزه دهر نرشته پنبهها را بود این شبانه اشباع سفید جامه باشند به سکوت کوه و جنگل گذری همیشه دارم سفری به پیش دارند جهنده جویباران ز برنجزار گویم که بزیر چرخ گردون چه کسی روان تازه بزمین مرده داده چو فرشتگان پاکند که قوت خلق کارند ز همه نقاط تالش به لیسار علاقمندم بکجا سفر کنم من که بتار و پود روحم به هوای پاک و سالم بزمین سبز و زیبا ز نشاط نوجوانان، ز صفای پیرمردان

همه بود شور و عشقم سفری بدور دنیا بزم ز ورطه دون بعوالمی معلما بکنار از هیاهو برهم زشر و غوغا به سکوت کوه و جنگل به غریب موج دریا به هوای پاک و سالم به زمین سبز و زیبا به شمیم باد و باران که وزد زروی گلها به زلال آب دریا رخ خود کنم تماشا؟ چو صف رشید مردان به نبرد گه مهتا که سپید جامگانی چو عروس گشته پیدا ز چه رو نمی کند رو به هوای جو بالا ز سبکسری نموده یله سوی کوه و صحرا گله های گوسفندان که چرا کنند هر جا که در آغوش طبیعت چه خوش است گشت تنها به وداع کوه و جنگل گسلند بند از پا به یقین کسی ندیده چمنی چنین مصفا که گیاه جان فزائی ز زمین شده هویدا بزمین حیات بخشند ز جان خویش زنها که مواهب طبیعت همه جمع گشته اینجا به لیسار بسته ام دل نروم به هیچ ماوا بسراغ من بیاید بمآمنی مهتا به یقین رسید یاران که مسرت است آنجا



2

طبیعت زیبای سپیدرود...

بوته های خشک لمیده باشد حاکی از بارندگی زودرس است.

از آنجا که مردم بومی روزگاری به کار تکثیر دست داشته اند امروز نیز در مقیاس کوچکتر اغلب در تکثیر و پرورش ماهی قرمز و ماهیهای اکواریومی فعالند چه در امر صید و شکار ماهی و چه در امر شکار جانور و پرنده اصول حفاظت حیات وحش و محیط زیست را در امر بهره وری بعنوان یک وظیفه مستمر و تردید ناپذیر باور دارند و پیوسته نظارت می کنند تا مسافران نیز اصول حفاظت حیات وحش را در ابزار، میزان و نوع صید مراعات کنند.

این همه تلاش و همت، این علاقه و توجه مردم که نشان میدهد بشدت به زیبایی طبیعی و طبیعت مصفای پراز ماهی و پرند و وابسته هستند حاکی از این واقعیت است که شرکت شن و ماسه کیسم شمال جانشین مناسبی برای اولین کارگاه تکثیر شیلات ایران نیست و نخواهد بود. منابع مورد استفاده:

- ۱ - آذری تاکامی، قباد، ۱۳۴۴، تکثیر مصنوعی و پرورش قاس ماهیان، دانشکده دامپزشکی دانشگاه
- ۲ - آوخ کیسمی، مهران، ۱۳۷۳، جایگاه حیات وحش و حفاظت آن در ایران، مرکز تحقیقات شیلاتی آبهای دور (چابهار).
- ۳ - خمایی زاده، جعفر، ۱۳۵۷، ولایات دارالسرزگیلان، نشر بنیاد فرهنگ ایران.

شماره های گذشته گیلوا را از کتابفروشی نصرت بخواهید

رشت - خیابان علم الهدی  
تلفن ۲۵۲۴۸

# رقص زبان پاک ل گپ\*

ایرج شجاعی فرد

ایجاز سخن بر آنم داشت تا گفته‌های ادیب گیلانی، محمود طیاری را در میان دو کمان جای دهم. پیش از بررسی گفتار ایشان یادآوری می‌کنم که تمییر «رقص پا یا زبان»، که به نام وی تعرفه گردیده تازه‌گی ندارد و پیش از این هم در نوشته‌های برخی از نویسندگان و شاعران خارجی مطرح شده است. از آن جایی که پاسخ‌های ادیب گرامی در گفت و گوی «رقص پا با زبان»، انسجام بایسته را نداشت و از پشتوانه‌ی پژوهشی برخوردار نبود و با کمی بی‌پروایی، لفاظی‌های دوگانه و حتا چندگانه بود، لذا سرفصل [رقص زبان پاک ل گپ kalagap] را برگزیدم که برآورنده‌تر بود. خودشان هم در پاسخ به پرسش خبرنگار این نکته را تایید می‌کنند و می‌گویند «شما با سؤال تان به تدریج باید فضا را برای من باز کنید. جوری که من بتوانم در آن بال بزنم و با ناخودآگاهی‌ام! خواسته‌ی شما را اجابت کنم. و گر نه پاسخ هوش مندانه معضلی از ما حل نخواهد کرد». بنابراین نمی‌توان انتظار یک جستار خردمندانه را داشت.

جان مایه‌ی سخن ایشان، نشستن و گفتن و برخاستن است و زمین و زمان را به هم بافتن. به ویژه که «مهم نیست من چه می‌گویم، مهم این است که چه دارم می‌گویم». این دیدگاه بی‌شبهت به داستان طنزآمیز خواستگاری پهلوی نیست. حال اگر بخش نخست این فرگرد را ابزار القاء پیش‌فرض‌های ادیب گرامی به حساب آوریم، «هر پروسه‌ی زبانی به کمک بخشی از تئوری‌های از پیش تعریف شده سرپا است» و بخش دوم را هم هدف بیانگاریم «ما می‌خواهیم ارتباط برقرار کنیم. همین»، با این اسب لنگ و نعل وارونه به جایی نمی‌رسیم. با پیش تازی ایشان در همان آغاز راه می‌مانیم و جز هیاهوی آن زجلاً چیزی باقی نمی‌ماند.

آن چه تاکنون بر من آشکار شده این است که ایشان یک تنه به میدان آمده‌اند، هم در باره‌ی تاریخ زبان و ریشه‌یابی واژه‌های گیلکی کار می‌کنند و صاحب نظراند «باید ببینیم ریشه‌ی این زبان کجاست؟ چند سده را پشت سر گذاشته‌؟» وقتی می‌بینیم که زبان گیلکی شاخه‌ای از اوستا است که نشأت در زبانش پهلوی می‌کند. و

هم‌چنین می‌خواهد «ساختار جدیدی را در حیطه‌ی ادبیات گیلکی و بعد فارسی جا بیاندازد و بخشی از تفکر و تخیل و ذهنیت خودش را به جهان پیرامون منتقل کند.» کاری سترگ که بدون دانسته‌های شایسته و بایسته امکان‌پذیر نیست.

اینک اگر گفته‌های رنگارنگ ایشان را بررسی کنیم، در می‌یابیم که یک ردیف آگاهی‌های سطحی برگرفته از اطلاعات عمومی که معمولاً دست ابزار هر دست‌اندرکاری است، ادیب گرامی را به توهّم دانستن دچار کرده است، در تاربافت‌های خود بزرگ‌بینی تنیده شده است. و گر نه چه گونه می‌توان چنین ادعایی داشت و چنین سخنانی را گفت؟

«ما نمی‌خواهیم زبان گنگ و خط فراموش شده‌ای را احیاء کنیم.» اولاً این زبان گنگ نیست بلکه گنجایش بایسته را ندارد. دوماً با زبان ابکم و مبهم نمی‌توان «چیزهایی را که از دور خارج شده ترجمه و احیاء کرد»، سوماً نمی‌توان «برای زبان ملی، زبان کوچک که نه، رقیب ساخت»، چون چشمه و دریا هیچ مناسبتی با هم ندارند. افزون بر این‌ها وقتی یک زبان گنگ است چه گونه به تجربه دریافته‌اید که «دارای کاربردهای زیادی است؟». اگر خط فراموش شده‌ای دارد پس چرا در جای دیگر «به صورت خط در نیامده؟». است. «حالا شما چه می‌گویید، و ضرر این کار در کجا است و تاوان آن چیست؟». حالا من می‌گویم که زبان این گونه سخنان ناسنجیده بسیار و تاوان آن هم فراوان است. کافی است که درباره‌ی خواننده‌ی جوانی که می‌خواهد در این راستا پژوهش کند بیان‌دیشیم و دریابیم که با «جان آتش‌پرست ماسوله‌ای سنگستانی» و با این دوگانه‌گی‌ها چه گونه باید پیوند تنگاتنگ برقرار کنیم. با این توصیه که از بکار بردن واژه‌های آتش‌پرست پرهیز کنید چون کار مایه‌ای جعلی دارد و برای تالان دارایی‌های مردم ایران در یک دوره‌ی تاریخی ویژه هستی یافته است.

ادیب گرامی که کمی «جنبه‌ی پژوهشی» به کارشان داده‌اند و می‌خواهند در روزگاری که زخم‌ها دهان باز کرده‌اند، به زبان مادری خود فریاد بکشند و بی‌گمان این فریاد قلمی است، دست کم باید تعرفه‌ی جا افتاده‌ای از این زبان

داشته باشند. نه این که در یک جا «دیوار سیمانی‌اش» بخوانند و کوبه‌هایی بر آن بزنند و در انتظار صدای هم‌زاد خود بنشینند و در جای دیگر آن را «زبان کیپ؟!»، بدانند که «از مانع عبور می‌کند». از یک سو «زبان گیلکی -

ایتالیایی و به دور از مقوله‌ی گیله‌مرد آمریکایی و فونتیک و شاعرانه است» و از سوی دیگر «بی‌شبهت به زبان لاتین نیست و فونتیک و آکوستیک است». در جایی دیگر «گوش نوشتاری» است و سرانجام نه زبان است و نه گویش و نه هیچ کدام از این دیدگاه‌های من در آوردی که تنها از یک برخورد سلیقه‌ای هستی یافته است. «اشارات‌های ابرو است نه خود ابرو». می‌توان به شیوه‌ی گروتوفسکی و ایستانیلاوسکی با «فیگور و میمیک» و با چین و چروک دادن چهره از نوع لب‌خند و ریش‌خند و نیش‌خند و خنده‌های دیگر از گریه‌ها گفت و نوشت. البته با «تصویر و کلام و کولتور و فولکلوراش» هم این کار شدنی است. کله‌جوش هفت جوشی که با این همه آتش ناپخته مانده و به «یک جور چراغ زدن» و یا ابرو انداختن پایان گرفته است. با این رنگ آمیزی که نه، رنگ‌پاشی به همه توصیه می‌کنند که «یک بار خطر کنند و به میان آب‌های پیچان سپیدرود و جوشان دره‌های سیاه‌رود = سی‌رود = سنگ‌رود» بپرند. فقط در میان سویی کلام یادشان رفته که سپیدرود امروز دیری است از تب و تاب افتاده و جز سنگ نخاله‌ها چیزی در بستر خود ندارد و هم چون گذشته طقیان نمی‌کند که شهر آستانه را بگیرد و به پای‌بوسی عوامانه‌ی آسید جلال‌الدین اشرف بیاید. سیاه‌رود هم جوشان نبوده و نیست و دره‌های آن چنانی هم ندارد.

گمان می‌کنم این گونه پندارگرایی‌های جغرافیایی دیگر از دور خارج شده باشد. چه خوب بود که به جای پراکنده‌گویی‌های بی‌حساب و کتاب، کمی هم در باره‌ی تاریخ و خاستگاه و پیدایش و سیر دگرگونی‌های زبان گیلکی می‌گفتید تا خواننده‌ی سر درگم شده به راستی دریابد که با آدمی همه فن حریف روبرو است، کسی که می‌خواهد با «چیزی رازگونه» از پس همه‌ی این کارها بر آید.

مزید آگاهی ادیب گرامی زبان‌های گیلکی و تالشی و تاتی و سمنانی و مازندرانی و گورانی و شوش و بخشی از جسی اصفهان بر پای‌های ریشه‌یابی واژه‌ها از یک خانواده‌اند و دیدگاه‌های یاد شده باید بقیه را هم در بر بگیرد.

بر من آشکار شده است که ادیب گرامی در جستجوی ریشه‌یابی زبان گیلکی نبودند که هیچ، بلکه از دور هم دستی بر آن ندارند. چون اگر جز این بود، پرگست نام گیل مرد = گیله مرد را به گونه‌ی اسم مفرد بکار نمی‌بردند. چرا که هر کاول به دستی گیل مرد نیست. گرچه چنین کارمایه‌ای جا افتاده و بت شده و زبان زد خاص و عام و شکستن آن دشوار است. نام گیل مرد ریشه‌ای تاریخی و بیس دراز دارد. ساییده شده‌ی [گیل آمارد = گیل مارد = گیل مرد] و نشانه‌ی به هم پیوستن دو تیره‌ی آمارد در کوه و گیل در جلگه است. چونی و چرایبی‌اش هم بماند که در این نوشته‌ی نقدگونه نمی‌گنجد. اینک اگر با همین انگیزه به بررسی و مقابله‌ی زبان بخش خاوری گیلان و زبان باختری آن به ویژه رشتی بپردازیم، در می‌یابیم که چرا برخی از واژه‌های به جای مانده در دو زبان تفاوت دارند. نمونه‌ای از این دست‌واژه‌های [واقوشتن «vâquštan» و [اوسدن ūsadan] رشتی است که در آن جا نیست و واژه‌های [ویگیتن vigitan] و [خوجیربون xūjir bon] است که در زبان رشتی نیست. با وجود پیوند تنگاتنگ زیست‌محیطی دست‌کسم در جلگه و نزدیکی فاصله‌های جغرافیایی در طول چند هزار سال گذشته می‌پرسم که چرا این داد و ستد زبانی و حتا فرهنگی به طور کامل انجام نگرفته و بخش گسترده‌ای از گویش‌های آن‌ها با هم تفاوت آشکار دارند؟ جدای از پژوهشی که خود در این زمینه داشته‌ام، در همین جا از همه فرهیخته‌گان و پژوهش‌گران گیلانی و همه‌ی آنانی که در این راستا کار کرده‌اند می‌خواهم که اگر سخنی یا نوشته‌ای در این باره دارند برای ماهنامه‌ی گیله‌وا بفرستند.

از مقوله‌های دیگر ادیب گرامی یکی هم در باره‌ی قدمت زبان گیلکی است که می‌گویند: «باید ببینیم چند سده را پشت سر گذاشته» در حالی که کار از سده‌ها گذشته و به هزاره‌ها رسیده است. نام‌های [بج baj] و بوج bjū] و بیج [bij] و هم چنین [مکابج makâbij] و مکابوج [makâbūj] که در زبان مردم گیلان جاری است و دو نام آخر به بلال هم گفته می‌شود همان برنج و ریشه در زبان سانسکریت دارند. چنین‌اند واژه‌های [ارس aras]، ارسا aresā و اروسا (arūsa) به معنی سرخ نیم‌رنگ که برگرفته از زبان سانسکریت هستند. گاو املش پارینه‌تر از این گفته‌ها است و گنجینه‌ی مارلیک از آن سوی هزار سال سخن می‌گوید. پس نمی‌توان نشست و

آسمان و ریسمان را به هم بافت و بدون برسنج‌های پژوهشی و علمی سخن گفت.

کار پیچیده‌تر از این دست حرف و حدیث است. بسا این همه نمی‌توان از واقعیت گریزناپذیری چشم‌پوشی کرد. چون زبان‌های گیلکی به ویژه زبان رشتی به دلایلی که بر خردمندان و فرزانه‌گان گیلانی پوشیده نیست، سمت و سو به نابودی دارند. بر ماست تا آن چه را که به جای مانده گرد آوریم و هم‌راه با شرح و مقابله‌ی واژه‌ها فرهنگی جامع از همه‌ی زبان‌های گیلکی تدوین کنیم که کاری است کارستان. کاربرد این شیوه افزون بر این که ابزار بایسته را در دست‌رس ادیب گرامی قرار می‌دهد که هیچ، بلکه در ماندگار نگاه داشتن آن‌ها نیز بسیار مؤثر است. در یک کلام بسی پربرتر و رساتر از گیلکی نویسی و یا به قول ایشان زبان گیله‌وایی!! است.

ماهنامه‌ی گیله‌وا می‌تواند با فراخوانی همه‌گانی نقش شایسته‌ای در این کار داشته باشد. جمله‌ی بانک لغات گیلکی را بر دارد و به جای آن گنجینه‌ی واژه‌های گیلکی را برگزیند و در هر شماره چند برگی را به این کار اختصاص دهد. در باره‌ی انتقال بخشی از تفکر و تخیل و ذهنیت ادیب گرامی به جهان پیرامون و جا انداختن ساختار جدیدی در حیطه‌ی ادبیات گیلکی راه باز است و جاده دراز. دیگر به هیاهوی آن چنانی نیاز ندارد. اما وقتی می‌گویید که نیما «شاعر محلی مازندران نیست و «موتیوهایی را از مازندران گرفته نه زبان و هفت‌خوان‌اش را» که سخنی درست هم هست جای حرف باقی می‌ماند. چون زبان مازندرانی و گیلانی از یک خانواده و گنجایش هم‌ترازی دارند. بنابراین می‌توان پرسید که نیما و ده‌ها شاعر و مورخ مازندرانی از ابن اسفند یار گرفته که قصیده‌ای هم به زبان مادری‌اش دارد تا بقیه، چرا به کاری که شما می‌خواهید انجام دهید روی نیاوردند؟ و تنها به نمادهایی از فرهنگ و زبان دیار خود بسنده کردند؟

چرا مارکز در نوشتن کتاب صد سال تنهایی دغدغه‌ی نگارش به زبان بومی را نداشت، اما هر یک از گوهرهای فرهنگ بومی کشوراش را به رسایی تراش داد و چون نگین‌هایی درخشان بر انگشتری‌های زبان ملی خود کاشت. هیاهو راه نیانداخت. به زمین و زمان بد و بی‌راه نگفت. همه را به یک چوب نراند. یکه‌تازی نکرد. به زبان ملی خود، دری، وری نگفت. زبانی که هم‌تراز پهلوی در خراسان بزرگ بکار می‌رفت و

در دوره‌ی اسلامی هم گسترش یافت و اینک زبان پارسی است. سره هم نیست. اما آهنگین‌ترین زبان دنیا است. سرشار از ظرافت و زیبایی و رسایی و ابهام است. اقیانوسی است که هر کس به فراخور خلاقیت خود در آن شنا می‌کند. [با صداین به بلندی فریاد<sup>۱</sup>] می‌سازد. [غم این خفته‌ی چند. خواب در چشم ترم می‌شکند<sup>۲</sup>] را هستی می‌بخشد. [شبی تاریک و بیم موج و گردابی چنین هایل، کجا دانند حال ما سبک‌باران ساحل‌ها<sup>۳</sup>] را گردن آویز نازک‌اندیشان می‌کند. اما نه به شیوه‌ی ادیب گرامی که در یک گفت و گوی چهار صفحه‌ای، چهل و هشت واژه‌ی بی‌گانه را که برابره‌های پارسی دارند بکار می‌گیرد. این دیگر پارسی نیست. به بنگاله هم نمی‌رود. یک راست سر از فرنگ در می‌آورد. آن هم سفری از راه بادکوبه و تفلیس همانند فرنگ رفته‌گان نیم قرن پیش که دیگر رنگ و روی خود را از دست داده است. میان آن «چیز رازگونه» و این واژه‌های باژگونه هیچ پیوندی نیست. ادیب گرامی لایذ خواننده و یا شنیده‌اند که این زبان نارسایی دارد. «هنرمند بومی وقتی در وضعیت خودش، روی زبان فارسی، یا ملی - که نارسایی دارد»، تفاوت است میان آن دیدگاه پژوهشی و این که شما می‌گویید. چون در بستر ادبیات و شعر و هنر و همه‌ی شاخه‌هایی که به درخت تناور فرهنگ و زبان این کشور پیوند می‌خورد ابزار توانمندی است.

فروردین ۱۳۷۶

۱- ک نگپ kalagap - حرف ناپخته - سخن نارس

۲- شاملو. ۲- نیما. ۳- حافظ

### گیله‌وا:

محمود طیاری از پیشروان داستان‌نویسی ایران از شماره ۱۳ تاکنون تقریباً یک شماره در میان با نگارش قصه‌های گیلکی (و گاه شعر) در گیله‌وا حضوری مستمر داشته است. ایرج شجاعی فرد نیز با نقد و مقوله‌های زبان‌شناختی بویژه ریشه‌یابی واژه‌ها حضور گهگاهی داشته است. بی‌آن که طرف هیچ یک از این دو عزیز را گرفته باشیم بیشتر از آن رو که قصد داریم از شماره‌های آینده مباحث نقدگونه و تحلیلی بر اوضاع و احوال ادبی، هنری، اقتصادی و اجتماعی گیلان داشته باشیم لازم می‌بینیم این نکته به ظاهر کوچک اما بسیار مهم را بعنوان درآمدی بر حرکت آینده‌مان در این جا توضیح دهیم. پرداخت به نقد علی‌رغم تنش و فشار

روحی که در پی دارد در تنویر افکار عمومی الزامی است.

نقد اگر درست، مستدل و مهربانانه الفا شود بهترین بهره را عاید طرفین می‌سازد. می‌دانیم که هر مصاحبه شونده بر حسب ذوق و تخصص و میزان عرض اندامی که در طول زمان در حیطه کار خود کرده در حین مصاحبه در معرض سئوالات مربوط قرار می‌گیرد و بنا بر حوزه کاری و معیار علمی - هنری خود و ظرفیت وجودی خویش در آن مانور می‌دهد، به اصطلاح حرف دل خود را می‌زند. حالا اگر این مصاحبه شونده «ادیب» یعنی شاعر و نویسنده باشد و دو کلمه از زبان و خط و تاریخ حرف زدنه از روی پژوهش است که کارش صور خیال است و اسباب زیبایی شناسانه کلام. دستش نیست، کلمه خود بخود می‌آید. در رشته‌های دیگر هم همینطور است. البته در عمل همیشه کلیت ندارد و در همه کسان یکسان نیست ولی رسم معمول چنین است. سئوال جواب دارد و هیچ سلیقه‌ای با هم یکی نیست. حرف حرف می‌آورد و مصاحبه یعنی همین.

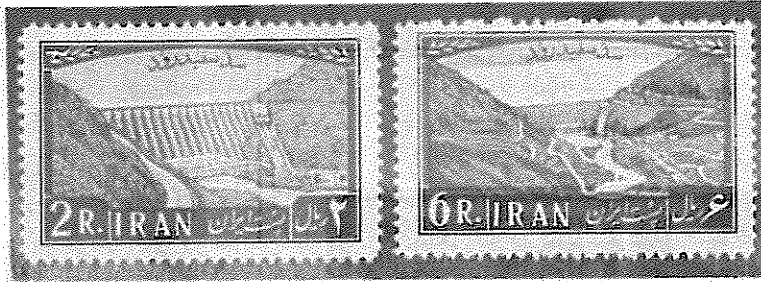
در این نقد به گمان ما، شایسته آن بود که منتقد محترم بحث زبان‌شناسی را بیرون می‌کشید و در فرصتی دیگر «گیله‌وا» را زیر ضرب و سئوال می‌برد چه ردیف کردن شواهد مثالی مثل مصادر واقوشتن، اوسادن، ویگفتن یا واژه‌هایی چون بچ و مکابچ و... همینطور لغات ریشه‌دار اما سهجور ارس و ارسا و بیان عباراتی نظیر «زبان‌های گیلکی!» و بویژه زبان رشتی!!، موقعی می‌توانست چهاره‌ساز و بهنگام باشد که در مصاحبه با یک نفر «زبان‌شناس» مطرح شده باشد نه در گفتگوی با یک «ادیب».

البته این هم دست آقای شجاعی فرد نبود چون ذوق این‌کار در وجودشان است ناخودآگاه طرح قضیه، حال به هر نیتی که بود، از درون وجودشان جوشید و بر کاغذ آمد. همان «ناخودآگاهی» که در کلام آقای طیار آمده است و موجب شد تا پا در مقوله زبان‌شناسی بگذارد. و این به آن در.

اما گیله‌وا خود از این نقد کم بهره نگرفته است. این که عنوان با تک «لغات گیلکی» را به «گنجینه واژه‌های گیلکی» بدل کنیم که هم عبارتی سزه است و هم بیگانه نیست. چه اشکال دارد؟ ایراد درست را باید پذیرفت بویژه که مستدل بیان شده باشد و مهربانانه پیشنهاد. این کار را می‌کنیم و بحث را با عنوان جدید و با اشتیاق بیشتر از شماره‌های آینده پی می‌گیریم.

## تمبر یادبود به مناسبت افتتاح

### سد سفیدرود



ریالی دورنما کمی بیشتر از تمبر ۲ ریالی نشان داده می‌شود رنگهایی که در تمبر ۲ ریالی بکار رفته (سبز خیلی پررنگ و آبی آسمانی و خاکی و سفید) و در تمبر ۶ ریالی (قهوه‌ای و مشکی و خاکی و سفید) می‌باشد.

موضوع قابل توجه‌ای که هر بیننده‌ای را به خود جلب می‌کند طرح تمبر می‌باشد که علاوه بر تصویر دورنمای سد سفیدرود دو خوشه برنج در بالای تمبرها دیده می‌شود که این خود نشان مهار آب، آبیاری، مزارع برنج، آبادانی و پیشرفت کشاورزی می‌باشد.

تیراژ این دو تمبر ۳۰۰۰۰۰۰ قطعه بود که با دندانان ۱۱ و فیلگران شماره ۳ منتشر گردیده است البته از این تمبرها پاکت مهر روز نیز موجود است.

مهران اشراقی

یکی از این سدهای عظیم و مهم کشور، سد سفیدرود است که بر روی رودخانه سفیدرود که از بهم پیوستن رودخانه‌های قزل‌اوزن و شاهرود بوجود می‌آید، احداث شده است. سد سفیدرود که در منطقه منجیل از کنار جاده رشت - قزوین به خوبی قابل مشاهده است در سال ۱۳۴۱ مورد بهره‌برداری قرار گرفت. به همین مناسبت در تاریخ ۲۹ اردیبهشت ۱۳۴۱ به منظور افتتاحیه سد دو قطعه تمبر در رنگها و قیمت‌های مختلف منتشر گردید. این دو قطعه تمبر از نظر تصویری متحدالشکل نیستند ولی هر دو دورنمایی را از سد سفیدرود نشان می‌دهند که یکی به قیمت ۲ ریال و دیگری به قیمت ۶ ریال در باجه‌های پستی عرضه شد.

با اینکه هر دو قطعه تمبر فوق دورنمایی از سد سفیدرود را نشان می‌دهند ولی در تمبر ۶

دو کتاب مستند و معتبر درباره نهضت جنگل از نشر گیلکان:

## تاریخ انقلاب جنگل

(به روایت شاهدان عینی)

تألیف

محمد علی گیلک

اکیسر قوائد عامه کابینه جنگل

رشت

نشر گیلکان

## نهضت جنگل

و

اوضاع فرهنگی - اجتماعی گیلان و قزوین

به کوشش

سید محمد نفی میرابوالقاسمی

گیلکان

قابل وصول با پست سفارشی در هر کجای کشور رشت: صندوق پستی ۱۷۳۵ - ۴۱۶۳۵  
در ازای ارسال ۶۰۰ تومان تمبر

## عروسی شغالان

در بخشهایی از گیلان هر گاه در عین تابش آفتاب باران نیز ببارد، می‌گویند: «شغالان عروسی یه: عروسی شغالهاست.

بین همزمانی درخشش خورشید و بارش باران و عروسی شغالان چه شباهتی وجود دارد؟ به گمانم این شباهت، دیداری و شنیداری... و به طور کلی محسوس نیست. شباهت این دو در پهنه‌ی مجردات و ارزش‌هاست، بدین معنا که تابش آفتاب را گیلکان خوب و خوش می‌شناسند و هوای آفتابی را «هوا خوشی» می‌نامند و آن را در برابر هوای ابری و بارانی قرار می‌دهند.

به سختی چنان که برخلاف مردم مناطق خشک و کم‌آب «آباد کردن» رانه وجود آب و گیاه که مترادف با نابودی پوشش گیاهی و بریدن درختان می‌پندارند، در این جا نیز «قاصد روزان ابری» نه پیک بارش و رویش و شادی که پیام آور اندوه و دل‌تنگی است. به عبارت دیگر نزد اینان «هوا بارانی است» یعنی بد است، و «هوا آفتابی است» یعنی خوب است، پس وقتی «آفتاب - وارش» است یعنی هم باران می‌بارد و هم خورشید می‌درخشد، هوا همزمان هم خوب است، هم بد.

«عروسی شغالان» هم ترکیبی است از خوبی و بدی: عروسی جشن و شادی است، و شغال همچون رویاه و گرگ، دشمن زیرک آدمیان. بنابراین شباهت «شغالان عروسی» و «آفتاب - وارش» با همی بد و خوب است. آن چه این تصور را تقویت می‌کند وجود تعبیرهای مشابه است، سخنانی چون «زای پتر و مار شیرین دوشمنده: فرزنده دشمن شیرین بدر و مادر است»، «خوشی ناخوشی داره: خوشی ناخوشی دارده»، که آشکارا نشانه‌ی آگاهی گیلکان از باهمی اضداد است.

ناگفته نماند که با کاهش پوشش گیاهی شمال ایران و افزایش فاصله‌ی بالاترین و پایین‌ترین دما در طول شبانه‌روز و نیز در طول سال؛ تصور گذشتگان ما در باره‌ی «آباد کردن جنگل» و «بدی هوای بارانی» بیش از پیش ناروا و نادرست جلوه می‌کند.

بیژن شهرستانی

پروندگان و ماکیان  
در ضرب‌المثلهای و اصطلاحات تالشی

tarsi estan kargi beda, terâ âgela bekaru.

ترس را به شُرغَت بده (تا) برایت تخم بگذارد.

هرگاه کسی دیگری را تهدید کند، تهدید شونده [به تحقیر] به تهدید کننده می‌گوید.  
\* رنه دله کا آگله وینده.

rena dela kâ âgla vinda.

در میان گاه تخم مرغ دیدن.

منظور یاری کردن بخت است.

\* کرگه شتی را گته.

karga seti râ gate

برای شیر مرغ گرفتن.

منظور تقاضای بیجا و غیرممکن کردن است.

\* چیبی سس یاله.

çayı ses yala.

سنگدانش بزرگ است.

در مورد آدمهای پُرادعا و خود بزرگ‌بین و مغرور گویند.

\* آدمهای کوچک اندام را به بورو بورو Buruburu که برنده‌ای کوچک اندام است و به هر جایی سَرک می‌کشد تشبیه می‌کنند.

\* آدمهای لاغر اندام را به پوسته کیچه pustakija که پرنده‌ای قهوه‌ای رنگ و در گیلان زیاد دیده می‌شود تشبیه می‌کنند.

\* آدمهایی را که در هر کاری دخالت کرده و نتیجه را خراب می‌کنند به سینه سورو sina suru [زیزا ziza] یعنی همان سینه‌سرخ تشبیه می‌کنند.

\* آدمهای لاغر اندام و قد بلند را به تمسخر به غارغاری qarqari یعنی لک لک تشبیه می‌کنند.

\* سوک نبو، سب آنی یب!؟

suk nebu, seb â ni yab?!

«اگر» خروس نباشد، صبح نخواهد شد!؟

هرگاه شرطی را برای انجام کاری بیان کنند

که مهم نباشد، در پاسخ چنین گویند.

اسالم - ۲۲/۱/۲۶

\* گرگ چنه وسکنه بکرو، خاکی اشتن سرپکاره ویرکرد.

karg çana veskana bekaru, xaki estan sarikâra virakard

مرغ هر قدر «که» با خاک بازی کند، خاک را بر سر خویش خواهد ریخت.

منظور این است که سود و زیان هر کاری متوجه فاعلش خواهد بود.

\* کلشکینی کیچه یه گردای نی نب.

keleskini kija ya gerd ei ninab

جوجه‌های مرغ گُرچ همه یکی نخواهند بود.

در پاسخ کسی که به خاطر داشتن حسنی بر دیگران فخر فروشی کند، گویند.

\* کو کرگی یه بش.

ku kargi ya baş.

به مرغ کوهی «احتمالاً یک» شبیه است.

در مورد انسانهای قد کوتاه و بدظاهر گویند.

\* کرگی را خنده آمه‌نی، سوکی را گرس گرس.

kargirâ xande âmani, suki râ geras geras

برای مرغ آوازخوانی «همچون خروس» نیامده و برای خروس فریاد پس از تخم‌گذاری «همچون مرغ».

در پاسخ به دخالت بیجا و یا سخن بی‌ربط کسی در کاری گویند.

\* کلینک ای ری یه نه نشای شه، دری یه‌را زور اژنی.

keling ei riya na naşây şe, deriyarâ zur ažani

«کلینک» [نوعی پرنده دریایی] با یک

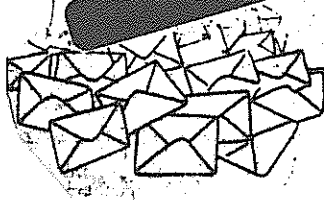
ردیف نمی‌توانست پرواز کند، برای دو ردیفه رفتن زور می‌زد.

هرگاه کسی در انجام کاری عاجز شود ولی

در تلاش باشد که کاری بزرگ و دشوارتر انجام دهد گویند.

\* ترسی اشتن کرگی بده، ترا آگله بکرو.





روزی مادر شوهری به عروسش گفت: «تو باید در سبیده سحر هر روز وقتی که کلاغ شروع به قارقار کرد به مزرعه بروی و تا هنگام غروب آفتاب، آنگاه که قورباغه‌ها برای سومین بار خواندند، کار کنی». عروس نیز در سبیده سحر هر روز با صدای قارقار کلاغ به مزرعه می‌رفت و با صدای قورباغه به خانه برمی‌گشت. از اینرو هر روز، وقتی صدای کلاغ را می‌شنید، بی‌اختیار قلبش بتندی می‌زد و سراسر وجودش را دلهره فرا می‌گرفت که مبادا دیر شده باشد و مورد سرزنش مادر شوهرش قرار بگیرد و از طرف دیگر وقتیکه سرکار می‌رفت، تمام روز را کار می‌کرد، آنگاه که کاملاً خسته می‌شد، همه هوش و حواسش متوجه صدای قورباغه‌ها بود تا کی بخوانند و آمدن غروب را خبر بدهند. از اینرو وقتی قورباغه‌ای می‌خواند، عروس کمر راست می‌کرد و با خوشحالی می‌گفت:

کلاجی غافه بزه

می دیلی «تا که» بزه

شویوگی، تی جولاقربون

تو گونی شوا، شوا!!!

ترجمه:

کلاغ قارقار کرد

دل من تکان خورد (به طیش افتاد)

قورباغه! قربان لب تو بروم

تو می‌گویی! (خبر می‌دهی!) شبه، شبه!

\* شویوگی: لاهیجان - هادی غلام دوست قورباغه

### چیست، چیست

### چی چری چری چیست

در اواخر فصل بهار، پرندگان مهاجر و زیبایی در رنگ‌های زرد و نارنجی در مزارع گندم و جو پرواز می‌کنند که از نظر جثه کمی بزرگتر از بلبل و گنجشک می‌باشند. نوع خواندن این پرندگان، شبیه خواندن بلبل است البته به خوش‌آوازی بلبل نیستند. مردم رودبار باور دارند که می‌گویند: «گندم پزسیست، جو خوری چیست، چی چری چری چیست».

یعنی گندم رسیده و جو از مرحله رسیدن گذشته و دارد می‌ریزد. مفهومش آن است که ای کشاورز به هوش و به فکر درو و برداشت باش.

لویه رودبار - نصرت‌اله خوشدل

### جکتاجی عزیز

نامه مهر و گرمی نامه گیله‌ها رسید، ولی دیر. یاد یاران و دیدار اتفاقی چهره‌های به یاد ماندنی و گشت و گذار در کوچه - پسکوچه‌های شهر یاران، همیشه اسباب امتیاز خاطر است، علی‌الخصوص در روزگار تنهایی و تشویش که غنیمتی است آسمانی.

هم از این رو اگر در طول سی سال غربت نزدیک و دور، دست کم فصلی یک بار، فرصت دیدار رشت عزیز دست نمی‌داد، ملول بودم و دلتنگ. نه اینکه از ارسال چند خط مطلب «کسر و کوتاه» دریغ کنم، کم می‌نویسم و گفت: در همه کارها ناتمامی.

شاهد بودی که چه عمری در کارگل گذشت. قصد این نبود که بنایی بر آید، تصور می‌رفت که شاید «حقیقتی» در حافظه «قرطاسی» محفوظ بماند، ولی «دیوانخانه» که جای ثبت حقیقت نیست. از خبر درگذشت علاءالدین پورعباس و احمد سعیدزاده متأثر شدم. پورعباس، ناظم ما بود در مدرسه رضاشاه. وقت امتحان سر دبیرها را گرم می‌کرد که بچه‌ها تقلب کنند. آدم شوخی بود. نمی‌دانستم که شعر هم می‌گفت.

احمد سعیدزاده، انسان شریف و آزاده‌ای بود. همه عمر رنج کشید و لب به شکوه باز نکرد. یادشان گرمی‌باد.

همت شما و همکاران عزیز گیله‌ها که یاد گیلان از یاد رفته و همواره مورد بی‌مهری قرار گرفته را زنده نگه می‌دارید، ستودنی است.

از ما همین صفای سلام، والسلام

تهران ۲۶/۱/۲۶

عنایت‌الله نجدی سمیعی

با تشکر از ابراز لطف آقایان و خانمها:

افشین زرواس (بجنورد) - بجنورد هستید اما قلبتان برای گیلان می‌زند و از پسرقت و ایستایی آن در حیرت مانده‌اید. جای شگفتی نیست برادر. از وقتی که از خود بریدیم و بی‌تفاوت شدیم و در این بی‌تفاوتی بی‌اندیشه و بی‌توقع ماندیم نتیجه این شد که می‌بینید. اشارات شما بحث زیادی به دنبال دارد انشاءالله به آن خواهیم پرداخت.

محمدرضا نادری (تهران) - نامه شما ما را یاد دوران دانشجویی خودمان انداخت که درد شما را داشتیم. در کلیت امری که به آن اشاره کردید تغییری حاصل نشد. اما شما حالا پایگاهی به نام گیله‌ها دارید که دردهایی از نوع دردهای شما را می‌نویسد و به قول شما احساس غرور می‌بخشد. آن وقت‌ها یا هیچ چیز نداشتیم جز نوارهای جوک و فیلمهای میری که عزت را از وجودمان می‌گرفت. دیگران هم چون شما برای ما می‌نویسند که گیله‌ها موجب غرور دانشجویان عزیز گیلانی است. پیروز باشی

احمد رضوان دوست (تبریز) - اگر شما بهترین عیدی سالهای عمرتان را ایام نوروز با دیدن شماره نوروزی ما گرفتید ما هم بدون تعارف خستگی کارمان را با خواندن نامه مهرآمیزتان از تن بدر کردیم. در نگارش پایان‌نامه‌تان موفق باشید. کتاب‌ها و نامداران گیلان تألیف شادروان جهانگیر سرتیپ‌پور را در مورد شکل‌گیری شهر رشت در ۲۰۰ سال اخیر به شما توصیه می‌کنیم.

و با تشکر از ابراز لطف عزیزان مرتضی هجرت دوست (تهران) علی اکبرزاده (کرج) حیدرخان محمدی (قزوین) رحمت جانی‌پور و علی مرشدی (تبریز) در مورد پیشنهادات و انتقاداتی که مطرح فرمودید کم و بیش سعی می‌کنیم در ماههای آینده مطرح و اعمال کنیم.



### انتشار ویژه نامه‌های موضوعی

گیله‌ها با استقبال کم‌نظیر عزیزان نویسنده گیلانی و مازندرانی و صاحبان ذوق و اندیشه در ارسال مطالب متنوع روبرو است. بسیاری از مطالب پذیرفته شده بعلا صفحات معدود مجله و فاصله انتشار نسبتاً طولانی آن در نوبت چاپ قرار دارد. از اینرو برخی از مطالب بخاطر پاره‌ای موضوعات خاص برای ویژه‌نامه‌های موضوعی در نظر گرفته شده است که امیدواریم در فواصل مناسب در طول سال از آن‌ها استفاده کنیم.

نشر گیلکان بزودی منتشر می‌کنند:

**شاعران گیلک و شعر گیلکی**

با شرح حال و شاهد شعری بیش از یکصد و پنجاه شاعر گیلکی سرا

از: هوشنگ عباسی

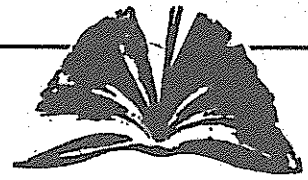
● **فراقوش**

شعر به زبان گیلکی اشکوری از

محمدقلی صدر اشکوری

با ترجمه فارسی، آوانویشت و واژه‌نامه





## گازده کتاب

ناشران و مؤلفان محترم چنانچه مایل به معرفی کتاب‌های خود در ماهنامه «گیله‌وا» هستند می‌توانند از هر عنوان ۲ نسخه به دفتر نشریه ارسال نمایند.

● مطالعه شکست منبع آب / دکتر علی محمد معماری، مهندس محمد مهدی احمد و مهندس بیژن رضایی / تهران، مؤسسه بین‌المللی زلزله‌شناسی و مهندسی زلزله، ۱۳۷۲ / [۱۳۰ صفحه]، رحلی

گزارشی است دقیق و فنی در زمینه مهندسی زلزله و برج‌های بلند که به چگونگی فروریختن برج بلند آب شهر رشت در زلزله ۳۱ خرداد ۶۹ می‌پردازد.

● مدل در جغرافیا، کاربرد مدل‌ها در قلمرو فعالیت‌های کشاورزی / دکتر حسن افراخته / تهران، جهاد دانشگاهی واحد زاهدان با همکاری انتشارات جهاد دانشگاهی دانشگاه تهران، ۱۳۷۴ / ۸۸ صفحه، وزیری، ۲۸۰۰ ریال

مدل و جغرافیای نو، مدل‌هایی از فعالیت کشاورزی، مدل‌های ارزیابی ریسک مطالب فصل‌های سه گانه کتاب است.

● نقش چابهار در ناحیه ساحلی جنوب شرق ایران / دکتر حسن افراخته / [مشهد] انتشارات وافقی، ۱۳۷۵ / ۱۶۲ صفحه، رقمی، ۳۵۰ تومان  
موقع و مقر شهر، فعالیت‌های اقتصادی ناحیه، ارتباطات، نقش شهر چابهار در ناحیه ساحلی و نتیجه‌گیری عنوان ۵ فصل کتاب است. دکتر افراخته از محققان گیلانی است که در دانشگاه سیستان و بلوچستان در رشته جغرافیا تدریس می‌کند.

● نبض اتساق / ایرج صف شکن / تهران، نخستین، ۱۳۷۴ / ۲۱۵ صفحه، رقمی، ۵۰۰ تومان

مجموعه ۸۳ قطعه شعر است در قالب نو و به زبان فارسی.

● نوح، برخی سروده‌های تبری از شاعران مازندران / به کوشش محمود جوادیان کوتنایی / تهران، معین، با همکاری فرهنگخانه مازندران، ۱۳۷۵ / ۱۴۲ صفحه، رقمی، ۳۶۰۰ ریال

نوح در لغت مازندرانی به معنی جوانه است. مؤلف که خود از شاعران و پژوهشگران صاحب‌نظر مازندران است ضمن نگارش پیشگفتاری جامع بر کتاب و معرفی برخی شعرای تبری گوی قدیم که ایاتی از اشعارشان در متون قدیمی آمده در این

مجموعه به معرفی کوتاهی از شرح زندگی ۲۰ تن شاعر مازندرانی و گزیده چند قطعه شعر تبری آنها پرداخته است.

شاعران یاد شده در مجموعه بعد از امیر پازواری و نیما یوشیج به ترتیب القبا عبارتند از ایرج اصفری، جهانیش بناگر، محمود جوادیان کوتنایی، حجت‌الله حیدری، حسن سلیمی عبدالملکی، احمد طیبی سیف کتی، اسدالله عمادی، مهدی فرزانه، کریم‌الله قائمی، جمشید قائمی، جلیل قیصری، غلامرضا کبیری، محمد لطفی نوایی، محسن مجیدزاده، علی اصغر مهجوریان، علی اکبر مهجوریان، جهانگیر نصری اشرفی و علی هاشمی چلاوی.  
ضمیمه «واژه‌نامه و افزودها» در آخر کتاب خواننده را در حل برخی از مشکلات یاری می‌رساند.

### نشریات جدید

● تاریخ معاصر ایران، فصلنامه تخصصی

تاریخ معاصر ایران

سال اول، شماره اول، بهار ۱۳۷۶

مدیر مسئول: محمدحسین طارمی

سردبیر: سیدصادق خرازی

ناشر: بنیاد مستضعفان و جانبازان انقلاب اسلامی  
نشانی: تهران، الهیه، خیابان شهید فیاضی (فرشته سابق) نش چناران، شماره ۱۲۸ شماره اول «تاریخ معاصر ایران» در ۶ بخش مقالات - اسناد - گفتگو و خاطرات - کتاب و کتابشناسی - گزارش و اخبار در ۳۱۹ صفحه قطع وزیری به بهای ۶۵۰ تومان عرضه شده است و چنانچه از نام و عناوین فصل‌های آن بر می‌آید به تاریخ معاصر ایران می‌پردازد. «قدیمی‌ترین نقشه شهر رشت یک سند علمی است یا یک میراث فرهنگی» نوشته مهندس روبرت واهانیان به نقل از گیله‌وا در بخش گزارش این فصلنامه (صفحات ۳۰۹ تا ۳۱۳) آمده است. گفتنی است که نقشه مزبور در آرشیو مؤسسه مطالعات تاریخ معاصر حفظ و نگهداری می‌شود.

● شقایق، نشریه لرستان‌شناسی

سال ۱، شماره ۱، بهار ۱۳۷۶

صاحب امتیاز و مدیر مسئول: مجید کریمی پور

سردبیر و مدیر اجرایی: سیدفرید قاسمی

نشانی: خرم‌آباد لرستان، خیابان ۱۷ شهریور، شقایق  
مطالب شقایق در ۲۱ بخش و در ۲۶۰ صفحه قطع وزیری به بهای ۵۰۰ تومان عرضه شده است. گفتگو، گزارش، تاریخ، زبان‌شناسی، آیین‌ها، شعر، داستان، هنر، ورزش، عکس، سند و اخبار عناوین مهمترین بخش‌های فصلنامه است. سید فرید قاسمی سردبیر و

مدیر اجرایی نشریه از نویسندگان و روزنامه‌نگاران فعال و پرکار کشور است که در سال‌های اخیر بیشترین هم‌خود را صرف تحقیق در مطبوعات کشور قرار داده است.

● پژوهشنامه تاریخ مطبوعات ایران

سال ۱، شماره ۱، ۱۳۷۶، ۸۷۲ صفحه [وزیری] ۲۰۰۰ تومان

سردبیر و مدیر اجرایی: سیدفرید قاسمی

گفت و گو، سرگذشت، خاطرات، گزارش، پژوهش، یادبود و اسناد عنوان ۷ بخش اصلی پژوهشنامه است که ظاهراً چنین برمی‌آید سالی یک شماره آن منتشر شود. بیش از ۶۰ عنوان مقاله و مدخل از ۶۰ تن محقق و روزنامه‌نگار در این نشریه آمده است که طی مطالعه آن به بسیاری از ویژگی‌های مطبوعات قدیم و جدید کشور می‌توان برخورد. مطالعه بخش‌های گفت و گو، سرگذشت، خاطرات و پژوهش خواننده ایرانی را با بسیاری از نکات باریک دور و نزدیک مطبوعات ایران آشنا می‌کند.

«سیاست، زبان و ژورنالیسم» از م. پ. جکتاجی و «نامه انتقادی هفگژ» از سعید میرمحمد صادق و «کاغذ سبز: زندگی مطبوعاتی مرحوم ابراهیم فخرایی» از فرامرز طالبی عنوان سه مقاله در پژوهشنامه است که به گوشه‌هایی از مطبوعات گیلان و فعالیت‌های مطبوعاتی در آن می‌پردازد. صفحه ۲ مجله «پژوهشنامه» به عکسی از سیداشرف‌الدین حسینی گیلانی (نسب شمال) مزین است که در میان مأموران نشسته است (قلم و سرنیزه!)  
برای سیدفرید قاسمی در ارائه پژوهشنامه‌ای چنین پیرا، بویژه برای تداوم آن، صمیمانه آرزوی توفیق داریم.

### اخبار کتاب

انتشارات «گیلان»

با صدور مجوز فعالیت‌های انتشاراتی از سوی اداره کل فرهنگ و ارشاد اسلامی گیلان به نام همکار عزیزمان آقای لطفی دیبا مدیر کتابفروشی دیبا با عنوان «انتشارات گیلان» تعداد مؤسسات انتشاراتی به سیزده واحد رسید. نشر «گیلان» در حرکت اول انتشاراتی خود چندین کتاب قصه کودکان برای چاپ آماده کرده است که بزودی وارد بازار کتاب خواهد شد.

ماه‌ی دُم قرمزی

عنوان داستان کوتاه علی‌رضا پنجه‌ای شاعر نوپرداز گیلانی است که برای کودکان گروه سنی «ب» و «ج» نوشته شده و در قطع خشتی توسط انتشارات گیلان منتشر می‌شود.

مدیر محترم ماهنامه گیله‌وا

... احساس می‌کنم یکی از اهداف بارزش آن ماهنامه، بازجویی و بازیابی آثار باستانی و ثبت فرهنگ و تمدن گیلان است تا به همت فرزندان این سرزمین غبار فراموشی از روح آن زدوده شود. پس لازم دانستم در مورد جنگل معروف «هفت‌خانان» مطالبی را بمرض برسانم. به یقین آن مدیر محترم از جنگل مذکور که در نزدیکی ده «لاله‌سر» واقع بین ضیابار، شاندرمن و رضوانشهر وجود دارد، اطلاع دارند. آثار یک شهر قدیمی در این جنگل انبوه و در لابلای درختان کهنسال و سر بفلک کشیده که نور خورشید به سختی بر زمین می‌تابد، به چشم می‌خورد. در این جنگل قبر زنی بنام «سید خروسه» قرار دارد که اعتقاد مردم بر این است او همسر سیدشرفشاه معروف بوده است. قبر سیدشرفشاه در محلی بنام دارسرا در نزدیکی جنگل هفت‌خانان واقع و قرن‌هاست که زیارتگاه مردم آن نواحی است.

روانشاد فخرائی در کتاب «گزیده ادبیات گیلکی» نام این زن را «خروسه» دانسته و اظهار داشته «وجه تسمیه خروسه (معشوقه شرفشاه) شاید بدین لحاظ بود که چشمان سرخ‌قام و گیرا همچون چشمان خروس داشت» اما دیوان شرفشاه که در کتابخانه آکادمی بخارست پیدا شده و به کوشش آقای دکتر محمدعلی صوتی عکس‌برداری و توسط انتشارات بنیاد فرهنگ ایران انتشار یافته است، نام این زن را «خورسوی» و «خورسو» آورده که فکر می‌کنم نام اخیر درست‌تر و به معنای نور و یا روشنائی خورشید باشد. در این کتاب گفته شده که «خورسو» خواهر «امیرساسان» پادشاه گیلان بوده است.

متأسفانه من در جایی نخوانده و نشنیده‌ام کسی بدستی از تاریخ شهر «هفت‌خانان» و علت ویرانی آن آگاه باشد. اما از مردم محل‌های اطراف در باره ویرانی این شهر دو روایت شنیده‌ام که گویا سینه به سینه گشته است و بشرح زیر نقل می‌نمایند:

الف - «هفت دغنان» شهری بوده که هفت دغن یا رود در آن جاری بوده و به همین جهت «هفت دغنان» نامیده شده. می‌گویند قورباغه‌ای بوده

## درباره جنگل هفت دغنان و گور خوری سو



عکس از کاسی، ۱۳۶۱

گور خوری سو (در جنگل هفت‌دغنان)

که ابتدا جوجه و بعد مرغ یا خروس و سپس گوساله و گاو و در آخر جانوری شده که انسانها را می‌خورد است، باعث وحشت می‌شود مردم بفکر چاره می‌افتند و روزی که حیوان یاد شده در بیشه‌ای بخواب رفته بود، با ریختن هیزم و شاخ و برگ درختان در اطراف آن آتشش می‌زنند جانور در حین سوختن منفجر می‌شود و بوی تعفن شدیدی در سراسر شهر می‌پیچد که باعث مرگ تمام مردم می‌شود و چون تا مدت‌ها کسی نمی‌توانست در آن شهر سکونت نماید، بمرور زمان آن شهر بزرگ به ویرانه تبدیل و جنگل آن را می‌پوشاند.

ب - «هفت‌خانان» شهری بزرگ بوده که توسط هفت نفر خان اداره می‌شد و به همین جهت «هفت‌خانان» نامیده شده. طاعون همه مردمان این شهر را کشته و چون بعلت وجود مرض طاعون قابل سکونت نبود، بمرور زمان ویرانه و به جنگل مبدل گشته است.

روایت اول رنگ افسانه دارد اما از مجموع دو روایت چنین به نظر می‌رسد که مردم این شهر از یک بیماری ناگهانی و در یک زمان کوتاه از بسین رفته‌اند. یکی از دوستان که دکتر و دامپزشکی با تجربه و اهل تحقیق و بررسی است، روزی بمن اظهار داشت «این روایات حاکی از وقوع طاعون دامی بوده است که ابتدا

حیوانات و سپس انسان را می‌کشد.

من دوبار و آخرین بار تابستان ۱۳۶۵ آن جنگل را دیده‌ام جای جای جنگل جهت پیدا کردن آثار باستانی کنده شده بود. بار اول طاق حتمی دیدم که ریشه درخت کهنسال انجیر وحشی روی آن را فرا گرفته و فرو ریختنش را چند سالی بتأخیر انداخته بود. اما در دیدار دوم که چندین سال بعد صورت گرفت، طاق مذکور ریخته و بکلی نابود شده بود.

با نگرش به مراتب فوق و تأثیرپذیری از این جنگل و عدم آگاهی از راز آن و هم‌چنین امید به اینکه گیله‌وا روشن‌کننده نکات تاریک اینگونه آثار باشید، بانداک احساس و قلم ناتوان خود، احساسی را که از تصور مرگ و ناکامی «خورسو» به من دست داده است، شعر ناقابل زبان گیلکی سروده و تقدیم می‌دارم. من این شعر را به لهجی ده زادگاهم (خمیران) از روستاهای بندرانزلی سروده‌ام.

امید است آن مدیر محترم و نویسندگان گرامی و خوانندگان ارجمند مطلع و محقق و دانشمند گیله‌وا وضعیت این گونه آثار را که از گذشته بجای مانده است و متأسفانه می‌رود تا بفراموشی سپرده شود، روشن کرده و در نوشته‌های خود ثبت نمایند.

تهران - عبدالحسین نیک‌بخش خمیران

## گیله و ابا فرانه ابران سیایا

### خرس ابونی

... توضیحی پیرامون نظر یکی از خوانندگان گیله‌وا در مورد واژه «خرس ابونی» در شماره ۳۹، صفحه ۴۶ دارم که به عرض می‌رسانم. مراسم مذکور، در لنگرود نیز به همین نام «خرس ابونی» خوانده می‌شود نه «خرس بان» و «خرس بانی».

«خرس ابونی xars â buni» عنوان نمایش مشترک مرد و خرس است. اما یافتن معنای «خرس ابونی» به صراحت پیدا کردن معنای «خرس بان» چنانکه نویسنده نامه مذکور، نوشته‌اند نیست.

اگر «خرس ابونی» را به عنوان گیلکی شده «خرس بانی» ی فارسی در نظر بگیریم، در این صورت باید به شکل «خرس بونی xars bōni» در می‌آمد و نه «خرس ابونی xars â buni».

به همین جهت است که آقای محمود پاینده در فرهنگ گیل و دیلم تنها به این احتمال بسنده کرده‌اند و با گذاشتن یک علامت سؤال در کنار این معنی، شک خود را اعلام داشته‌اند (نگاه شود به ذیل واژه خرس، فرهنگ گیل و دیلم).

احتمال قریب به یقین در مورد معنای واژه «خرس ابونی»، جمله «خرس می‌شوی» می‌باشد! («بونی buni» - می‌شوی از مصدر «بوئن bōn» شدن).

غیر از معنای لفظی که دقیقاً مطابقت دارد، موضوع دیگری نیز این حدس را تقویت می‌نماید و آن هم اینکه در طی روزگاہ خرس را به در خانه اشخاص، خصوصاً متمولین می‌بردند تا نمایش انجام دهد. در طی نمایش مادر خانواده، از طریق مرد همراه خرس، تکه نان یا غذایی را به خرس می‌داد تا کمی از آن را بخورد. سپس بقیه غذا را به کودکان خود می‌خوراند تا چاق شوند! چرا که خرس مظهر چاقی و تنومندی است.

گرداننده خرس نیز خود در فواصل نمایش تک بیتی می‌خواند که مضمون آن چنین است:

خرس ابونی، خرس ابونی، آزلزل تی مار بونی  
که با توجه به توضیحات داده شده باید این معنا را بدهد:

خرس می‌شوی، خرس می‌شوی، بلای جان  
(عزازیل؟) مادرت می‌شوی

می‌بینیم که برخلاف تصور نویسنده نامه مندرج در شماره ۳۹، واژه «خرس ابونی» در یک وسعت جغرافیایی (حدائق از تنکابن تا لنگرود) کاربرد دارد و معنای آن می‌تواند «خرس بانی» نباشد و الزاماً اصطلاح رشتی (در اینجا خرس بان) تنها اصطلاح صحیح نیست.

لنگرود - علی بالایی

من در درون جنگل، پیچم همش مه رایا

نامم چی گوما کودم، گردم تمام جایا

مه دیل خایه بدانم، راز آشهر و جنگل

چه زن بپاسه ویران، هفتاخانان خدایا؟

زیبا رخان آشهر، در خاک چه زن خفتین

جنگل چه زن بیگفته، هفتاخانان جایا؟

بشکسته پل دکفته، رودخانه آب میان

کاگل زرخان بزه بن، قدم آجاجیگایا؟

طاقی نهه زحمام، از روزگار پیشین

بسا عروس با وردن، حمام زن آریا!

چه مهوشان زیبا، هه طاق چر پینشتین

بُشستین از خوشان، عروس سر حنایا!

ای داران کهنسال که سر به آسمانین

مگر شما بیده‌بین، خانان کج کلایا؟

از هر کسی واپرسم، کی دانه راز جنگل

نشستام از زبانی، آراز دیر پایا

خسته ز فکر جنگل، هر شب در انتظارم

تا خاب بایه بیره، از مه سر آ هوایا

مهتاب شبان دنبابه، آسرخ سب دارا

وقتی مه یار واشانه، کتام سر خو جایا

گاهی لحاف کنار شه، وقتی که غرق خابه

ترسم بخوره سرما، مه یار دست و پایا

خریزه یان زن سو، در زیر نور مهتاب

حیفه کاشال بدانه، آ خریزان جایا

خورسوی ناز بداشته، ناکام خفته در خاک

زمان وا پوشانه آ، واقعه‌ی سیایا

شاید که آه خورسو، بیگفته بو آشهر

طاعون درو بکوده، مردم بینوایا

خاستیم واپرسم از ماه، سرنوشت آشهر

بترسیم چی بگیره، روی قشنگ مایا

فاندرسم ستاره، تا اون جواب بگویه

ابر بیگفت آسمانا، تاریکا کود هوایا

هوا بپاسه ابری، دیلانا غم بیگفته

گیله و ابا فرانه، آ ابران سیایا

«نیک» اگویم ده بخوس، اسه وقت خروس خان

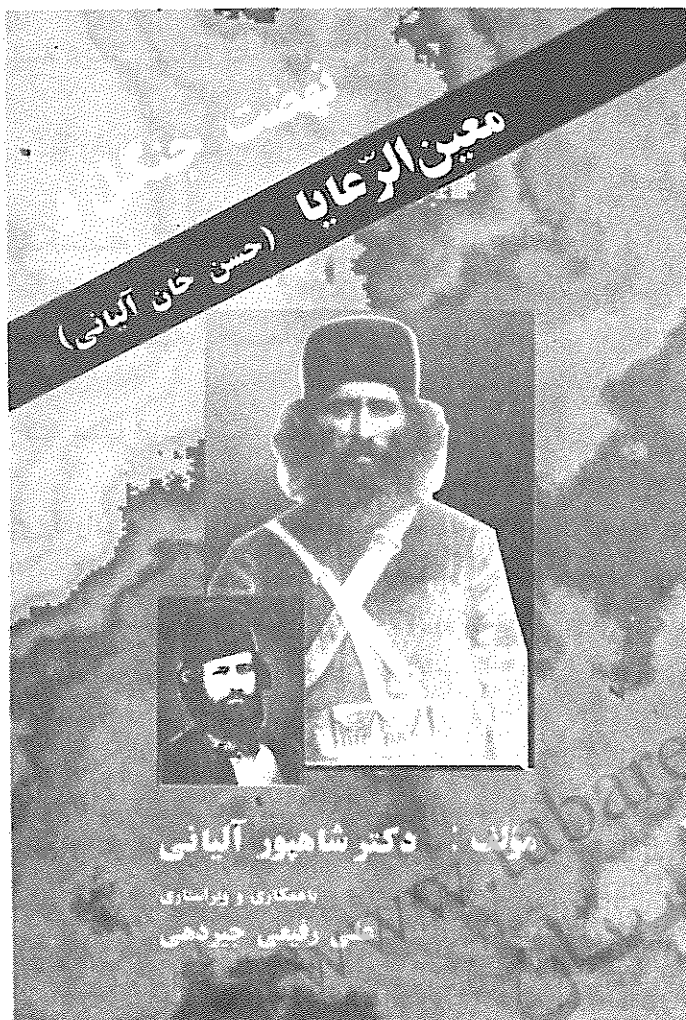
گبویه واسی بخانم، مهنامه گیله وایا

تهران - عبدالحسین نیک‌بخش (نیک)



نشر می‌شود منتشر کرده است:

### تازه‌ترین کتاب درباره نهضت جنگل



مؤلف: دکتر شاهپور آیبانی

مستادری ویراستاری

تلفنی رقمی جبردهی

### بخش درگیلان: نشر گیلگان

قابل وصول با پست سفارشی در ازای ارسال ۸۵۰ تومان تمبر

رشت: صندوق پستی ۱۷۳۵ - ۴۱۶۳۵

گیله‌وا در قبول آگهی برای مشاغل، مؤسسات و شرکت‌هایی که دارای نام‌های گیلکی و بومی شمال ایران باشند تخفیف ویژه قابل است.

تلفن ۲۰۹۸۹

### با دوستان خوب خواننده

گیله‌وا که به شهادت بسیاری از نامه‌های رسیده، مکالمه‌های تلفنی و گفت و شنودهای محافل خصوصی و عمومی، موجب رضای خاطر شما و خرسندی جامعه فرهنگ دوست گیلان را فراهم آورده، هم‌اکنون بیش از هر زمان دیگر به توجه و عنایت خاص خوانندگان، دوستداران و علاقمندان خود نیاز دارد. حاصل پنج سال کار مدام و شبانه‌روزی، چهل شماره مجله است که پیش روی شما قرار دارد.

خوشبختانه گیله‌وا با توکل به خدا، اتکا به خود و استعانت خوانندگان و دوستدارانش تاکنون توانسته سرپا و مستقل بماند. معلوم است که گیله‌وا بخاطر عدم وابستگی به سازمانهای دولتی، سیاسی و اقتصادی به هیچ روی مورد حمایت مادی و معنوی قرار ندارد، پس ادامه انتشار آن بسته به حمایت مادی و معنوی شما خوانندگان عزیز و دوستداران آن است. بهر طریق ممکن از آن حمایت کنید.

### چند نکته قابل توجه برای متقاضیان اشتراک

#### حتماً توجه فرمایید:

بعضی از عزیزان برای اولین بار مشترک می‌شوند ولی تقاضا و آدرسی در اختیار ما نمی‌گذارند! همان فیش بانکی را مستقیماً برای ما ارسال می‌دارند که در بیشتر موارد بر اثر پریدگی کاربن ناخوانا و ناقص است. بعضی از مشترکان قبلی تجدید اشتراک می‌کنند ولی به اطلاع ما نمی‌رسانند یا در فیش بانکی نام کوچک را قید نمی‌کنند در حالی که در شهری مثل تهران ممکن است حتی سه نام فامیلی مشابه مشترک وجود داشته باشد. در بیشتر موارد فیش‌هایی که از طرف بانک می‌رسد جامع و خوانا نیست و تا فیش اصلی که دست متقاضی است و فرم تقاضای او به دست ما نرسد امکان تطبیق مشکل است لهذا خواهشمند است حتماً به این دو نکته توجه کامل مبذول فرمایید: اولاً بعد از واریز وجه، حتماً اصل فیش را برای ما پست کنید (یک کپی از آن را پیش خود نگهدارید) ثانیاً پشت فیش ارسالی نام و نام خانوادگی و آدرس دقیق یا ذکر کدپستی را بنویسید.

## گیله‌وا

### برگ درخواست اشتراک ماهنامه گیله‌وا (یک ساله)

(گیله‌وا، مجله فرهنگی، هنری و پژوهشی شمال ایران به زبانهای گیلکی و فارسی)

نام ..... نام خانوادگی .....  
سن ..... میزان تحصیلات .....  
نشانی شهر ..... خیابان .....  
کوچه ..... شماره ..... کدپستی ..... تلفن .....

(از شماره ..... فرستاده شود)

لطفاً فرم بالا یا فیزیکی آن را پر کرده همراه فیش بانکی به مبلغ حق اشتراک مورد نظر به حساب جاری شماره (۸۸۸) بانک صادرات ایران، شعبه

۲۹۰۸ بادی‌الله رشت، به نام مدیر مجله یا گیله‌وا به نشانی

(رشت - صندوق پستی ۴۱۷۴ - ۴۱۶۳۵) ارسال نمایند.

- حق اشتراک داخل کشور ۱۵۰۰ تومان
- اروپا ۴۰۰۰۰ ریال
- آمریکا و ژاپن ۵۰۰۰۰ ریال
- حوزه خلیج فارس و جمهوری‌های همسایه (شوروی سابق) ۳۵۰۰۰ ریال



### دعوت به اشتراک گلک

ماهنامه فرهنگی و هنری گلک مجله‌ای است که در آن مقالات و تقدمات و خبرهای مربوط به ادبیات و هنر ایران منتشر می‌شود. مخارج سنگین مجله فقط از محل تکفروشی و حق اشتراک تأمین می‌شود. گلک انتظار دارد در صورتی که آنرا می‌پسندید و ماندگاری آنرا برای فرهنگ و زبان فارسی مفید می‌دانید ما را یاری کنید. همانطور که بارها نوشته‌ایم، در صورت ازدیاد مشترکان، مجله دوام می‌یابد و به راه فرهنگی خود ادامه می‌دهد.

### شرایط اشتراک:

بهای اشتراک سالانه ماهنامه گلک در داخل کشور (۱۲ شماره با احتساب هزینه پست) هفت هزار و هشتصد تومان است. متقاضیان می‌توانند وجه اشتراک را به حساب جاری ۳۵۲۳ بانک صادرات شعبه ۷۷۲ نیش کریمخان زند - میرزای شیرازی به نام علی دهباشی واریز کنند و اصل برگه را با ذکر نشانی دقیق (با قید کد پستی) به نشانی: تهران - صندوق پستی ۹۱۶ - ۱۴۱۴۵ ارسال کنند.

نام و نام خانوادگی: .....

نشانی: .....

کد پستی: .....

تلفن: .....

## شاید هدیه مناسبی باشد!

### قبول اشتراک گیله‌وا

برای دوستان و آشنایان شما در هر کجای

## گیلان، ایران و جهان

ضمن این که نشانه دوستی و ارادت شما به عزیزانتان است مبین فرهنگ دوستی شما نیز هست افزون بر آن مشوق فرهنگ بومی و حفظ و اشاعه آن است عرق گیلانی شما را نسبت به تنها ارگان قومیتان می‌رساند و نهایتاً گیله‌وا را نیز در تداوم کار و انتشار مؤثر می‌افتد

اشتراک داخل کشور ۱۵۰۰ تومان  
اشتراک اروپا ۳۰۰۰ تومان آمریکا، ژاپن و استرالیا ۵۰۰۰ تومان  
کشورهای تازه استقلال یافته حوزه دریای خزر ۳۵۰۰ تومان

دوره‌های کامل و جلد شده



با صفای لوکس و زرکوب جهت فروش در دفتر مجله موجود است.

سال اول (تذ شماره ۱۲ تا ۱) به انضمام شهرت مطالب سال اول ۲۰۰۰ تومان  
سال دوم (تذ شماره ۱۳ تا ۲۴) به انضمام ضمیمه شماره ۱۸ (ویژه تالش) ۱۸۰۰ تومان  
سال سوم (تذ شماره ۲۵ تا ۳۶) به انضمام ضمیمه‌های شماره ۲۶ و ۳۱ (ویژه تالش) ۱۶۰۰ تومان  
سال چهارم (شماره‌های ۳۶ - ۳۷) به انضمام ویژه‌هاست ۱۴۰۰ تومان  
علاقتمندان شهرستانی می‌توانند وجه لازم را به حساب جاری ۸۸۸ بانک صادرات شعبه ۲۹۰۸ بادی الله رشت به نام گیله‌وا واریز و اصل فیش آن را به نشانی (رشت: صندوق پستی ۴۱۷۲ - ۴۱۶۳۵ گیله‌وا) ارسال نمایند. مجلدات گیله‌وا در اسرع وقت با پست سفارشی برایشان ارسال می‌شود. هزینه پستی برصده گیله‌وا است

دوره‌های جلد شده لوکس و زرکوب گیله‌وا بهترین هدیه به دوستان و آشنایان گیلانی و مازندرانی دور از شمال و خارج از کشور است

## چای: گیاه خزان ناپذیر

پوشینه‌ی سبز کوهپایه‌های شمال کشور، نوشیدنی همه مردم ایران، نتیجه تلاش چایکاران و چایسازان گیلانی

شرکت صنعتی و تولیدی روشن کیل  
سازنده ماشین آلات و تجهیزات چایسازی





میدان شهر داری رحمت - اوایل دوره پهلوی